

ره توشه راهیان نور
ویژه ماه محرم الحرام و صفر المظفر - 1428 قمری (1385 شمسی)

- ❶ مقدمه
- ❷ عاشورا و تبلیغ / رهبر معظم انقلاب اسلامی
- ❸ سیمای امام حسینعلیه السلام در احادیث پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله (1)
- ❹ سیره حسینی در امتداد سیره نبوی / آیه الله عبداللّه جوادی آملی
- ❺ تکلیفگرایی در نهضت امام حسینعلیه السلام / غلامنبی گلستانی
- ❻ عشق سازنده و فضیلتساز / سیدجواد حسینی تربتی
- ❼ علل و ریشههای سستی در دین / ناصر رفیعی محمدی
- ❽ توسل / سید حسین هاشمینزاد
- ❾ جریانهای فکری - اجتماعی عاشورا (قسمت اول)
- ❿ جریانهای فکری - اجتماعی عاشورا (قسمت دوم)
- ⓫ امر به معروف و نهی از منکر در سیره معصومانعلیهم السلام / جواد محدثی
- ⓬ اصحاب عاشورایی / محمد تقی عبدوس
- ⓭ جوانان در صدر اسلام و عاشورا / محمد باقر شیرازی
- ⓮ نقش آفرینی زنان در تاریخ / سید محمد جواد فاضلیان
- ⓯ داستانها و عبرتها / حسین انصاریان
- ⓰ ذکر مصیبت / به کوشش: رضا امیدوار
- ⓱ درسهای از عاشورا / مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان

«اگر قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام نبود، امروز همه ما نمی توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام است.»

حضرت امام خمینی

حماسه خونبار کربلا، يك مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده است و برپایی محافل و مجالس عزاداری در پاسداشت سالار شهیدان حضرت امام حسینعلیه السلام، عزت و سعادت‌مندی را برای دوستداران و پیروان این مکتب بدنبال داشته و خواهد داشت. این مجالس روایت «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (1) است و حسینیان با یاد حسینعلیه السلام و خاندان و یاران شهیدش، مسیر حرکت خود را با مسیر حرکت آن امام همام سمت و سو میبخشند.

محرم و صفر، بهار پیوند مردم با خاندان عصمت و رسالت است و در این موسم متوان میزان عشق و ارادت همگان را با اهل بیتعلیهم السلام سنجید. شکوهمندی مراسم و محافل عزاداری، عظمت یافتن سال به سال آن و گسترش این فرهنگ به خصوص در میان نسل نو، از عمق و تاثیر بسیار آن حکایت میکند.

بی شك، عالمان دین و روحانیان، رکن اصلی و محوری این مکتب تربیتی میباشند و نقش آفرینی مستمر و همچنین بروز و ظهور همیشگی آنان، در صیانت از این مکتب حیات بخش، غیر قابل انکار است. یکی از جلوه‌های حضور آنان، محرم و صفر است که به بهانه رسیدن این دو ماه، نکاتی را یاد آور مشویم:

1. نهضت امام حسینعلیه السلام، چند مقصدی و چند بعدی است و بر خلاف نهضتها و حرکت‌های بزرگ تاریخی، که نهضتی تک معنی و تک مقصدند، این نهضت در آن واحد دارای جنبه‌ها و ابعاد مختلف میباشد؛ عدم تسلیم در برابر یزید، امر به معروف و نهی از منکر، تاسی به سیره پیامبرصلی الله علیه وآله و امیر مومنانعلیه السلام، اصلاح امت اسلامی و دهها مورد دیگر، از اضلاع این پیکره بزرگ است. از این رو، نو شدن تحلیله‌ها و تعمیق مطالعات، لازمه خدمتگزاری به چنین نهضتی است و مخاطب نیز در پی دستیابی به ابعاد مختلف این حماسه است.

2. مخاطب امروز، سبک و نوع رفتار معصومان را منجوب و سیره‌شناسی و اسلوب‌شناسی برای وی جذابیت بیشتری دارد، بدیهی است در کنار بیان فضیلتها و جایگاه رفیع سالار شهیدانعلیه السلام، شیوه و روش زندگی امام را در ابعاد مختلف آن، به زیبایی متوان تبیین کرد.

3. نوآمدی مباحث و موضوعات، یکی از شروط موفقیت تاثیر و نفوذ در مخاطب است و البته نوآوری در نوع بیان آن نیز، لازم است. این مجموعه ره توشه، با تاکید بر نوآمد بودن عناوین و مطالب، پربری شد و به انجام رسید.

ره توشه حاضر

تعداد 12 مقاله تحت عنوان «گفتارها» با عناوین متنوع، مهمترین و شاخصترین ارمغان برای مبلغان است. برخی از عناوین این مقالات، ناظر به سال پیامبر اعظمصلی الله علیه وآله است. بدیهی است برخی از این مقالات متواند محور چند سخنرانی به هم پیوسته شما باشد.

با توجه به فلسفه و چرایی ذکر مصیبت امام حسینعلیه السلام و علت اهتمام ائمه اطهارعلیهم السلام بدان را متوان در نگاه استاد شهید مطهری جست؛ «هر مکتبی اگر چاشنی از عاطفه نداشته باشد و صرفا مکتب و فلسفه و فکر باشد، آنقدرها در روحها نفوذ ندارد و شانس بقا ندارد، ولی اگر يك مکتب چاشنی از عاطفه داشته باشد، این عاطفه به آن حرارت مدهد.» (2) بر این اساس منتخبی از چند ذکر مصیبت جهت استفاده سروران ارجمند در منابع حسینی آورده‌ایم.

در پایان بر خود لازم میدانیم تا از حجة الاسلام و المسلمین محمدباقر پورامینی که در این رهتوشه همکار ما بوده‌اند و نیز از مجموعه نویسندگان و محققان، ارزیابان محترم به خصوص حجة الاسلام و المسلمین جواد محدثی (در ارزیابی گفتارها)، ویراستار محترم آقای سید مجید حسنزاده و سایر همکاران، آقایان محمد شکراللهی، رضا امیدوار، احمد نبوی و محمد فراهانی (حروف نگار) تقدیر و تشکر نماییم.

پی نوشت ها:

(1) جمعه، آیه 2.

(2) مرتضی مطهری، مجموعه آثار (حماسه حسینی)، ج 16، ص 57.

رهبر معظم انقلاب اسلامی (1)

عاشورا، يك حادثه تاريخي صرف نبود؛ عاشورا يك فرهنگ، يك جريان مستمر و يك سرمشق دائمي برای امت اسلام بود. حضرت ابعبدلله عليه السلام با اين حرکت - که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود - يك سرمشق را برای امت اسلامی نوشت. اين سرمشق، فقط شهيد شدن هم نیست؛ يك چیز مرکب و پیچیده و بسیار عميق است.

عناصر تشکیلدهنده حرکت عاشورایی امام

سه عنصر، در حرکت حضرت ابعبدلله عليه السلام وجود دارد؛ عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزت و عنصر عاطفه.

1. عنصر منطق و عقل

عناصر منطق و عقل در اين حرکت، در بیانات آن بزرگوار متجلی است؛ قبل از شروع اين حرکت، از هنگام حضور در مدینه تا روز شهادت، جمله جمله این بیانات نورانی، بیانکننده يك منطق مستحکم است. خلاصه این منطق هم این است که وقتی شرایط وجود داشت و متناسب بود، وظیفه مسلمان، «اقدام» است.

بنابراین، حتی اگر خطر هم وجود داشته باشد، وقتی شرایط برای اقدام متناسب با این خطر وجود دارد، انسان، باید اقدام کند و دنیا، نباید جلوی انسان را بگیرد. ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری، نباید مانع انسان شود. لذت و راحت و عافیت جسمانی، نباید مانع راه انسان شود. انسان، باید حرکت کند و اگر حرکت نکرد، ارکان ایمان و اسلام او بر جا نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ .. ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ يَقُولِي وَلَا فِعْلِي كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ» (2).

منطق، این است. وقتی اساس دین در خطر است، اگر شما در مقابل این حادثه، با قول و فعل وارد نشوید، حق علیالله است که انسان بمسئولیت و بتعهد را با همان وضعیتی که آن طرف مقابل - آن مستکبر و آن ظالم - را با آن روبهرو میکند، مواجه کند. حسین بنعلیه السلام در خلال بیانات گوناگون - در مکه و مدینه و در وصیت به محمد بنحنفیه، این وظیفه را تبیین کرده و آن را بیان فرموده است. حسین بنعلیه السلام، عاقبت این کار را مدانست؛ نباید تصور کرد که حضرت برای رسیدن به قدرت - که البته هدف آن قدرت، مقدس است - چشمش را بست و برای آن قدرت، حرکت کرد؛ نه، لزومی ندارد که يك نگاه روشنفکرانه ما را به اینجا بکشاند؛ نخیر، عاقبت این راه هم بر حسب محاسبات دقیق، برای امام حسین بنعلیه السلام با روشنی امامت، قابل حدس و واضح بود؛ اما مسئله آنقدر اهمیت دارد که وقتی شخصی با نفاست جان حسین بنعلیه السلام، در مقابل این مسئله قرار میگیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان برود. این، برای مسلمانها، تا روز قیامت، درس است و این درس، عمل هم شده است و فقط اینطور نبوده که درسی برای سرمشق دادن روی تخته سیاه بنویسند که بعد هم پاک بشود.

در محرم سال 42، امام بزرگوار ما از این ممشا استفاده کرد و آن حادثه عظیم پانزده خرداد به وجود آمد. در محرم سال 1357 هم امام عزیز ما باز از همین حادثه، الهام گرفت و گفت: «خون بر شمشیر پیروز است» و آن حادثه تاریخی بنظیر - یعنی انقلاب اسلامی - پدید آمد. این، مال زمان خود ماست؛ ولی در طول تاریخ هم این پرچم برای ملتها، پرچم فتح و ظفر بوده است و در آینده هم باید همینطور باشد و همینطور خواهد بود. این بخش «منطق» است که عقلانی است. بنابراین، صرف يك نگاه عاطفی، حرکت امام حسین بنعلیه السلام را تفسیر نمکند و بر تحلیل جوانب این مسئله، قادر نیست.

2. عنصر حماسه

این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزت اسلامی انجام بگیرد؛ چون «العزّة لله و لرسوله و للمؤمنين». مسلمان در راه همین حرکت و این مجاهدت هم، بایستی از عزت خود و اسلام، حفاظت کند. در اوج مظلومیت، چهره را که نگاه میکنی، يك چهره حماسی و عزتمند است. اگر به مبارزات سیاسی - نظامی گوناگون تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آنهایی که تفنگ گرفته‌اند و به جنگ روبروی جسمی اقدام کرده‌اند، ببینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند؛ اما در منطق عاشورا، این مسئله، وجود ندارد؛ همان جایی هم که حسین بنعلیه السلام، يك شب را مهلت میگیرد، عزتمندانه مهلت میگیرد؛ همان جایی هم که میگوید: «هل من ناصر» - استنصار میکند - از موضع عزت و اقتدار است؛ آن جایی که در بین راه مدینه تا کوفه، با آدمهای گوناگون برخورد میکند و با آنها حرف میزند و از بعضی از آنها یاری میگیرد، از موضع ضعف و ناتوانی نیست. این هم يك عنصر برجسته دیگر است. همه اقدامهای مجاهدت‌آمیز، باید از موضع عزت باشد. در روز عاشورا، در مدرسه فیضیه، چهره امام را نگاه کنید؛ يك روحانای که نه سرباز مسلح دارد و نه يك فشنگ در همه موجودی خود دارد، آنچنان با عزت حرف میزند که سنگینی عزت او، زانوی دشمن را خم میکند. این، موضع عزت است. امام در همه احوال، همینطور بود؛ تنها، بکس، بدون عده و غده؛ اما عزیز. این، چهره امام بزرگوار ما بود. خدا را شکر کنیم که ما در زمانی قرار گرفتیم که يك نمونه عینی از آن چه را که بارها و سالها گفته‌ایم و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، جلوی چشم ما قرار داد و به چشم خودمان، او را دیدیم.

یعنی هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه، يك نقش تعیینکنندهای ایجاد کرده است که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریانهای دیگر پیدا شود. حادثه عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست؛ بلکه در آن، عاطفه با عشق و محبت و ترحم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ لذا ما را امر میکنند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن. زینب کبریعلیها السلام در کوفه و شام، منطقی حرف میزند؛ اما مرثیه میخواند؛ امام سجادهعلیه السلام بر روی منبر شام، با آن عزت و صلابت، بر فرق حکومت اموی میکوبد؛ اما مرثیه میخواند. این مرثیهخوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که میتوان خیلی از حقایق را فهمید که در خارج از این فضاها، نمیتوان فهمید.

این سه عنصر، سه عنصر اصلی تشکیلدهنده حرکت عاشورایی حسینعلیه السلام است.

عناصر سه گانه در تبلیغ

ما مبلغان، زیر نام حسینعلیه السلام، تبلیغ میکنیم. این فرصت بزرگ را یاد این بزرگوار، به مبلغان دین بخشیده است که بتوانند تبلیغ دین را در سطوح مختلف انجام بدهند. هر يك از آن سه عنصر، باید در تبلیغ ما نقش داشته باشد؛ هم صرف پرداختن به عاطفه و فراموش کردن جنبه منطقی و عقل که در ماجرای حسینعلیه السلام نهفته است، کوچک کردن حادثه است و هم فراموش کردن جنبه حماسه و عزت، ناقص کردن این حادثه عظیم و شکستن يك جواهر گرانبهاست. این مسئله را باید همه مراقب باشیم.

1. عنصر منطقی

تبلیغ یعنی چه؟ تبلیغ، یعنی رساندن به دل. بعضی از تبلیغهای ما، حتی به گوش هم درست نمیرسد! گوش هم حتی آن را تحمل و منتقل نمیکند! گوش که گرفت، مدهد به مغز. قضیه، اینجا نباید تمام بشود؛ بلکه باید بیاید در دل نفوذ و رسوخ کند و به هویت ما - هویت مستمع - تبدیل شود. ما تبلیغ میکنیم برای اینکه آن چه را که موضوع تبلیغ است، در دل مخاطب وارد شود و نفوذ کند. آن چیست؟ آن، همه آن چیزهایی است که در اسلام به عنوان ارزش، مورد حمایت جان و حرم و ناموس حضرت ابعبداللہعلیه السلام قرار گرفت که همه پیغمبران و اولیای دیگر و وجود مقدس رسولاللهصلی الله علیه وآله هم همینطور عمل کردند، که البته مظهرش حسینعلیه السلام است. ما میخواهیم منطق دین، ارزشهای دینی، اخلاق دینی و همه چیزهایی را که در بنای يك شخصیت انسانی بر مبنای دین تأثیر دارد، تبلیغ کنیم؛ برای اینکه مخاطب ما به همین شخصیت دینی تبدیل شود.

از جمله این کارها، بنای حکومت اسلامی است. این را من عرض بکنم که تشکیل حکومت اسلامی، یکی از معجزهگونترین کارهاست؛ اما این مسئله، نباید تشکیل هویت انسانی افراد را از یاد ما ببرد. نبی مکرم اسلامصلی الله علیه وآله، انسانها را اول ساخت؛ پایهها را تراشید تا بتواند این بنا را بر روی دوش آنها قرار دهد. در تمام مدت آن ده سال - که بیش از صد سال کار در این ده سال متراکم شده است - پیغمبر در همعجا، بنای هویت انسانهای مخاطب خودش را فراموش نکرد. پیغمبر در غوغای جنگهای خطرناک مثل احزاب، بدر و احد هم انسانسازی میکرد. آیات قرآن را ملاحظه کنید! انسانسازی، هدف این تبلیغ است و این، یکی از بزرگترین کارهاست.

از دو طرف، نباید لطمه بخوریم؛ نه ما باید مسائل سیاسی را به کلی از حیطة تلاش و مجاهدت تبلیغی خودمان خارج کنیم؛ نه از این طرف باید بیفیم که تصور کنیم همه منبر، یعنی این که بنشینیم مسائل آمریکا و اسرائیل و مسائل سیاسی را تحلیل کنیم. واجب دیگری وجود دارد و آن، دل مخاطب شماسست. دل و جان و فکر او را بایستی تعمیر و آباد و سیراب کنیم؛ البته این به يك منبع درونی احتیاج دارد. ماها باید يك چیزی در خودمان داشته باشیم تا بتوانیم این تأثیر را بر مخاطب بگذاریم و الا نمیشود. در آن سرمایه درونی، باید عنصر فکر و منطق باشد؛ باید به فکر و منطق درست، مجهز شویم تا حرف سست زده نشود. آنهایی که گفتهاند یکی از مؤثرترین حملها، دفاعهای ناقص و بد است، حرف کاملاً درستی زدهاند. وقتی دفاع از دین، ضعیف و سست و بد باشد، تأثیرش از حمله به دین، بیشتر است؛ باید از این، به خدا پناه ببریم. مبادا در حرف و منبر و تبلیغ ما، حرف سست، بمنطق و ثابت نشدهای وجود داشته باشد. گاهی بعضی از چیزهایی که در کتابی هست و سند ندارد، خود، يك حکمت و مسئله اخلاقی است که دیگر سند نخواهد و میتوانیم آن را بیان کنیم؛ این، عیبی ندارد؛ اما يك وقت هست که يك چیزی دور از ذهن مخاطب است که باورش برای او مشکل است؛ این را نباید بگوییم؛ چون این مسئله، او را از اصل قضیه، دور میکند و موجب موهون شدن دین و مبلغ دین در ذهن و دل او میشود و خیال میکند این، از منطق عاری است؛ در حالی که پایه کار ما منطق است. بنابراین، منطق، عنصر اصلی در تبلیغ ماست.

2. عنصر عمل و رفتار

رفتار، نشست و برخاست، معاشرت، نگاه و عبادت ما، دلبستگی یا دلپیسته نبودن ما به تنعمات دنیوی و خورد و خواب ما، رساترین تبلیغ یا ضدتبلیغ است؛ درست باشد، تبلیغ است؛ غلط باشد، ضدتبلیغ است. ما در محیط اجتماعی و محیط زندگی، چطور میتوانیم دل مردم را به منشأ گفتار خودمان مطمئن کنیم و اعتماد آنها را برانگیزیم؛ در حالی که از مذمت شهبوات دنیوی حرف میزنیم و در عمل، خدای نکرده، خودمان طور دیگری عمل میکنیم! از مذمت دل سپردن به پول و حرکت کردن و مجاهدت کردن در راه زیادخواههای دنیوی حرف میزنیم؛ اما عمل ما طور دیگری باشد! چطور چنین چیزی ممکن است اثر بکند؛ یا اصلاً اثر نمیکند یا اثر

زودگذر میکند یا اثری میکند که بعد با کشف واقعیت کار ما، درست به ضداثر تبدیل میشود! بنابراین، عمل، بسیار مهم است.

3. عنصر هنرمندی در نحوه بیان

من به منبر خیلی عقیده دارم. امروز اینترنت، ماهواره، تلویزیون و ابزارهای گوناگون ارتباطی فراوان است؛ اما هیچ کدام از اینها منبر نیست؛ منبر یعنی روبه‌رو و نفس‌به‌نفس حرف زدن. این، يك تأثیر مشخص و ممتازی دارد که در هیچ‌کدام از شیوه‌های دیگر، این تأثیر وجود ندارد. این، چیز بارزشی است؛ منتها بایستی آن را هنرمندانه ادا کرد تا بتواند اثر ببخشد.

يك نکته در همین زمینه تبلیغ عرض بکنم؛ در دعای صحیفه سجادیه، يك جا حضرت سجاده‌علیه السلام از طرف خودش به خداوند متعال عرض میکند:

«تَفَعَّلَ ذَلِكَ يَا إِلَهِي بِمَنْ خَوْفُهُ مِنْكَ أَكْثَرَ مِنْ طَمَعِهِ فِيكَ، وَ يَمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاةِ أَوْ كَدُّ مِنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَاصِ، لَا أَنْ يَكُونَ يَأْسُهُ قُنُوطاً»؛ (3)

من خوفم از رجایم بیشتر است؛ نه اینکه ناامید باشم. این، يك اعلان رسمی و دستورالعمل است. خوف را همراه رجاء حتماً به دلها بدمید و خوف را بیشتر. اینکه ما آیات رحمت الهی را بخوانیم - که بعضی از این آیات و مبشرات، مخصوص يك دسته خاصی از مؤمنین است و به ما ربطی ندارد - و يك عده‌ای را غافل کنیم و نتیجهاش این بشود که خیال کنند غرق در معنویتند و از واجبات و ضروریات دین، در عمل غافل بمانند، درست نیست. در قرآن، بشارت، مخصوص مؤمنین است؛ اما انذار، برای همه است؛ مؤمن و کافر، مورد انذارند. پیغمبر خداصلی الله علیه وآله گریه میکند. شخصی عرض میکند: یا رسول‌الله! خداوند فرمود: «لِيَغْفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ»؛ این گریه برای چیست؟ حضرت عرض میکند:

«أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». (4)

یعنی اگر شکر آن مغفرت را نکنم، پایه آن مغفرت، سست خواهد شد. در همه حال، انذار باید بر دل ما و مستمعان ما حاکم باشد. کار تبلیغ، کار بسیار بزرگ، حساس و مؤثری است. امروز برکات تبلیغهای گذشته را مشاهده میکنیم و فردا برکات تبلیغ امروز شما را انشاءالله، جامعه مشاهده خواهد کرد. تأثیرات تبلیغ، دفعی و آنی نیست؛ طولانمدت است. مبلغ دین، اگر ظواهری را مشاهده میکند که به گمان او ظواهر غیر دینی است، مایوس نشود. این توهّماتی که بعضی شایع میکنند که جوانها از دین برگشته‌اند، همه را جنگ روانی بدانید. جوانهای ما، دل را به طرف دین دارند و تشنه حقایق دینند و دلهاشان تشنه است. هر جوان سالمالفطره و سالمالطبیعیهای، اینطور است. باید کامر جان آنها را سیراب و با حقایق دینی شیرین کرد. این، نتیجهاش را خواهد بخشید و فردای جامعه ما، از این موهبتها، بهره‌مند خواهد شد.

پی نوشت ها:

(1) منتخبی از رهنمودهای معظّم له، در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانه ماه محرم، 5/11/84.

(2) محمد باقر مجلسی، بحارالأنوار، ج 44، ص 381.

(3) صحیفه سجاده‌علیه السلام، دعای 39.

(4) بحارالأنوار، ج 10، ص 40.

1. حسینعلیه السلام، سید جوانان اهل بهشت

بیش از پانزده تن از دانشمندان اهل سنت در کتابهای خود از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله در احادیثی روایت کردهاند (2) که فرمود: «حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتند».

این احادیث به سندهای متعدد از جمعی از صحابه مثل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، عبدالله بن مسعود، حذیفه، جابر، ابوبکر، عمر، عبدالله بن عمر، ابوسعید خدری، ابوهریره، اسامه، براء و انس روایت شده و از مجموع آنها استفاده میشود که پیامبر صلی الله علیه وآله پیوسته حسن و حسینعلیهما السلام را به این صفت معرفی فرموده است، و این فرمایش که: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» از آن حضرت متواتر و مُسَلَّم و در میان مسلمانان معروف و مشهور بوده است.

متن اکثر احادیث این است که «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» و ترجمه متن بعضی دیگر این است که آن حضرت فرمود:

فرشتهای از آسمان که مرا زیارت نکرده بود، از خدا برای زیارت من اذن خواست، پس به من خبر داد و مژده داد که دخترم فاطمه، سیده زنان امت من است و اینکه حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند.

«و إِنَّ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»
و در بعضی روایات این جمله نیز مذکور است:
«و أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا»
و پدرشان از آنها بهتر بود.
و در بعض طرق آن، فضایل دیگری نیز از اهل بیتعلیهم السلام بیان شده است.(3)

2. حسینعلیه السلام، محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»

رسول خدا صلی الله علیه وآله حسن و حسینعلیهما السلام را بسیار دوست مداشت، و نسبت به آنها فوقالعاده اظهار علاقه و عطف و مروت میکرد.

روایات و تواریخ بر این اتفاق دارند که آن حضرت علی و فاطمه و حسینعلیهم السلام را از تمام مردم و کسان و نزدیکان خود بیشتر دوست مداشت و دوستی آنها يك دوستی ساده پدر نسبت به فرزند نبود؛ بلکه ریشه آن بر علایق و میانی عمیق و یگانگی روحی استوار، و رمز يك اتحاد ناگسستنی معنوی و توافق کامل فکری بود و تعبیر:

«إِنَّهُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمْ»
ایشان از من هستند و من از ایشان.

یا چنانچه در حدیث زید بن ارقم است:

«أَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ»(4)

من با هر کس که شما با او در صلح و سازشید در صلح و سازشتم و با هر که شما با او در جنگ و نبردید، در جنگ و نبردم.
و تعبیرات دیگر در ترجمه و تفسیر این رابطه و محبت، گزاف و مبالغه نیست؛ بلکه عین واقع و حقیقت است.
يك اتصال واقعی روحی، و همفکری تمام عیار و یگانگی خالص لازم است تا پیامبر صلی الله علیه وآله آن را اینگونه شرح دهد.
هنگام مطالعه این اخبار نباید فراموش کنیم که گوینده این کلمات و الفاظ، پیامبر خدا است، و او کسی است که در زندگی خود با گزافگویی و سخنان دور از حقیقت و مدح بیجا مبارزه میکرد؛ سخنان و رفتارش برای بشر حجت و قانون و شریعت بوده و آنچه فرموده ترجمان حقیقت است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله غیر از فاطمهعلیها السلام دختران دیگر، و غیر از علی عموزادهها و خویشاوندان بسیاری داشت، پس چرا این همه اظهار علاقه و محبت، مخصوص به فاطمه و علی و فرزندان آنها شد؟ و چرا پیامبر از همه کسان و اصحاب خود، آنها را برگزید؟

برای اینکه این چهار تن نماینده صفات، روحیات، اخلاق و کمالات او بودند.

برای يك نفر مسلمان مؤمن بهترین معرفت عظمی امام حسینعلیه السلام همین سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله است.

از جمله احادیثی که از این دوستی و علاقه حکایت میکند، حدیث «یعلی بن مره»(5) است که میگوید:

در خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله به مجلس میهمانی مرفتم، ناگاه حسین را - که در کوچه بازی میکرد - دیدیم. پیامبر صلی الله علیه وآله جلوی همراهان رفت و دستهای خود را گشود (بغل باز کرد)، کودک از این سوی به آن سوی مگریخت و پیامبر صلی الله علیه وآله او را میخنداند تا وی را گرفت. پس يك دستش را زیر چانه حسین و دست دیگرش را پشت سر او گذارد، و او را بوسید و فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سَيْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ» (6)

حسین از من است و من از حسینم، خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست داشته باشد. حسین نوادگان از نوادگان است. «شرباصی» بعد از اینکه از قاموس نقل کرده که: «حُسَيْنٌ سَيْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ وَ أُمَّةٌ مِنَ الْأُمَمِ» مگوید:

معنای سبط، جماعت و قبیله است. و شاید معنای حدیث این باشد که حسین در رفعت و بلندی مقام، مرتبه يك امت را دارد؛ یا اینکه اجر و ثواب او مثل اجر يك امت است به خاطر عظمت فضایل او و کاری که او کرد. (7)

ابن عبدالبر و مسلم و شبلنجی از ابوهریره روایت میکنند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حسن و حسینعلیهما السلام فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَجِبَّهُمَا وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا»

خدایا من آن دو را دوست مدارم پس (تو نیز) دوست مدار آنها را، و دوست مدار هر کس که آنها را دوست مدارد. (8)

بغوی، ترمذی، سید احمد زینی، ابن اثیر و نسائی از اسامه روایت کردهاند که گفت:

يك شب برای عرض حاجتی به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفته بودم. آن حضرت بیرون آمد در حالی که چیزی را در عباي خود پیچیده بود و من ندانستم چیست. چون حاجتم را گفتم، پرسیدم: این چیست که عبا بر آن پیچیده‌اید؟ عبا را به کناری زد، حسن و حسینعلیهما السلام را دیدم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هَذَانِ ابْنَايَ وَ ابْنَا ابْنَتِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَجِبَّهُمَا وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا»

این دو، پسران من و پسران دخترم هستند. خدایا! من آنها را دوست مدارم پس دوست مدار آنها را، و دوست مدار هر کس که آنها را دوست مدارد.

محبالدین طبری از ابن بنت منیع و او نیز از یزید بن ابیزید حدیث کرده است که او گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه عایشه بیرون آمد، از خانه فاطمهعلیها السلام عبور مکرده که صدای گریه حسینعلیه السلام را شنید و خطاب به دخترش فرمود:

«أَلَمْ تَعْلَمِي أَنَّ بُكَاءَهُ يُؤْذِنِي» (9)

آیا نمیدانی گریه او مرا اذیت میکند؟

3. حسینعلیه السلام، ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله

گروه بسیاری از محدثین نامدار اهل سنت از علیعلیه السلام، ابن عمر، ابوهریره، سعید بن راشد، و ابوبکره روایت کردهاند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسینعلیهما السلام دو ریحانه من از دنیا هستند، و از اختلاف الفاظ حدیث معلوم میشود که حضرت مکرر این مضمون را با الفاظ مختلف فرمودهاند زیرا لفظ حدیث در بعضی روایات:

«إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا» (10)

مباشند و در بعضی دیگر:

«أَلَوْلَدٌ رِيحَانَةٌ وَ رِيحَانَتِي الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ» (11)

است، و در حدیث دیگر، فرمود:

«إِنَّ ابْنَتِي هَذِينَ رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا» (12)

این حدیث به الفاظ دیگر نیز نقل شده است. (13)

سعید بن راشد نقل کرده است که:

حسن و حسین به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله مدویدند، پیامبر یکی از آنها را در يك بغل و دیگری را در بغل دیگر گرفت و فرمود:

«هَذَانِ رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبُّهُمَا» (14)

این دو، ریحانه من از دنیا هستند هر کس مرا دوست مدارد پس آنها را نیز دوست مدارد.

مناوی از دیلمی در فردوسالخبار روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علیعلیه السلام فرمود:

«سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ يَا أَبَا الرَّيْحَانَتَيْنِ» (15)

سلام خدا بر تو پدر دو ریحانه.

4. حسینعلیه السلام شبیهترین اهل بیت به پیامبر صلی الله علیه و آله

بخاری و ابن اثیر روایت کردهاند که وقتی سر حسینعلیه السلام را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند سر مطهر را در طشتی قرار داد، و با شمشیر یا چوب دستی بر آن مزد، و سخنی هم از نیکویی و زیبایی آن حضرت گفت. انس گفت: شبیهترین ایشان (یعنی اهل بیت) به پیامبر خدای صلی الله علیه و آله بود. (16)

در البدء و التاريخ نقل شده که عبیدالله به روی مبارک آن حضرت مزد و مگفت: رویی به این زیبایی ندیده‌ام. (17)

انس بن مالک گفت: آگاه باش که او شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

5. پیامبر صلی الله علیه و آله، حسینعلیه السلام را میسود

یکی از مظاهر محبت و عاطفه نسبت به فرزند، بوسیدن او است. در جاهلیت، و پیش از ظهور آفتاب درخشان هدایت اسلامی ارزش عاطفه و احساسات پاک انسانی از میان رفته بود. رحم، مهر، رأفت، رحمت، رقت قلب را نوعی ضعف نفس شمرده، و سختدلی را افتخار میدانستند و وحشتناکترین مظاهر قساوت قلب و از بین رفتن عواطف همان زنده به گور کردن دخترها بود که پدرها با دستان

خود دختران خود را زنده در گور میکردند.

بوسیدن فرزند، و اظهار عاطفه نسبت به او مخصوصاً اگر دختر بود عار و ننگ شمرده میشد و اگر کسی فرزند خود را میبوسید، دیگران از آن تعجب میکردند.

گردنکشان و متکبران از بوسیدن طفل و به دوش سوار کردن او - که يك عمل متواضعانه و دور از ابهت بود - خودداری میکردند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیامآور رحمت بود، و از غرور و تکبر میرا، و مانند يك فرد عادی زندگی میکرد، و جزو برنامههای مهم او گسترش رحمت، مهر و محبت نسبت به همه مردم، بشر دوستی، ایثار و هدایت عقل و احساسات بود. و در آغاز تمام سورههای قرآن، خدا به رحمانیت، و رحیمیت یاد شده است. (18)

او همانطور که نسبت به مردم مظهر تمام و کمال عواطف عالی انسانی بود، عاطفه پدرانهاش نسبت به فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندان او نیز در حد کمال بود.

دکتر «نت الشاطی» بانوی دانشمند مصری و استاد دانشگاه «عینالشمس» راجع به شدت محبت و عاطفه پیامبر نسبت به فرزندان دخترش زهرا علیها السلام میگوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله از روزی که به مصیبت مرگ خدیجه، یگانه همسر عالیقدرش مبتلا شد، تا سال سوم هجرت غیر از ابراهیم - که او هم عمر چندانی نداشت - صاحب فرزندی نشد، و در مدت هفده سال بعد از خدیجه با اینکه با زنان متعدد، ازدواج نمود، هیچ يك از پیامبر صاحب فرزندی نشد، لذا بر همه آشکار بود که نسل پیامبر از فاطمه باقی ممانند، پس تعجبی نداشت، اگر دل پیامبر از مهر فرزندان فاطمه پر باشد، و از صمیم قلب، آنها را دوست بدارد و نام حسن و حسین برای او آهنگ خوش و صدای دلنوازی داشته باشد که از تکرار آن خسته نشود، آنها را پسران خود بخواند، و با اینکه شخص پیامبر در خارج بود اما دلش در خانه زهرا بود.

خداوند زهرا را به نعمتی بسیار بزرگ برگزید که ذریه پیامبر خودش را منحصرأ در فرزندان او قرار داد. و علی را به این کرامت مخصوص گردانید که نسل خاتمالانبیاء را در صلب او گذارد.

زهرا از میان تمام دختران پیامبر باقی ماند تا پیامبر فرزندی داشته باشد که او را پدر صدا بزند، و فرزندان زهرا باقی ماندند تا پیامبر از تکرار اسم شیرین و لفظ گوارای «پسرهایم» لذت ببرد. (19)

ابن عبدالبر قرطبی از ابوهریزه روایت میکند که گفت:

با چشمهایم دیدم و با گوشهایم شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو دست حسین را گرفته بود و پاهای حسین بر روی پاهای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و به او مفرمود: «تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةٍ» حسین بالا رفت تا پاهایش را بر روی سینه پیامبر گذارد، پس پیامبر فرمود: دهان باز کن! پس بوسیدش، و سپس گفت: خدایا او را دوست بدار، زیرا من او را دوست میدارم. (20)

علائلی این حدیث را روایت کرده و میگوید:

«عین بقه» کلمهای است که در روح طفل طراوت و سبکی و ملاحظت مآورد. پیامبر صلی الله علیه و آله حسین را به آن بوسه شیرین و لذیذ میبوسد چون جاننش گنجینه معانی و حقایق بزرگ بود و آنگاه که مفرمود:

«اللَّهُمَّ أَجِبْهَ فَإِنِّي أَجِبُهُ»

خدایا او را دوست بدار چون من او را دوست میدارم.

گویی در حالی که به حسین اشاره میکرد به مردم مفرمود: «انا هنا» من اینجا هستم.

یعنی مرا پیش حسین بجوید.

سپس میگوید:

تفاوت حُب و عاطفه این است که عاطفه کمتر از حُب بوده و شرایط محبت در آن ملاحظه نمیشود. حُب وقتی پیدا میشود که محبوب برگزیده باشد. و پیامبر صلی الله علیه و آله حسینعلیه السلام را به حقیقت دوستی و حب، دوست میداشت، زیرا حسینعلیه السلام برگزیده او بود، و خدا حسینعلیه السلام را دوست میداشت، زیرا که شفق آفتاب نبوت بود. (21)

این اثیر و سبط ابنالجوزی و طبری نقل کردهاند که:

وقتی سرهای شهدا را نزد ابن زیاد آوردند با شمشیر یا چوب دستی به لبهای مبارک حسین میزد؛ زید بن ارقم وقتی دید او دست از این جسارت بر نمیدارد، گفت: چوبت را بگیر! قسم به خدایی که غیر از او خدایی نیست، لبهای پیامبر صلی الله علیه و آله را بر این لبها دیدم که آنها را میبوسید. سپس گریست.

ابن زیاد گفت: خدا چشمهایت را بگیراند اگر پیر و خرفت نبودی، گردنت را میزدم.

زید بیرون آمد و گفت: ای گروه عرب بعد از امروز شما مانند غلامان خواهید بود، حسین پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امیر خود نمودید تا نیکان شما را بکشد و بدان شما را بنده خود قرار دهد. (22)

در «البدء و التاریخ» (23) نقل شده که یزید امر کرد تا زنان و فرزندان آن حضرت را بر در همان مسجدی که اسیران را نگاه میداشتند، نگاه بدارند تا مردم آنها را ببینند، و خودش سر مبارک حسینعلیه السلام را در جلو خود گذارد و با چوب یا شمشیر به آن روی مظهر

مزد و میگفت:

لَبِيتَ أَشْيَاخِي يَدْرِي شَهْدُوا

جَزَعُ الْخَزْرَجِ مَعَ وَقَعِ الْأَسَلِ

ابوبریزه اسلمی برخاست و گفت:

به خدا قسم چوب تو به همان موضعی مخورد که من بارها دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا را میبوسید.

ابن اثیر و ترمذی و طبری روایت کردهاند که:

ابوبرزه گفت: آگاه باش ای یزید که تو روز قیامت مآیی در حالی که ابن زیاد شفیع تو است، و این (حسینعلیه السلام) مآید در حالی که محمدصلی الله علیه وآله شفیع او است. پس برخاست و از مجلس یزید بیرون رفت. (24)

6. پیامبرصلی الله علیه وآله حسینعلیه السلام را به دوش مگرفت

در این موضوع روایات بسیار است و جمعی از اهل سنت این نوازش و اظهار محبت پیامبرصلی الله علیه وآله را به حسن و حسینعلیهما السلام روایت کرده‌اند. (25)

از این احادیث استفاده میشود که آن حضرت بارها و بارها حسن و حسینعلیه السلام را به دوش مگرفت، و آنان در حال نماز و در حالات دیگر بر کتف آن حضرت مننشستند و پیامبر اعظمصلی الله علیه وآله کمال لطف و مهربانی را نسبت به آنها ابراز مداشت، و از بعضی از این احادیث (مثل حدیث انس) شدت محبت پیامبرصلی الله علیه وآله به آنها و توییخ سخت نسبت به کسی که قدر و منزلت آنها را نشناسد، استفاده میشود.

ابوسعید در «شرف النبوة» روایت نموده است که:

پیامبرصلی الله علیه وآله نشسته بود، حسن و حسین به سوی او آمدند، چون پیامبرصلی الله علیه وآله آنها را دید برای ایشان برخاست، و آمدنشان را دیر شمرد (یعنی فرمود دیر آمدید یا چرا دیر آمدید)؟ از آنها استقبال کرد، و آنها را بر دوش خود گذارد و فرمود:

«نِعْمَ الْمَطِيئَةُ مَطِيئَتُكُمَا، نِعْمَ الرَّاِكِبَانِ اُنْتُمَا» (26)

خوب مرکبی است مرکب شما، و خوب سوارهایی هستید شما.

شیلنجی روایت کرده است که:

روزی آن حضرت از کنار حسن و حسین مگذشت، گردن مبارك را خم کرده و آنها را به دوش گرفت و فرمود:

«نِعْمَ الْمَطِيئَةُ مَطِيئَتُهُمَا، وَ نِعْمَ الرَّاِكِبَانِ هُمَا» (27)

خوب مرکبی است مرکب آنها و خوب سوارهایی هستند آنها.

و جمالالدین حنفی زرنندی و ترمذی و ابن حجر از ابن عباس روایت کرده‌اند:

پیامبرصلی الله علیه وآله حسین را بر دوش گرفته بود، مردی خطاب به حسین گفت: خوب مرکبی سوار شده‌ای! پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

«نِعْمَ الرَّاِكِبُ هُوَ» (28)

او سوار خوبی است.

7. دوستی حسینعلیه السلام واجب است

احادیث در وجوب دوستی و موَدّت حسینعلیه السلام متواتر است.

از جمله ابن عبدالبر و ابو حاتم و محب طبری در حدیثی از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند که پیامبرصلی الله علیه وآله درباره امام حسن و امام حسینعلیهما السلام فرمود:

«مَنْ أَحَبَّنِي فَلِيُحِبَّ هَذَيْنِ» (29)

هر کس مرا دوست دارد باید این دو را نیز دوست بدارد.

دولابی و احمد بن حنبل از یعلی بن مره روایت کرده‌اند:

حسن و حسینعلیهما السلام به سوی پیامبرصلی الله علیه وآله آمدند در حالی که از یکدیگر پیشی مجستند؛ پیامبرصلی الله علیه وآله دست به گردنش انداخت و او را به سینه خویش چسباند و بوسید، و سپس آن یکی را بوسید، آنگاه فرمود:

«إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأُحِبُّوهُمَا» (30)

من ایشان را دوست دارم پس شما (نیز) ایشان را دوست بدارید.

8. فضیلت دوستی حسینعلیه السلام و نکوهش دشمنی با آن حضرت

بسیاری از نویسندگان اهل سنت (31) از پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند که فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.»

هر کس حسن و حسین را دوست دارد همانا مرا دوست داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد بشك مرا دشمن داشته است. این حدیث در بین محدثین، مشهور و معروف بوده و بارها از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیده شده است. بعضی از طرق آن که به ابوهزیره منتهی میشود به این مضمون است:

پیامبرصلی الله علیه وآله بیرون آمد در حالی که حسن و حسین با او بودند حسن بر يك دوش آن حضرت و حسین بر دوش دیگرش بود، يك بار حسن را مبوسید و بار دیگر حسین را تا به ما رسید، فرمود: هر کس اینها را دوست بدارد به تحقیق مرا دوست داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

ترمذی و احمد روایت کرده‌اند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِيَدِ حَسَنِ وَ حُسَيْنٍ فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (32)

رسول خدای الله علیه وآله دست حسن و حسین را گرفت سپس فرمود: هر کس مرا دوست دارد و این دو و پدر و مادرشان را نیز دوست دارد، در روز قیامت با من در درجه من خواهد بود.

طبرانی از سلمان روایت دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي أَحَبَّهُ اللَّهُ وَأَدْخَلَهُ جَنَّاتِ النَّعِيمِ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا أَوْ بَغَى عَلَيْهِمَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَأَدْخَلَهُ جَهَنَّمَ وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِمٌّ» (33)

هر کس حسن و حسین را دوست دارد من او را دوست ندارم، و هر کس را من دوست دارم خدا او را دوست دارد و هر کس که خدا او را دوست دارد او را وارد بهشت میکند، و هر کس آنها را دشمن بدارد یا بر آنها ستم کند، من او را دشمن ندارم، و هر کس را من دشمن دارم خدا دشمن دارد و او را داخل جهنم سازد و از برای او عذاب جاودان است.

9. نظر نمودن به آقای جوانان اهل بهشت

ابن حبان ابو یعلی، ابن عساکر، ابن سعید، محب طبری، شبلنجی، و صبان از جابر انصاری روایت کرده‌اند که گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ (أَوْ مِنْ سَرَّةٍ) أَنْ يَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا». از رسول خدای الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر کس دوست مندارد یا شادمان میشود که به مردی از اهل بهشت یا سید جوانان اهل بهشت نگاه کند به این (حسین) نگاه کند.

10. درجه وسیله

ابن مردویه از علی علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ تُدْعَى الْوَسِيلَةَ فَإِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ فَاسْأَلُوا إِلَى الْوَسِيلَةِ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يَسْكُنُ مَعَكَ فِيهَا؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ» (34)

در بهشت درجه‌ای است که وسیله خوانده میشود پس هر گاه از خدا درخواست میکنید وسیله را برای من بخواهید. گفتند: یا رسول الله چه کسی با تو در آن درجه ساکن میگردد؟ فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین.

11. حسینعلیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله در یک مکان

احمد طبرانی و ابن اثیر از علی علیه السلام و حاکم در مستدرک از ابوسعید روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: «يَا فَاطِمَةُ ابْنِي وَإِيَّاكَ وَهَذَا الرَّاقِدَ (یعنی علیاً) وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَفِي مَكَانٍ وَاحِدٍ» (35) ای فاطمه من و تو و این که خوابیده (یعنی علی) و حسن و حسین روز قیامت در یک مکان میباشیم. و نظیر این حدیث از ابوهریره نیز روایت شده است. (36)

12. یاری حسینعلیه السلام از واجبات است

این موضوع از احادیثی که پیش از این آورده شد، استفاده میشود، و اگر سران مسلمانان که حکومت یزید را شرعی نمیدانستند، مانند ابن زبیر و ابن عمر و دیگران، حسین را یاری کرده بودند تاریخ اسلام غیر از این بود که اکنون هست و اعتراض بزرگی که بر آن مردم وارد است همین است.

«انس بن الحارث» که خود از کسانی است که به سعادت شهادت در رکاب حسینعلیه السلام نایل شد، از پدرش که یکی از صحابه، و از اهل صفه است روایت کرده است که گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که حسینعلیه السلام در دامانش بود، مفرمود:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ فِي أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا الْعِرَاقُ فَمَنْ أَدْرَكَهُ فَلْيَنْصُرْهُ» (37)

به درستی که این پسر من در زمینی که به آن عراق گفته میشود، کشته میشود پس هر کس او را درک کند باید یاریش کند.

و سیوطی از بغوی، ابن السکن و باوردی، و ابن منده و ابن عساکر از انس بن حارث به این لفظ روایت کرده است:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ مِنَ الْعِرَاقِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَلْيَنْصُرْهُ» (38)

خوارزمی در ضمن خبری طولانی نقل کرده که حسینعلیه السلام به ابن عباس فرمود:

ایا میدانی که من پسر دختر رسول خدا هستم؟

عرض کرد: آری! غیر از تو کسی را نمیشناسم که پسر پیامبر باشد، و یاری و نصرت تو بر این امت واجب است آنچنان که روزه و زکات واجبات و یکی از این دو بدون دیگری پذیرفته نشود.

حسینعلیه السلام فرمود: پس رأی تو چیست در حق مردمی که پسر دختر پیامبر خود را از وطن و خانه و جایگاه و زادگاهش، و حرم جدش و مسجد و محل هجرت آن حضرت خارج نمودند، و او را بيمناك و سرگردان گذاردند که قرارگاه و منزل و مأوانی نداشته باشد و قصدشان از این سختگیرها کشتن او و ریختن خون او بود در حالی که او شرکی به خدا نیآورده، و غیر از خدا را ولی امر خود قرار نداده، و از روش پیامبر و جانشینان او تخلف نکرده است؟

ابن عباس گفت: نمگویم در حق آنها مگر اینکه آنان کافر به خدا و پیامبر شدند، و اگر نماز بخوانند از روی کسالت یا ریاکاری است. و بر مثل این مردم عذاب بزرگتر خدا نازل گردد و اما تو ای ابا عبدالله سر سلسله افتخار و مباهاتی، پسر پیامبری، پسر وصی پیامبر و

فرزند زهرائی. گمان مبر که خدا از آنچه ستمکاران میکنند غافل است، و من گواهی میدهم که هر کس از تو و فرزندان تو کناره‌گیری کند در آخرت نصیب و بهره‌ای نخواهد داشت.
حسینعلیه السلام گفت: خدایا تو گواه باش.
ابن عباس گفت: من فدای تو شوم! گویا به من خیر از مرگ خودت مندهی و از من میخواهی تو را یاری کنم، سوگند به خدایی که غیر از او خدایی نیست، اگر در پیش روی تو شمشیر بزنم تا شمشیرم بشکند و دستهایم قطع شود اندکی از حق تو را ادا نکرده‌ام، هم اکنون من حاضر برای خدمت به تو هستم، هرگونه فرمانی دهی آماده‌ام!
در آغاز این خبر آمده است که عبدالله بن عمر گفت:
شنیدم رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:
«حُسَيْنٌ مَّقْتُولٌ فَلَيْنَ خَدْلُوهُ وَ لَمْ يَنْصُرُوهُ لَيَخَذَلْنَهُمُ اللَّهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (39)
حسین کشته میشود پس اگر او را یاری نکنند خدا آنان را تا روز قیامت یاری نخواهد کرد.

13. اول کسی که وارد بهشت میشود

حاکم و ابن سعد از علیعلیه السلام روایت کرده‌اند که پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود:
«إِنَّ أَوْلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَ أُنْتِ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ قَالَ عَلِيٌّ: فَمُجِيبُونَ قَالَ: مِنْ وَرَائِكُمْ» (40)
اول کسی که داخل بهشت میشود، من، تو، فاطمه، حسن و حسین هستیم. علی عرض کرد: پس دوستان ما؟ پیامبر فرمود: به دنبال شما وارد میشوند.

14. حضرت قائم آل محمد (عج) از فرزندان حسینعلیه السلام است

حذیفه از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود:
«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي إِسْمُهُ كَاسِمِي فَقَالَ سَلْمَانُ: مِنْ أَيِّ وَدَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مِنْ وُلْدِي هَذَا وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ» (41)
اگر از دنیا جز يك روز باقی نماند، خدا آن روز را طولانی سازد تا از فرزندانم کسی را برانگیزد که هم نام من است. آنگاه سلمان عرض کرد: از کدام فرزندان تو است یا رسول الله فرمود: از این فرزندم! و دستش را بر حسین زد.

15. حضرت قائمعلیه السلام نهمین فرزند حسینعلیه السلام است

از سلمان روایت است که گفت:
بر پیامبرصلی الله علیه وآله وارد شدم در حالی که حسین بر زانوی او نشسته بود، پیامبر او را ملبوسید و منفرمود: تو آقا، پسر آقا، و پدر آقایانی، تو امام، پسر امام، پدر امامانی، تو حجت، پسر حجت، پدر حجت‌های نه گانه‌ای که از صلب تو هستند، نهمین ایشان قائم آنها است. (42)
همین مطلب از حمونینی در حدیثی مفصل و طولانی از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده است که در پایان آن آمده است:
از کسانی که فضیلت ایشان را انکار و احترامشان را بعد از من ضایع کنند، به سوی خدا شکایت میکنم و خداوند کافی است در ولایت کارها و نصرت خاندان من و امامان امت من و از کسانی که حق آنها را انکار نمایند انتقام بگیرد: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». (43)

پی نوشت ها:

- 1) کتاب پرتوی از عظمت امام حسینعلیه السلام نوشته آیت‌الله‌العظمی صافی گلپایگانی به گفته برخی از اندیشمندان شیعه یکی از بهترین و جامعترین کتابها در این موضوع است. یکی از فصول این کتاب به احادیث پیامبر اسلامصلی الله علیه وآله درباره امام حسینعلیه السلام اختصاص یافته است که این مقاله از آن فصل گزینش شده است.
- 2) احمد بن حنبل در مسند، بیهقی در سنن، طبرانی در اواسط و در کبیر، ابن ماجه در سنن، سیوطی در الجامع الصغیر و الحاوی و الخصائص الکبری، ترمذی در سنن، حاکم در مستدرک، ابن حجر در سواعق، ابن عساکر در تاریخ دمشق ابن حجر عسقلانی در الاصابه، ابن عبدالبر در استیعاب.
- 3) سنن ابن ماجه، ج 1، باب فضل اصحاب رسول اللهصلی الله علیه وآله، ص 56، الجامع الصغیر، ج 1، ص 7 و 152؛ صواعق، ص 185 و 189؛ استیعاب، ج 1، ص 376؛ الاصابه، ص 330.
- 4) سنن ابن ماجه، ج 1، باب فضل اصحاب رسول اللهصلی الله علیه وآله، ص 65.
- 5) سنن ابن ماجه، ج 1، ص 65؛ مصابیح السنه، ج 2، ص 281؛ اسدالغابه، ج 5، ص 130 و 574 و ج 2، ص 19؛ کنز العمال، ج 6، ص 233 و ج 3، ص 395.
- 6) الجامع الصغیر، ج 1، ص 148؛ کنز العمال، ج 6، ص 223، ج 3953؛ امالالشریف المرتضی، ج 1، ص 219.
- 7) حفیده الرسول، ص 40.
- 8) الاستیعاب، ج 1، ص 376؛ نورالابصار، ص 104؛ السیره النبویه، ج 3، ص 368.
- 9) ذخائرالعقبی، ص 143؛ نورالابصار، ص 114.

- (10) سنن ترمذی، ج 5، ص 322، بش 3859؛ کنز العمال، ج 12، ص 113.
- (11) کنز العمال، ج 12، ص 120.
- (12) همان، ج 13، ص 667.
- (13) صحیح بخاری، ج 2، ص 188؛ اسد الغابه، ج 2، ص 19؛ الاصابه، ج 1، ص 332 و بیش از هفت منبع مهم دیگر از منابع اهل سنت.
- (14) ذخائر العقبی، ص 124.
- (15) کنوز الحقایق، ج 1، ص 145.
- (16) صحیح بخاری، ج 2، ص 188؛ اسد الغابه، ج 2، ص 20.
- (17) البدء و التاریخ، ج 6، ص 11.
- (18) غیر از سوره توبه.
- (19) بنائالنبی، بنت الشاطی، ص 244 تا 253، ترجمه به اختصار و نقل به معنی.
- (20) استیعاب، ج 1، ص 182 و 383. سیوطی در الجامع الصغیر، ج 3، ص 148 از خطیب نقل کرده که او از وکیع در غرر و ابن سنی در عمل یوم و لیله روایت نموده است و همچنین از ابن عساکر از ابوهریره به این لفظ حدیث کرده «حُزِّقَةُ حُزِّقَةُ تَرَقَّ عَيْنُ بَقَّةٍ» و ابن منظور نیز در لسان العرب به همین لفظ روایت کرده و از عبارت او استفاده میشود که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حسن و حسین همواره اینگونه ملاطفت اظهار نمودند. چنانچه در قاموس گفته «ترق» به معنای «اصعد» است یعنی بالا برو! و «عین بقه» چنانچه علانی گویند کنایه از کوچکی جسم و خردی جنه است این جمله را عرب هنگام اظهار ملاطفت و مزاح با طفل و به نشاط آوردن او میگوید.
- (21) سمو المعنی فی سمو الذات، ص 76 و 77.
- (22) اسد الغابه، ج 2، ص 21؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 349؛ کامل، ج 3، ص 298؛ تاریخ ابالفداء، ج 2، ص 106؛ تذکرة الخواص، ص 267.
- (23) البدء و التاریخ، ج 6، ص 12.
- (24) کامل، ج 2، ص 299؛ اسد الغابه، ج 5، ص 20؛ طبری، ج 4، ص 356.
- (25) الاصابه، ج 1، ص 330، ج 1719؛ الجامع الصغیر، ج 2، ص 118؛ ذخائر العقبی، ص 123 و 132.
- (26) ذخائر العقبی، ص 130.
- (27) نور الابصار، ص 109.
- (28) نظم درر السمطین، ص 212 و صواعق، ص 135.
- (29) لسان المیزان، ج 2، ص 220.
- (30) ذخائر العقبی، ص 123.
- (31) ابن ماجه، ابن حجر، دیلمی، مناوی، احمد، حاکم، سیوطی، ابن حجر هیثمی و هارون الرشید از پدرانش از ابن عباس، و محب طبری، ابو سعید، ابن حرب الطائی، سلفی، ابو طاهر البالیسی، ابن السری و ابناجوزی.
- (32) صواعق، ص 187؛ السیره النبویه، ج 3، ص 368؛ کنز العمال، ج 6، ص 216، ج 3782.
- (33) کنز العمال، ج 6، ص 222، ج 3916.
- (34) کنز العمال، ج 6، ص 217، ج 3816؛ اسد الغابه، ج 5، ص 523.
- (35) کنز العمال، ج 6، ص 216، ج 3793.
- (36) فرائد السمطین، ج 1، ص 36.
- (37) اسد الغابه، ج 1، ص 349؛ الاصابه ج 1، ص 68 - 266.
- (38) کنز العمال، ج 6، ص 223، ج 3939.
- (39) مقتل الحسین، فصل 10، ص 191 و 192.
- (40) صواعق، ص 151؛ ذخائر العقبی، ص 123؛ کنز العمال، ج 6، ص 216، ج 3787.
- (41) ذخائر العقبی، ص 136 - 137؛ بیش از 180 حدیث بر این مضمون دلالت دارد؛ کتاب منتخب الاثر تألیف نگارنده باب 8، فصل 2.
- (42) مقتل خوارزمی، ص 146، فصل 7؛ ینابیع الموده، ص 445؛ موده القربی، در الموده العاشرة.
- (43) فرائد السمطین، ج 1، ص 42 و 43؛ احادیث در این موضوع متواتر است رجوع کنید به منتخب الاثر، تألیف نگارنده، باب 10، فصل 2؛ با تشکر از «گروه تلخیص آثار بزرگان» حجج اسلام آقایان؛ محسن الهی منش، مهدی محمدی و محمد رسولیان که این مقاله را تهیه کردهاند.

بهترین تفسیر نهضت حسینی را سخنان و نامه‌های خود آن حضرت بر عهده دارد و چون آن حضرت در وصیتنامه رسمایش، راز نهضت خود را ادامه راه رسول اکرم صلی الله علیه وآله و امیرمؤمنانعلیه السلام بیان کرد، تفسیر نهضت آن حضرت، بدون آشنایی کامل با سیره امیرمؤمنانعلیه السلام و سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله ممکن نیست؛

«وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (1)

سیره حضرت علی بن ابی طالبعلیه السلام، همان سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله بود؛ نه جدای از آن؛ زیرا آن انسان کاملی که به منزله جان رسول اکرم صلی الله علیه وآله است، روش او نیز همان سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله خواهد بود. اگر بخواهیم سیره علی بن ابی طالب را تحلیل کنیم، باید سیره مبارک رسول اکرم صلی الله علیه وآله را تحلیل نماییم و سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله را نیز پیش از هر چیز، باید قرآن تبیین کند؛ چون رسول اکرم صلی الله علیه وآله هم مفسر علمی قرآن است و هم مفسر عملی آن.

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چیست؟

هر که به مقام انسانیت کامل بار یابد، همه شئون حیات او را برنامه الهی رهبری میکند و چون خدای سبحان، کارش بر صراط مستقیم است، سیره رسول الله صلی الله علیه وآله که به هدایت جامعه بشری عنایت دارد، بر صراط مستقیم است؛ «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (2)

قبل از هر چیز، تعیین سیره آن حضرت صلی الله علیه وآله را باید از قرآن کریم استنباط کرد.

الف) نورانی شدن جامعه

روش و هدف رهبری ویژه‌ای که خداوند به پیامبرش آموخت، این است:

«الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»؛ (3)

«قرآن نازل شده است تا تو جامعه را نورانی کنی و مردم را از تاریکی و تاریکی خارج کنی و آنان را روشن کنی».

بر این اساس، خداوند در سوره «حدید» فرمود:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ (4)

«ما انبیا را اعزام و کتابها را با آنان نازل کردیم تا مردم به قسط و عدل، قیام کنند».

این آیه، در صدد بیان هدف متوسط رسالت است؛ نه هدف نهایی آن؛ زیرا هدف نهایی رسالت، نورانی شدن جامعه است و به یقین، جامعه نورانی، عملکردش بر پایه قسط و عدل است.

اهل قسط و عدل، انسانهایی سالم و متوسط هستند که شاید به مقام شامخ نورانیت نرسند. هدف نهایی نبوت، نورانی شدن جامعه و خروج آن از هر تاریکی و تباهی است و سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله، همین هدف والاست که خداوند او را به آن سمت سامی آشنا کرد.

ب) تشکیل حکومت اسلامی

قرآن که کتابی بین و روشن است، هیچ گونه ابهام در حرم امن آن راه ندارد. از این رو، ممکن نیست که به مردم زمانهای دستور کلی بدهد و راه رسیدن به آن هدف را ارائه نکند. قرآن، هم هدف عالی و هم راه رسیدن به آن را معین و مبین میکند. بر این اساس، قرآن برای بیان چگونگی نورانی شدن مردم و جامعه، قیام موسای کلیمعلیه السلام را به دنبال این بحث مطرح کرد و چنین فرمود:

«قرآن نازل شده است تا مردم را نورانی کنی و راه آن نیز تشکیل حکومت اسلامی است؛ یعنی فقط دین باید در جامعه حکومت کند».

برای روشن شدن مردم و نورانی شدن جامعه، چارهای جز تشکیل حکومت اسلامی نیست. از این رو، قرآن به دنبال آیه قبل مفرماید:

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (5)

یعنی اگر گفتیم که قرآن نازل شد تا مردم را نورانی کنی، راه نورانی کردن را هم به تو این گونه نشان مدهیم که... در سرزمین مصر، فرعونها حکومت ظالمانه داشتند و در بخشهای گوناگون اعتقاد، اخلاق، حقوق و دستورهایی فردی و اجتماعی گمراه وجود داشت. ما به موسای کلیمعلیه السلام دستور دادیم که قیام کند و حکومت دینی تشکیل دهد و فراعنه را به کام دریا فرستادیم و سرانجام با مقاومت موسویان، نظام اسلامی در مصر تشکیل شد و این گونه، بساط زورمندان آل فرعون برچیده شد؛ «فَقَشَيْنَاهُم مِّنْ

الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ» (6).

و نیز بساط تزویرگران سامری به آتش کشیده شد؛ «لَتَحَرَّقَتْهُ ثُمَّ لَتَنْسِفَنَّ فِي الْيَمِّ تَسْفًا» (7).

بر پایه این آیات، راه نورانی کردن جامعه، همان راه موسای کلیمعلیه السلام، یعنی نبرد با فرعونیان و ستیز با تفکر سامریان گوساله پرست است. باید تفکر گوساله پرستی و نیز اندیشه زورمداری را به کام دریا ریخت.

یقیناً نورانی کردن جامعه، نیازمند رهبری الهی، پایداری و شکر فراوان توده مردم است. عنصر رهبری الهی را خداوند، با جریان موسای کلیم، تأمین کرد و پایداری و شکر فراوان امت را با آیه «و ذَكَرْهُمْ يَا مَعْزِبُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَعَلَّ يُذَكَّرُونَ» (8)، تبیین کرد. خداوند به موسای کلیم فرمود: وقتی متوانی آل فرعون و سامری را از میان برداری که امتی آگاه و صابر و شکور داشته باشی و به همین منظور، آنها را به ایام خدا متذکر کن. البته ضایعات يك انقلاب بزرگ، فریبکاری بدخواهان آن، فریب خوردگی ساده لوحان آن و سرانجام، اوج و حضيض آن، برای دیگران، مایه عبرت و آموزنده است.

پس در بقا و نگهداری نظام اسلامی نیز سپاس فراوان لازم است و کیفیت سپاسگزاری، آن است که انسان تمام نعمتها را از خدا بداند و از نعمت خدادادی، بیشترین بهره صحیح را ببرد و هرگز مغرور تنعم نگردد.

خداوند در قرآن فرمود:

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَهْلِكَ عِدْوَتُكُمْ وَيَسْتَخْلِقَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»؛ (9)

این امید است که خداوند، سلسله دشمن شما را منقرض کند و حکومت را به دست شما مردم دهد تا ببیند شما چه میکنید». هرگز ممکن نیست نعمتبه کسی برسد؛ مگر این که در کنار آن نعمت، آزمون الهی مطرح است. بنابراین، معنای آیات مزبور، این است که این نعمت، آغاز آزمونی برای شماست که دریابیم چه میکنید. بنابراین، بقای حکومت اسلامی نیز منوط به شکرگزاری فراوان مردم ظفرمند، پس از پیروزی است.

در آیه دیگری فرموده است:

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ»؛ (10)

«کسی که راه خلیل خدا، حضرت ابراهیمعلیه السلام را رها کند، سفیه است».

نتیجه آن که سخن رسمی سالار شهیدانعلیه السلام این بود: میخواهم سیره جدّ و پدرم را ادامه دهم و سیره پدر او، حضرت علیعلیه السلام، همان سیره جدّ او رسول اکرمصلی الله علیه وآله بود؛ چون آن انسانهای مقدس، يك نوزد و سیره جد او، طبق سخن خدای سبحان در قرآن، نورانی کردن مردم است. اگر مردم نورانی شدند، قسط و عدل هم دارند. از این رو، میتوان گفت که سیره حسین بن علیعلیه السلام وهدف اصلی وی، تشکیل نظام اسلامی بوده است؛ نظامی که عناصر محوری آن، معرفت صائب و محبت صحیح و رفتار مهربانانه و مطابق دستورهای وحی است.

ج) صَبَّار و شکور کردن جامعه

برای تشکیل نظام اسلامی، صابر بودن کافی نیست؛ بلکه صَبَّار شدن لازم است. در نبرد با آل فرعون و نیفتادن به دام نیرنگ سامریان، صَبَّار بودن، لازم است و برای حفظ حکومت، شاکر بودن کافی نیست؛ بلکه شکور بودن، شرط است. از این رو، خداوند به موسای کلیمعلیه السلام فرمود:

«وَذَكَرْهُمْ يَا مَعْزِبُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَعَلَّ يُذَكَّرُونَ»؛ (11)

برای تشکیل نظام اسلامی، سرمايهگذاري لازم است؛ یعنی انسان باید همه محبت دنیا را از دل خویش بیرون ببرد و نیز عشق به حیات جاودانه را در خود زنده کند تا در هیچ سانحهایی، نلغزد و همچنان استوار و همچنین مستقیم باشد. از این رو، سالار شهیدانعلیه السلام، در نامهها و خطبههای خود، علاقه به دنیا را از مردم مزدود و اشتیاق به شهادت و جاودانه شدن را در دلهای آنان زنده نکرد تا بتوانند صَبَّار و شکور باشند و بر ضد امویان عصر خود، قیام کنند و با براندازی نظام سلطنت، زمینه تأسیس نظام قسط و عدل را فراهم آورند تا هدف برین، یعنی نورانی شدن جامعه بشری، تأمین گردد.

گاهی آن حضرت این آیه را فرانت مفرمود:

«أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»؛ (12)

«هر جا باشید، مرگ، خواه ناخواه، شما را میابد و مسمیرید».

اگر با مرگ شرافتمندانه نمیرید، با بیماریهایی غیرشرافتمندانه رخت بر میندید و اگر طیب و طاهر نشدید، مردار میشوید. انسان باید میوه شاداب خود را به میهمانش اهدا کند، وگرنه میپوسد. عمر انسان، میوه شاخسار طبیعت است. وقتی این میوه رسید و خون و آبروی شخص، ارزشی پیدا کرد و دین در وضعیتی بود که برای حمایت آن باید نثار و ایثار نمود، حیث است که از این میوه باارزش، استفاده نکنیم و آن را به خداوند اهدا نکنیم و بگذاریم تا بیپوسد.

امام حسینعلیه السلام فرمود:

«اگر جان را نثار نکردید، سرانجام میپوسد؛ گرچه در خانههای مستحکم و گچکاری و گچبری شده و سُرَبی به سر ببرید؛ پس، بهتر است قبل از پوسیدن، جانان را به میهمانتان و در حقیقت، به صاحب اصلاب، اهدا کنید».

سپس آن حضرت فرمود:

«خداوند، دست از دینش بر نمی دارد. اگر ما قیام نکردیم، مردان دیگری صحنهها را پر میکنند. اگر ما نتوانستیم صَبَّار و شکور باشیم و حکومت دینی تشکیل دهیم، خداوند، صَبَّار و شکورپرور است و دیگران را به این توفیق مرساند».

سالار شهیدانعلیه السلام در جریان نهضت و قیامش، این آیه را میخواند:

«لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَئِيَنَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ»؛ (13)

یعنی اگر شما در خانه‌هایتان باشید و بطرف بمانید، باز هم خداوند نظام اسلامی را مستقر میکند. اگر شما به اسلام کمک نکردید، دیگران به همین منظور، به میدان جهاد می‌آیند. آنها که سرنوشتشان شهادت است، به خواب گاهشان می‌آیند و سرانجام، رادمردانی هستند که اهل مبارزه‌اند و بارزند. شما قاعدید؛ ولی آنان در آگاهی، مبرز و در نبرد، مبارزند و چون جامع شرایط آگاهی و قیام هستند، حتماً پیروزند.

راه و سیره ابراهیم خلیلی علیه السلام

قرآن کریم، سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نورانی کردن جامعه می‌داند؛ چنان که نورانی کردن جامعه، سیره انبیای گذشته نیز بوده است. قرآن کریم، نمونه‌هایی از افراد روشنگر جامعه را معرفی کرده است که یکی از آنان، حضرت ابراهیم خلیلی علیه السلام است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنان به او، راهیان کوی اویند.

الف) جهانی ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم، ابراهیم خلیلی علیه السلام را شاهد ملکوت هر چیزی معرفی میکند؛ «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». (14) او کسی است که باطن عالم را ببیند؛ هم عقل عملی است و هم عقل عینی. قرآن در نقل احتجاجات علمی حضرت ابراهیم علیه السلام، سخن از ملکوت و یقین دارد و وقتی مبارزات نظامی و سیاسی آن حضرت را نقل میکند، سخن از رشد و رشید به میان می‌آورد.

اگر حضرت ابراهیم علیه السلام، از نظر احتجاجات علمی، شاهد ملکوت است، کسی که جهان بینی او همانند جهان بینی ابراهیم نباشد، کور است؛ زیرا کسی که نبیند آنچه را خلیل حق دید، نابیناست و کسی که مبارزات سیاسی و نظامی او هم‌تای مبارزات سیاسی و نظامی ابراهیم خلیلی علیه السلام نباشد، سفیه است؛ زیرا ابراهیم علیه السلام، رشید بود؛ یعنی اگر کسی ابراهیمی نبود، نمرودی خواهد بود. از این رو، خداوند، هم مسئله رشد ابراهیم را بازگو کرده، هم مسئله سفاهت کسانی را که در مقابل ابراهیم، عالماً و عامداً، به راه دیگر رفتند.

هنگام بیان احتجاجات علمی ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

«وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».

و سپس آن مناظرات علمی را بازگو میکند و در پایان، این گونه جمع‌بندی میکند:

«وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ». (15)

همچنین وقتی مبارزات نظامی و سیاسی ابراهیم علیه السلام را طرح می‌کند، پیش از شرح جریان تبرگی و بت شکنی آن حضرت، چنین می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ». (16)

یعنی ما ابراهیم را رشد دادیم و رشد خاص او را به وی دادیم؛ سپس جریان تبرگی و بت شکنی آن حضرت را شرح می‌دهد. (17) از این رو، قرآن فرمود:

«وَ مَنْ يَرْغَبْ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ». (18)

یعنی کسی که راه ابراهیم علیه السلام را نرفت خود را تسفیه کرده است و سفیهانه به سر میرد.

ب) سالکان ابراهیم علیه السلام

چه کسانی می‌توانند راهی راه ابراهیم خلیل باشند؟ قرآن کریم چنین پاسخ می‌دهد:

نه یهودیان، نه ترسایان و نه مبتلایان به بیماری الحاد و شرک، هیچ یک نمی‌توانند سالک کوی آن حضرت باشند؛ زیرا آن حضرت از آنان نبوده است؛

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». (19)

خرافه‌ستیز، نمی‌تواند مشرک، یهودی یا مسیحی باشد؛ زیرا آیین همه اینها با خرافات آمیخته است و مرامی که با خرافات عجین شده باشد، هرگز بر ضد خرافات نمیشورد.

ابراهیم خلیلی علیه السلام مسلمان حنیف بود و هرگز تن به شرک نداد. او حنیف سالک و روندهای بود که میکوشید به سمت وسط جاده حرکت کند. راهیان مسیر، دو گروهند:

1. عده‌ای گرایش به پیاده‌رو دارند که اینها سرانجام تصادف و سقوط میکنند؛ «غیر متجانف لاثم»؛ (20) یعنی کسی که به سمت راست یا چپ جاده گرایش دارد و بیراهه می‌رود.

2. عده‌ای میکوشند از وسط راه فاصله نگیرند که به اینها حنیف گفته میشود.

قرآن پس از آن که در بخش نفی، یهودیان و مسیحیان را از پیروی خلیل حق بیرون دانست، در بخش اثبات قضیه فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مؤمنان به او، سالکان کوی خلیل حق هستند؛

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ». (21)

معنای «و الله ولی المؤمنین»، این است که کسی که میخواهد راهی کوی خلیل باشد، تحت ولایت حق است؛ همان طور که حضرت ابراهیم علیه السلام، تحت ولایت حق بود و سرانجام به مقصد رسید.

بنابراین، دانسته شد که سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله، سیره ابراهیم خلیلعلیه السلام است و حسین بن علیعلیه السلام که سیره خود را راه پیامبر صلی الله علیه وآله و علیعلیه السلام دانسته است، چون راه علیعلیه السلام، همان راه پیامبر صلی الله علیه وآله است و راه پیامبر نیز راه ابراهیم خلیلعلیه السلام است، پس حسین بن علیعلیه السلام، راه خلیل حق را پیموده است و سیره او، سیره حضرت خلیلعلیه السلام است.

ج) شهادتطلبی ابراهیمعلیه السلام

سیره حضرت خلیل، نهراسیدن از مرگ است. قرآن کریم هنگام ذکر جریانات نظامی و سیاسی خلیل حق مفرماید: هراس از مرگ، در حرم امن هستی حضرت ابراهیمعلیه السلام، راه نداشت و با آن که او را به بدترین مرگ تهدید کردند، کمترین ترسی پیدا نکرد. طبق قرآن کریم، دستور رسمی طاغی آن عصر، این بود:

«حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ»؛ (22)

«او را بسوزانید و بت‌های خود را یاری کنید».

در مقابل چنین ارباب‌بایی، خلیل حق میگفت:

«أَفِ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (23)

با این که دستور رسمی حکومت طغیان این بود که «فألقوه فی الجحیم»؛ اما آن حضرت، به هیچ وجه، نهراسید.

حضرت ابراهیمعلیه السلام را به آتش تهدید کردند و او را در این آتش انداختند و او بین آسمان و زمین، طعمه آتش بود. در این حال، به او گفتند: از خدا کمک بخواه. او فرمود: خداوند این جریان را میداند و آگاهی وی، کافی است و خواستن از او، روا نیست. حضرت ابراهیمعلیه السلام، نه تنها از جرئیل چیزی نطلبید، بلکه از خداوند نیز چیزی نخواست؛ هر چند دائماً به یاد او بود و وی را میخواند؛ زیرا مردن و شهادت، نقص نیست تا او از خدا بخواهد که وی را نسوزانند.

انسان تا ضعیف است، هم خدا را میخواند و هم از او چیزی میخواهد و وقتی به مرحله متوسط رسید، خواستش کم و خواندنش بیشتر میشود؛ ولی سرانجام فقط میخواند؛ یعنی وقتی به اوج انسانیت رسید، عبادتش فقط خواندن خداست و دیگر چیزی از خدا نمخواهد؛ یعنی دعای او، خواندن است؛ نه سؤال و خواستن.

فرازهای مهم دعای عرفه، کمیل و مناجات شعبانیه، خواندن است و نه خواستن. ابراهیم خلیلعلیه السلام به جایی رسید که عبادت او فقط در خواندن خدا خلاصه میشد و چیزی از خدا نمخواست و این، نشانه شوق شهادت در ابراهیم خلیلعلیه السلام بود و کسی که سیره او، سیره ابراهیم خلیلعلیه السلام است، باید چنین باشد.

د) شهادت طلبی حسینعلیه السلام

سالار شهیدان مفرماید که من سیره انبیا سلف را دارم. اکنون ببینیم سخن سالار شهیدان، در تشریح شهادتطلبی و مرگ در راه خدا چیست؟

گاهی انسان میگوید: با دشمن و طاغیان منگم و شهادت را نیز تحمل میکنم؛ چون پس از مرگ، خداوند به من پاداش میدهد؛ اما زمانی انسان به جایی میرسد که مرگ در راه دین، برای او لذیذ و در کام او شهد است.

سالار شهیدان در سخنان خود، به ویژه در خطبهای که در مکه، به هنگام عزم حرکت به سمت عراق ایراد کرد، مردم را به

شهادتطلبی تشویق کرد و فرمود: مرگ در راه حق، گردن‌بند انسان و زیور اوست و انسان، از زینت نمهراسد و من مشتاق و واله

نیاکان خود هستم؛

«حُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْفَلَادَةِ عَلَى جِدِّ الْقَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي يَتَقَطَّعَهَا عَسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَابِسِ وَ كَرَبْلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِثِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرَبَةً سَغْبًا لَا مَجِيصَ عَنْ يَوْمِ حُطِّ بِالْقَلَمِ رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ النَّبِيِّ تَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُوقِيْنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لِحْمَتِهِ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ تَنْجِزُ لَهُمْ وَعْدَهُ مَنْ كَانَ فِيْنَا بَادِلًا مُهَجَّتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصِحًّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ (24)

«مرگ همچون گردن‌بند دختران، آویزه گلوی بنی آدم است و من، چون اشتیاق یعقوب به یوسف، مشتاق دیدار گذشتگان خویشم و شهادتگاهی برایم گزیده‌اند که (ناچار) آن را دیدار کنم؛ گویا گرگهای حریص دشتهای نوایس و کربلا را مبینم که بند بند جسمم را از همه گسسته، شکمبهای تهی و مشکهای خالی خود را از آن انباشته‌اند. از آن چه با قلم تقدیر الهی رقم خورده، گریزی نیست. خشنودی خدا، خشنودی ما خاندان پیامبر است؛ بر بالای او شکیبایم که او، پاداش کامل صابران را به ما عطا کند. ذریه رسول خدا صلی الله علیه وآله، از او جدا نخواهد شد. آنان در حریم قدس کبریا، نزد او گرد آیند؛ چشم او به دیدارشان روشن شود و وعده خدا را در حقشان وفا کند. هر کس خون خویش را در راه ما (که راه خداست) میخشد و خود را آماده دیدار خدا کرده است، با ما رهسپار شود که من به خواست خدا، فردا رهسپارم».

بنابراین، آن حضرت، راه ابراهیم خلیلعلیه السلام را پیمود؛ با آتش یا شمشیر و فرزندان او نیز همان راه ابراهیم خلیلعلیه السلام را طی کردند. وقتی دستور داده شد که خیام حسینی را بسوزانند، فرزندان امام حسینعلیه السلام، تسلیم نشدند و دست از انتقاد از سیاست پلید اموی و اعتراض بر آن، برنداشتند. این بیان سالار شهیدان در مکه، نشانه همان شهادتطلبی ابراهیمی است.

اصلاح همه جانبه امت اسلامی

نهضت امام حسینعلیه السلام، برای اصلاح همه جانبه اُمَّت اسلامی بود؛ همان طور که سیره جد و پدر بزرگوار او، اصلاح همه جانبه اُمَّت اسلامی بود.

به یقین، کسی که دین را در گوشه‌های از شئون زندگی مردم خلاصه میکند، نهضت انبیا را نیز يك بُعدی میداند. اگر کسی دین را از سیاست جدا بداند، هدف انبیا را هم در يك گوشه خلاصه میکند و اگر به خودش اجازه ندهد که هدف انبیا را در گوشه‌های تلخیص کند، هدف امامان را در يك بُعد خلاصه میکند. همچنین اگر نتوانست قلمرو قیام امامان معصوم را تهدید نماید، در گام بعد، رسالت علما و دانشمندان ائمه را در يك گوشه خلاصه میکند.

خلاصه آن که اگر تفکر کسی جدایی دین از سیاست باشد، او نمیتواند بپذیرد که رهبر دینی، قیامی سیاسی داشته باشد؛ زیرا چنین متفکری، جهان را فقط در بُعد تعلیم و تهذیب، شایسته رهبری می‌شناسد و نه در ابعاد دیگر؛ ولی حق این است که دین برای اصلاح همه شئون مردم است و قیام انبیا که از طرف خدای سبحان، دین الهی را آورده‌اند و نیز قیام امامان که حافظان همان دینند و نهضت علمای عادل که وارثان همان امامانند، همگی برای اصلاح تمام شئون مردم است و این، همان قیام سیاسی است. سالار شهیدانعلیه السلام، جانشین پیامبر بوده و پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله، دین الهی را آورده است و دین خدا، گذشته از جریان و جنبه‌های عبادی و داد و ستدها و قوانین و برنامه‌های فردی، دارای حدود، قصاص، تعزیرات، روابط بینالملل و مانند آن است. قهرآ قیام امام حسینعلیه السلام که برای احیای مآثر و ارائه آثار دین الهی بود، قیامی همه جانبه است. از این رو، آن حضرت در وصیتنامه خود، مرقوم فرمود:

«حَرَجْتُ لَطَلَبَ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ حَدِيٍّ». (25)

«من به این منظور قیام کردم که امور اُمَّت جَدَم را اصلاح کنم».

اصلاح امور اُمَّت، بدون مبارزه فراگیر، میسر نیست؛ زیرا دیگر اندیشان و سیاست‌بازان، تا بحث دین در محدوده ذهنی است، چندان به رهبران الهی توجه ندارند؛ اما وقتی که بحث دین از مسائل ذهنی به عینیت منتقلشود و مانع تهاجم بیگانگان به حریم آیین خدا گردد و جلوی اعمال غرایز سرکش و لگام گسیخته برخی را بگیرد، آن گروهها با انبیا درگیر میشوند.

از این رو، ممکن نیست که طاغیان خودکام، بر ضد نهضت انبیای غمخوار، به خونخواری برخیزند؛ چنان که در قرآن تعبیراتی مانند «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (26) و «قَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ» (27) آمده است؛ یعنی خوناشامان بشری تهاجم کردند و بسیاری از انبیاء را شهید نمودند.

خداوند مفرماید: بسیاری از انبیا را کشته‌اند و آنها شربت شهادت نوشیده‌اند. این، نشان مدهد که رهاورد وحی و نبوت، برای اصلاح همه شئون جامعه است. از این رو، خدای سبحان در بخشی از قرآن مفرماید:

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»؛ (28)

«اگر قانون دفاع و جهاد نباشد، زمین فاسد میشود».

در بخش دیگری مفرماید: منشأ فساد زمین، ویران شدن مراکز مذهب است و آیه «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» (29)، به این معناست که اگر دفاع مقدس و جهاد نباشد، مراکز مذهبی، مانند مسجدها، کنیسه‌ها، بیعه‌ها، صومعه‌ها و دیرهای راهبان، ویران میشود و آنگاه، سخن از موعظه، نصیحت، تهذیب و تربیت نیست؛ یعنی نظام امر به معروف و نهی از منکر، رخت میندود و اگر سخن از تهذیب و تزکیه نبود و چراغ هدایت خاموش شد، فساد، گسترش میابد.

خلاصه آن که دو بخش را قرآن کریم برای عظمت دفاع از دین خدا بازگو کرد؛

1. اگر دفاع نباشد، فساد گسترده میشود.

2. اگر دفاع نباشد، مراکز مذهب تعطیل میشود و در نتیجه، مراکز اصلاح بسته میشوند و پیامد آن، گسترش فساد است و این امر، اختصاصی به شریعت ویژه و دین خاصی ندارد؛ بلکه مربوط به اصل اسلام است که در همه ادیان آسمانی، ظهور و حضور دارد. نتیجه آن که خداوند، انبیا را برای اصلاح همه شئون مردم فرستاده است و نیز اصلاح همه جانبه، بدون دفاع و درگیری نخواهد بود و همچنین برای پایان درگیری، چاره‌های جز ایستادگی و دفاع مقدس نیست و نیز این جنگ و دفاع مقدس، در همه ادیان آسمانی بوده است و آیه 111 سوره «توبه» و 24 سوره «صف»، شاهد زنده گسترش دفاع در تمام مذاهب است.

سالار شهیدانعلیه السلام نیز فرمود: من به سیره جَدَم قیام کردم. سیره جدّ او، همان است که خدای سبحان در قرآن تبیین کرد. بنابراین، معلوم میشود که حسین بن علیعلیه السلام آمده است تا دینی را که جدای از سیاست نیست، اجرا کند و سیاست دینی را به خوبتبین، تعلیل و حمایت نماید و پیداست که این کار، شمشیر و نثار جان مطلبد و اگر درباره شهدای کربلا و غیر کربلا مگوئیم: شما رحمت خداید، به همین مناسبت است؛ زیرا جهلزدایی، ظلمستیزی، فقرروبی و سرانجام، طرد هرگونه محرومیت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مانند آن، رحمت ویژه خداست که به دست توانمند مجاهدان نستوهی سپرده شده است که فقط با خداوند، پیمان تجاری بستنهاند.

امام حسینعلیه السلام، میزان حق و باطل

قیام سالار شهیدانعلیه السلام، به دنبال قیام انبیای گذشته، به مردم جهان تفهیم میکند که نظام حق، کدام است و نظام باطل کدام. آن حضرت، برای تحقیق و تفهیم این مطلب، چاره‌های جز نثار خون و ایثار فرزندان، مال و جان نداشت؛ زیرا آن قدر رسوبات جاهلیت اموی زیاد بود که ممکن نبود با سخنرانی و نامهنگاری، مطلب را حل کرد. اگر مطلب خیلی ضروری و عمیق شد، چاره‌های جز استقبال شهادت نیست. از این رو، وجود مبارک حسین بن علیعلیه السلام، از ذات مقدس رسول اکرمصلی الله علیه وآله این برنامه را دریافت کرد که در شرایط کنونی، يك سلسله شهادتها و اسارتها لازم است تا آن دینی که مرود به فراموشی سپرده

شود، احیا گردد و در این هنگام بود که حسین بن علی علیه السلام قیام کرد. آن حضرت آیات قرآن کریم را در فرصتهای مناسب میخواند؛ هم برای احتجاج با دیگران و هم برای توجیه همراهان و هم برای محاجه با خصم و این که حجّت بالغهای بر ضدّ نظام ستم باشد و هم توجیه خوبی باشد برای صحابه خود. گاهی ایشان این آیه را تلاوت میکرد:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيَزِدُوا بُغْضًا لَّهُمْ وَعَدَابٌ مُّهِينٌ». (30)

این آیه را زینب کبری علیها السلام نیز در دربار کوفه و نیز در شهر شام، تلاوت کرد و به آن احتجاج نمود؛ آنگاه فرمود:

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ»؛ (31)

یعنی وقت صلح و زمان آرامش، افراد پاک و ناپاک، در کنار هم به سر میبردند؛ ولی در زمان جنگ، پاکان از ناپاکان جدا میشوند. امام حسین علیه السلام فرمود: من قیام کردم تا پاک از ناپاک جدا شود؛ زیرا تا آزمون نباشد، وارسته و غیروارسته، در کنار همند و امتحان است که پاک را از ناپاک و حق را از باطل جدا کند. بنابراین، آن حضرت، مایه امتحان ذات اقدس پروردگار است و خدا با او طیب و غیر طیب را از هم جدا میکند؛ چون امام، میزان اعمال و شجره طویا و حق است و عقاید، اوصاف و اعمال را با حق میسنجند؛ یعنی عقیده امام معصوم که حق است، میزان سنجش عقاید دیگران است و همچنین درباره اوصاف و اعمال، میتوان میزان بودن آن را باور داشت.

یکی از مراسم حتمی قیامت، جریان توزین عقاید، اخلاق، اعمال و اقوال فردی و اجتماعی است. در توزین، سه امر لازم است که اتحاد برخی از آنها با هم قابل پذیرش است و عبارتند از:

1. وزن.
2. موزون.
3. میزان.

میزان، یعنی ترازو که در يك كفهاش، وزن است و موزون، با آن میزان و ترازو، سنجیده میشود. وزن معاد، حق است؛ یعنی عقاید، اخلاق، اعمال و اقوال را با حق میسنجند.

در قرآن کریم چنین آمده است: «وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقِّ» (32) و این جور نیامده که «وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ حَقٌّ»؛ یعنی نفرمود که در قیامت وزنی هست؛ بلکه فرمود که وزن در قیامت، حق است و عقیده را که موزون است، با وزن که حق است، میسنجند. عقیده، مانند پارچه نیست که آن را با متر اندازه بگیرند یا نظیر حرارت بدن نیست که با دماسنج، اندازهگیری شود. از این رو، خداوند فرمود: «حق، وزن است» و عقیده، خلق، عمل و قول، موزون است که باید با این وزن، مطابق باشد.

عقیده حق، خُلق و عمل حق، وزین است و ممانند و اگر چیزی حق نبود، از این وزن، سهمی ندارد و سبک است و نممانند؛ هر چند آثار سوء او ممانند. از این رو، خداوند فرمود:

«فَأَمَّا مَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ. وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ». (33)

حق، هم میزان و ترازوست و هم وزن و معیار سبک و سنگینی موزون است و چون انسان کامل با حق است و حق با اوست و او از حق جدا نمیشود، میتواند میزان عقاید، اخلاق، اعمال و اقوال باشد.

از این رو، رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«الميزانُ ميزانك»؛ (34)

«میزان تو، میزان است».

معنای این سخن این است که عقاید، اخلاق افعال و اقوال مردم را با عقیده، اخلاق، فعل و قول علی علیه السلام و اولاد او میسنجند. هر عقیده، خُلق، فعل و قولی که مطابق عقیده و خُلق و افعال آنها بود، حق است؛ وگرنه باطل. از این رو، امام حسین علیه السلام فرمود: من میزان طیب و خبیثم. اگر جامعهای بخواهد پاک را از ناپاک جدا کند، حتماً باید با سنت و سیرت حضرت سیدالشهدا علیه السلام ارزیابی شود و مهمترین اثر آن حضرت، همانا نهضت گسترده و تاریخساز کربلاست که تجلیگاه عقیده صحیح، مظهر خُلق کامل و تبلور فعل درست و قول راست است. (35)

پی نوشت ها:

(1) بحارالانوار، ج 44، ص 329.

(2) هود، آیه 56.

(3) ابراهیم، آیه 1.

(4) حدید، آیه 25.

(5) ابراهیم، آیه 5.

(6) طه، آیه 78.

(7) طه، آیه 97.

(8) ابراهیم، آیه 5.

(9) اعراف، آیه 129.

(10) بقره، آیه 130.

- 11) ابراهیم، آیه 5.
- 12) نساء، آیه 78.
- 13) العمران، آیه 154.
- 14) انعام، آیه 75.
- 15) انعام، آیه 83.
- 16) انبیاء، آیه 51.
- 17) انبیاء، آیه 58.
- 18) بقره، آیه 130.
- 19) العمران، آیه 67.
- 20) مائده، آیه 3.
- 21) العمران، آیه 68.
- 22) انبیاء، آیه 68.
- 23) انبیاء، آیه 67.
- 24) بحارالانوار، ج 44، ص 366؛ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص 328.
- 25) بحارالانوار، ج 44، ص 329.
- 26) بقره، آیه 61.
- 27) العمران، آیه 181.
- 28) بقره، آیه 251.
- 29) حج، آیه 40.
- 30) العمران، آیه 178.
- 31) العمران، آیه 179.
- 32) اعراف، آیه 8.
- 33) قارعه، آیات 9-6.
- 34) بحارالانوار، ج 24، ص 272.
- 35) (این مقاله، تلخیص و اقتباسی از کتاب «شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی»، اثر آیه‌الله جوادی آملی (ص 15-50) است که توسط آقای محمد حسین پورامینی انجام شده است.

غلامنبی گلستانی

رخداد عاشورا با توجه به انگیزه‌ها، ابزارها و شیوه‌های به کار گرفته شده در آن، به موضوعی جاودانه برای نظریه‌پردازی مبدل شده است و در طول تاریخ، انسان‌های حقیقت‌جو و ژرفاندیش را به تکاپو در کشف ناگفته‌ها و ناگشوده‌های خود فرا خوانده است تا با کوشش‌هایی مستمر و در حد توان علمی و ذوق سلیم خویش، با ژرفکاوی در این رویداد، به نتایجی نو و تازه دست یابند. این موضوع، باعث شده تا از زمان وقوع این جریان تا کنون، کارهای نسبتاً بزرگ، جالب توجه و در حدی قابل قبول، در تحلیل و تفسیر قیام عاشورا صورت گیرد؛ اما در عین حال، این به معنای به پایان رسیدن کار نیست؛ زیرا حادثه کربلا، چون سلسله کوهی است که حوادث بسیاری، پشت آن قرار گرفته که نیازمند کاوشها و پجوبهای جدیدی در کشف ذخایر و گنجینه‌های این معدن است. این چه در این می‌تواند نظر است، بازکاوی فلسفه قیام عاشورا در قالب انجام تکلیف دینی و تحقق وظیفه شرعی است. این تحلیل، از يك سو، ریشه در برداشتی بنیادین از انسان دارد که نظام هستی در آن، بر اساس مسئولیت شکل گرفته، آب حیات مسئولیت بر جامعه و بشر، روح و زندگی میبخشد و از سویی دیگر، ریشه در استعداد تکلیف‌پذیری انسان دارد که میتواند در چهارچوب قوانینی که برایش وضع شده، زندگی کند. به عبارت دیگر، انسان با شرایطی میتواند انجام تکالیفی را به عهده گیرد که مهمترین آنها، عقل، علم، آگاهی، توانایی، آزادی و گزینشگری است. در این تحلیل، امام حسینعلیه السلام، جامعه اسلامی را با ظلمت و انحراف، آمیخته میبندد و نظام حاکم را دچار فساد بنیادین و مصمم در تغییر کامل آموزه‌های اسلامی منگرد و در نتیجه، قیام وی، برای تجدید مبنای نظام و جامعه اسلامی، يك ضرورت و تکلیف است.

دیدگاه عالمان شیعی

عده زیادی از عالمان، همچون امام خمینقدس سره، علامه طباطبایقدس سره و شهید مطهریقدس سره، بر این باورند که امام با مشاهده انحراف دستگاه یزید و به خطر افتادن مصالح اسلام و مسلمین، به تکلیف شرعی خویش عمل کرد و تلاش نمود تا دیگران را نیز به این تکلیف شرعی وا دارد. (1)

مستند این قول، روایات معتبر تاریخی و در حقیقت، سخنان، نامه‌ها و اعمال امام حسینعلیه السلام و تقدیر امام از عملکرد یاران و همراهان خویش است. طرفداران این نظریه بر این باورند که اگر این نهضت با این انگیزه نبود، امروز از اسلام، جز نامی، از دین، جز نوشته‌های و از قرآن، جز رسمی تشریفاتی باقی نمانده بود و همین است رمز سخن پیامبرصلی الله علیه وآله که فرمود:

«حسین منی و أنا من حسین». (2)

«حسین از من است و من از حسین».

امام خمینقدس سره از دیرباز در تحلیل قیام عاشورا در سخنان و نوشتارهای خود، نهضت حسینی را قیام لیل برای براندازی حکومت جابرانه و به عنوان ادای تکلیف شرعی معرفی نموده، بر این نکته تأکید مفرماید که این قیام و اقدام، کاملاً قابل تأسی است و به عنوان سرمشق عملی برای همه مسلمانان، به ویژه شیعیان، در هر زمان و مکان، به شمار می‌آید و يك تکلیف مخصوص آن حضرت نیست.

سیدالشهدا علیه السلام مخواست به تکلیف الهی خود عمل کند. او، تکلیف شرعیاش را عمل کرد. (3) نظریه تکلیف‌گرایی، به مفهوم رویکرد به عمل و حرکت به سوی آن، به قصد انجام اوامر الهی است. از این رو، تکلیف‌گرایی، کار ویژه‌ای نیست؛ بلکه گزینش روش خاصی در انجام عمل و وظیفه است.

انسان تکلیف‌گرا، در انجام همه اقدامات خود، پیش از هر چیز، به محبوب و میغوض بودن کار در پیشگاه خداوند و جایگاه آن در حوزه اوامر و نواهی شرعی نظر دارد و همین روحیه خدامحوری، محرك اقدام یا ترك آن است. (4)

از این دیدگاه، امامعلیه السلام انسان کاملی است که از ویژگی عصمت و علم به احکام الهی برخوردار است. او شخصیتی است که مسئول هدایت امت و حراست از دین و اسلامی بودن نظام است و هیچ گاه نافرمانی خدا، برای او متصور نیست. امام خمینقدس سره مفرماید:

«سیدالشهدا علیه السلام تکلیف میدیدند بر خودشان که بروند و کشته هم بشوند و محو کنند آثار معاویه و پسرش را». (5)

در جای دیگر نیز چنین مفرماید:

«سیدالشهدا علیه السلام تکلیف میدید برای خودش که با این قدرت، مبارزه کند و کشته بشود. تکلیف بود که آن جا قیام کند و خونس را بدهد تا این که این علم یزید را بخواباند و همینطور هم کرد و تمام شد». (6)

مقام معظم رهبری، آیه‌الله خامنه‌ای نیز در این زمینه مگوید:

«امام خمینقدس سره، برای انجام يك واجب قیام کرد؛ این واجب، در طول تاریخ، متوجه يك مسلمانهاست. این واجب، عبارت است از این که هر وقت دیدند که نظام جامعه اسلامی دچار فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی، احکام اسلامی تغییر پیدا کند، هر مسلمانی باید قیام کند؛ البته در شرایط مناسب آن؛ وقتی که بداند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزء شرایط، زنده ماندن، کشته نشدن یا اذیت و آزار ندیدن نیست؛ اینها، جزء شرایط نیست؛ لذا امام حسینعلیه السلام، قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد». (7)

احیا و تبلیغ دین، اقامه امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح جامعه، اجرای عدالت اسلامی، مقابله با بدعتها، پیشگیری از نابودی آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و ایجاد روحیه حماسی در امت، مبارزه با کجروی و ستمگری، حفظ کبان اسلامی، تثبیت خط امامت و ولایت و دستیابی به آرمانهای مقدس، همه و همه، در گرو انجام تکلیف الهی بود.

مقام معظم رهبری، در این باره مگوید:

«اگر امام حسینعلیه السلام مخواست در مقابل حوادث بسیار تلخ و دشوار، مثل حادثه شهادت علماصغر، اسارت زنان، تشنگی کودکان و کشته شدن همه جوانان، با دید يك متشرع معمولی نگاه کند و رسالت واقعی خود را به فراموشی بسپرد، قدم به قدم با توسل به اصل «الضرورات تبیح المحظورات»، باید عقبنشینی کند و بگوید: دیگر تکلیف ندارم؛ ولی امام در سختترین شرایط و تا آخرین لحظات، بر انجام این تکلیف، اصرار ورزید؛ زیرا اهمیت دین و عقیده، از آبرو، مال، جان و ناموس، به مراتب بیشتر است و این موضع امام، ناشی از قدرت روحی و بصیرت دینی اوست».(8)

امام حسینعلیه السلام و انجام تکلیف الهی

امام حسینعلیه السلام، در هنگام روپارویی با حر و لشکرش، فرمود:

«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلًا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ يَقُولِ وَلَا فِعْلًا كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنِ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَطْعَمُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْقِيءِ وَأَخْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ...».(9)

«هر کس حاکم ستمگری را ببیند که حرامهای خدا را حلال بشمارد، پیمان خدا را بشکند، با سنت و روش پیامبر خداصلی الله علیه و آله، مخالفت میکند و با بندگان، به دشمنی و گناه زیانبار، رفتار میکند، پس او را با گفتار و کردار، انکار و سرزنش نکند، بر خدا لازم است که او را به جهنمی برد که حاکم ستمکار را برده است. هان ای مردم! آگاه باشید که امویان، فرمانبرداری خدای رحمان را رها کرده، به راه شیطان میروند؛ فساد و تبهکاری را در زمین، ترویج و حدود الهی را تعطیل کرده؛ ، سرمایههای عمومی را به خود اختصاص دادهاند؛ حلالها را حرام و حرامها را حلال دانستهاند...».

امام سپس بر این نکته تأکید فرمود که: بر هر مسلمانی و به طریق اولی، بر خودم واجب مندادم که در برابر این جریان انحرافی قیام نمایم تا دین خدا و شریعت الهی را عزیز و در راه خدا، جهاد نمایم و بر شماسست که از من پیروی کنند و مرا الگوی خود قرار دهید.

در این حدیث، وجوب فداکاری و مبارزه با حاکم جائر، گوشزد شده است و این را میفهماند که مسلمانان، هر زمان در چنین وضعی قرار گرفتند، باید همه چیز خود را فدای دین نمایند و هیچ خطر و ضرری، این تکلیف را از کسی ساقط نمکند.

امام حسینعلیه السلام در این بیانیه انقلابی، پس از محاصره دشمن و در آستانه شهادت، خطاب به شیعیان کوفه، افزون بر تأکید بر وجوب دفاع از شریعت بر خود - به قیاس اولویت - گوشزد میکند که دفاع از دین و مبارزه با دشمنان دین، بر همگان تا پای شهادت واجب است؛ یعنی قیام الهی امام حسینعلیه السلام، يك حادثه استثنایی و ناشی از يك دستور محرمانه و اختصاصی نیست و مخصوص امام نمیشد؛ بلکه هدف مشترک همه امامان و مؤمنان، در راستای حفظ اسلام و مصالح مسلمین، همگام با شرایط فرهنگی و سیاسی حاکم بر زمان و متناسب با استعداد و آمادگی محیط اجتماعی و ظرفیت مردم است.

خاستگاه تکلیفگرایی

از آن جا که انسان موجودی مختار است، همواره در برابر او، راههای مختلفی وجود دارد و او باید برای بهترین راه، تصمیمگیری کند؛ انتخابی که میتواند سرنوشتساز باشد. یکی از این انتخابهای سرنوشتساز، انتخاب مکتب و دفاع از آن است. با این انتخاب، راه انسان در تمام عقاید، اخلاقیات و اعمال، روشن گردیده، تکلیف او در مقابل پدیدهها و امور مختلف و رابطهاش با خدا، خلق و خود، تبیین میگردد.

انسان در چهارچوب معارف، عقاید و باورهای خویش، تصمیم میگیرد؛ یعنی تناسب و هماهنگی جدی بین شعاع و گستره تصمیمگیری و دایره معارف انسان وجود دارد. از این رو، تصمیمات او، هرگز از دایره اعتقادات فراتر نمیرود؛ مثلاً از يك فرد منکر ماورای طبیعت، انتظار استقبال از مرگ نمیرود؛ چون با انکار معاد و غیب و منحصر دانستن دایره زندگی به دنیا، انگیزه معقولانهای برای فداکاری، باقی نماند. تصمیمات يك انسان موحد نیز لباسی است که تمام قامت هستی - دنیایی و آخرتی - او را تحت پوشش قرار میدهد.

از این رو، نظریه تکلیف، ریشه در نهاد و فطرت آدمی و رابطه تنگاتنگی با رفتار سیاسی وی دارد. در واقع، تکلیف، برای رفع نیاز این بعد از ابعاد انسانی تشریح شده است و به تعبیر شهید مطهری، استعداد تکلیفپذیری انسان، نامیده میشود. وی منویسد:

«از جمله استعدادهای انسان، استعداد تکلیفپذیری است. انسان میتواند در چهارچوب قوانینی که برایش وضع شده، زندگی کند. هر موجود دیگر، غیر انسان، جز از قوانین جبری طبیعی، از قانون دیگری نمیتواند پیروی کند؛ ولی انسان، یگانه موجود ممتازی است که این امکان و توانایی شگفت را دارد تا در چهارچوب يك سلسله قوانین قراردادی، رفتار نماید. این قوانین، از آن نظر که از طرف يك مقام صلاحیتدار وضع شده و به انسان تحمیل میشود و تحمل قانون از نوعی زحمت و مشقت خالی نیست، به نام تکلیف، نامیده میشود».(10)

بر اساس همین نظریه، يك انسان موحد، در شیوهها، روشها و راه حلها اتخاذ شده، چه در بُعد هدفها، چه در بعد ابزار و وسیلهها و چه در بعد روشها و تاکتیکها، باید عملکردش، مطابق با ضوابط و معیارهای مکتبی باشد و از هر گونه عملی که مغایر وظیفه است، پرهیز کند. در نتیجه، در عرصه عمل به تکلیف، محدودیتهایی به وجود خواهد آمد که لازمه آن این خواهد شد که تصمیمگیرنده

مکتبی و مسلکی، در محدودیت‌شناسی و مرزشناسی مکتبی، قوی باشد تا بتواند تصمیم‌گیرنده قوی و قابل‌ی باشد و در تعامل با هر راه حلی، بتواند آنها را در محک موازین مکتبی قرار دهد. انسان مکتبی، چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی، تکالیف متعددی دارد و بسیاری از تصمیمات فردی و اجتماعی او، در سطح کلان، فقط در مسیر تکلیف، معنا می‌یابد.

آن چه در نظریه تکلیف، مهم است، انجام عمل است و به همین علت بود که امام حسینعلیه السلام، در مسیر انجام عمل، به آنان که از او خواستند تا از قیام، صرف‌نظر کند و مشکلات خانوادگی را گوشزد کردند، فرمود: تکلیف شرعی دارم و به آن عمل می‌کنم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده است: ما به تکلیف شرعی عمل می‌کنیم و کاری به پیروزی و شکست نداریم؛ اگر پیش بردیم، هم به تکلیف شرعی عمل شده و هم به مقصد رسیده‌ایم و اگر به ظاهر، پیش نبردیم و توفیق پیروزی حاصل نشد، باز هم به تکلیف شرعی عمل کرده‌ایم. امام حسینعلیه السلام در این باره فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا الْيَمَاسَ شَيْءٍ مِنْ قُضُولِ الْخَطَامِ وَلَا لِكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نَظَهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ قِيَامَنَ الْمَطْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ»؛ (11)

«خدایا! تو خود گواهی که قیام من، برای رسیدن به قدرت و مال و ثروت نیست؛ بلکه به خاطر آشنا ساختن مردم با تکالیف و وظایف شرعیشان و سامانبخشی اجتماعشان و برپایی ارزشهای فراموش شده و تأمین امنیت اجتماعی آنان است.»

بایدهای تکلیف‌گرایی

بدون تردید، عمل به تکلیف، دغدغه اصلی هر مسلمانی است و برای اجرای يك وظیفه و انجام تکلیف، انسان مسلمان خود را موظف می‌داند؛ اما این نکته مهم است که او، بایدها و نبایدهایی را در مقام انجام، باید در نظر داشته باشد. نگرانی انسان موحد و مکلف، در به انجام نرسیدن تکلیف است؛ وگرنه اگر توفیق انجام تکلیف پیدا کرد، دیگر جای نگرانی ندارد. با این نگاه، شکست، معنا ندارد؛ چون در صورت انجام تکلیف، چه شکست و چه پیروزی، موفقیت است. برای جلوگیری از لغزش و آسیب در مسیر تکلیف، باید به نکات زیر، توجه نمود:

1. شناخت تکلیف

تکلیف‌شناسی، شناخت پدیده‌ها، رخدادها، واقعیات سیاسی و تحلیل محققانه آنهاست. باید موضوع تکلیف را شناسایی کرد تا بتوان آن را انجام داد. تکلیف‌شناسی، در دو بعد مطرح است؛ اول، واقعیت‌شناسی و دوم، حکم‌شناسی؛ یعنی شناخت مناسب آن پدیده و موضع مکتب در آن نگاه؛ چون احکام، تابع موضوعات بوده، متناسب با آن، تغییر می‌کنند. در تکلیف‌شناسی، دو نکته دیگر نیز قابل اهمیت است؛ یکی احترام به تکلیف و دیگری حضور با انگیزه ناب.

در تکلیف‌شناسی، نخست باید به شناخت موضوع و واقعیات همت گماشت. بعد از تشخیص و تعیین موضوع و تبیین جریان و پدیده اجتماعی و سیاسی، گام بعدی، رجوع به مکتب و ضوابط شرعی، برای پیدا کردن حکم مناسب است. امام حسینعلیه السلام در این مورد می‌فرماید:

«أ لَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ»؛ (12)
«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ بَرِيدٍ»؛ (13)

2. عمل به تکلیف

مکلف، هم از ناحیه اطلاع به تکلیف و هم از ناحیه عمل و اقدام، باید مواظب باشد تا دچار آسیب نگردد. آیات و روایات زیادی ما را از هر گونه عمل بدون علم، پرهیز داده است؛ به ویژه آن جا که عوامل گرایش و روحی، مانع تبدیل ایده به عمل گردند. تکلیف باید در چهارچوب موازین مکتبی و نه با توسل به اهرم‌های نامشروع، صورت گیرد؛ زیرا حصول نتیجه صحیح، خود تکلیف است و این مسئله، خود موجب ظهور دو بعد به ظاهر متضاد میشود؛ یعنی از سویی، ما مأمور به نتیجه نباشیم و در عین حال، میل به نتیجه، برای ما، تکلیف باشد. از این جهت، هر گونه مسامحه و عدم قیام به تکلیف و هر گونه قصور، تقصیر و عدم انجام عمل به نحو احسن، مورد عتاب و سرزنش است؛ پس حضور در صحنه، منزوی نبودن، کناره‌گیری نکردن و مشارکت فعال داشتن، از ارکان مهم تکلیف است. امام حسینعلیه السلام می‌فرماید:

«الَا وَ انَّ الدَّعَى بِن الدَّعَى قَدْر رَكْزَنِ بَيْنِ اثْنَيْنِ بَيْنِ السَّلَّةِ وَ الذَّلَّةِ وَ هِيَهَاتَ مِنَ الذَّلَّةِ»؛ (14)

حضرت علیعلیه السلام نیز می‌فرماید:

«لَا تَسْتَوْجِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»؛ (15)

به گفته رابرت دال، در کتاب تجزیه و تحلیل جدید علم سیاست، یکی از علل بتفاوتی سیاسی افراد، این است که در انتظار عمل و نتیجه آن از سوی دیگران هستند؛ یعنی وقتی می‌بینند بدون مشارکت آنها، نتیجه مطلوب حاصل میشود، میل به رفتار سیاسی، در آنها کاهش می‌یابد.

امام حسینعلیه السلام می‌فرماید:

«لَوْ لَمْ يَكُنْ مَلِجًا وَ لَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ بَرِيدَ بَنِ مُعَاوِيَةَ»؛ (16)

در این مورد، گاهی محدودیت‌های اجرایی و عمل مکلف، مثل قدرت، طاقت و توانایی فرد و امکانات جامعه، مطرح میشوند که بخش مهمی از تصمیم‌گیری را در بر می‌گیرند. باور یا انکار افراد نسبت به خدا نیز در این جهت، بسیار مهم است. این امر میتواند دایره تأثیرگذاری را به علل مادی منحصر کند یا این که عوامل معنوی و نصرت الهی را دخیل نماید. حال این سؤال مطرح میشود که آیا با

نبود قدرت، تکلیف برداشته میشود یا به قول شهید مطهری، ما مکلف به تحصیل قدرت مشویم؟ یعنی ما همواره مکلف هستیم تا تحصیل قدرت نماییم؟

خداوند در قرآن مفرماید:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (17)

در این فرض، اگر يك فرد یا يك جامعه ناآگاه، در تحصیل آگاهی، کوتاهی کند، مورد مؤاخذه قرار مگیرد و ناآگاهی او، عذری محسوب نمیشود. همچنین اگر فرد یا جامعهای، در تحصیل قدرت، کوتاهی کند، مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت و عذرخواهی او، پذیرفته نخواهد شد. (18)

بنابراین، مکلف هرگز نباید در انتظار عمل دیگران، عمل را به تأخیر انداخته یا تعطیل کند؛ بلکه هر کس، در هر مقامی که هست، باید به نحو احسن، کار خود را به خوبی انجام دهد؛ البته قدرت، امری نسبی است و با توجه به توان خود و دشمن، مشخص میگردد؛ از این رو، امام حسینعلیه السلام، با کمی عده و عده، در مقابل دشمن ایستاد و به هنگام به خطر افتادن مکتب، قیام و به تکلیف خود عمل کرد. خصلت مردان بزرگ، این است که هر چند شرایط و امکانات، بر وفق مراد آنها نباشد، آن را به نفع خود تغییر میدهند؛ زیرا آنان، تاریخسازند و مقهور شرایط زمانی و مکانی نمیشوند.

3. انگیزه ناب اسلامی

در نظریه تکلیف، صرف شناخت تکلیف و یا حتی عمل به آن، کفایت نمیکند؛ بلکه روح عمل (انگیزه الهی) نیز باید در عمل حضور داشته باشد و بدون انگیزه الهی، تکلیف، فاقد ارزش است؛ از این رو، تنها، کارهایی که با انگیزه الهی انجام گیرند، باقی میمانند. گر چه حجم مادی عمل کم باشد، اما اگر روح عمل در عمل حضور داشته باشد، عمل، دارای ارزش میشود. اخلاص، در واقع، روح عمل است. ما این حقیقت را در قیام امام حسینعلیه السلام مبینیم؛ آن جا که مفرماید:

«رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ تَصِيرٌ عَلَيَّ بَلَاءِهِ» (19)

در قرآن نیز چنین آمده است:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنَّيَ وَفَرَادَى» (20)

آری، در قیام امام حسینعلیه السلام، این ارکان سه گانه، کاملاً مشهود است؛

قدم اول، بیدارآفرینی است که همان تکلیفشناسی است که وضع خود و جامعه را تبیین میکند و شرایط حاکم بر جامعه اسلامی و رهبری آن را توضیح میدهد. امامعلیه السلام این موضوع را در خطبهای در منی، در جمع چند صد نفری اصحاب و تابعین بیان کرد.

قدم دوم؛ قیام کردن برای انجام تکلیف است که امامعلیه السلام درباره آن فرمود: «اگر هیچ کس با من همراهی نکند، به تنهایی این کار را انجام خواهم داد»

قدم سوم، این که قیام او، صد در صد، انگیزه الهی و خدایی داشته است.

پی نوشت ها:

(1) سیدرضا موسی، نهضت خمینی، ج 1، ص 73.

(2) الارشاد، ص 259؛ مناقب، ج 4، ص 72.

(3) صحیفه نور، ج 4، ص 16.

(4) همان، ج 1، ص 77.

(5) صحیفه نور، ج 3، ص 182 و ج 17، ص 59.

(6) صحیفه نور، ج 13، ص 158.

(7) سید علی خامنه‌ای، امانتداران عاشورا و درسها و عبرتهای کربلا، ص 44.

(8) همان، ص 69.

(9) بحارالانوار، ج 44، ص 381؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 171.

(10) مرتضی مطهری، جهانبینی اسلامی، ص 273.

(11) بحارالانوار، ج 34، ص 110.

(12) بحارالانوار، ج 75، ص 116.

(13) بحارالانوار، ج 44، ص 326.

(14) تحف العقول، ص 24.

(15) نهجالبلاغه، خطبه 201.

(16) بحارالانوار، ج 44، ص 329.

(17) انفال، آیه 44.

(18) محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین از مدینه تا شهادت.

(19) بحارالانوار، ج 44، ص 366.

(20) سبأ، آیه 46.

سیدجواد حسینی تربتی

هر ملّتی برای خود قهرمانان واقعی و افسانه‌های داشتند که مورد علاقه و محبت آن ملّت بوده است. و همین طور بین تمام ملّتها سخن از عشق و معشوق، محب و محبوب بوده است و خواهد بود، در واقع، امثال «لیلی و مجنون» و «فرهاد و شیرین» اختصاص به يك قوم و زبانی نداشتند و در بین تمام اقوام و ملّتها مسئله عشق و محبت مطرح میباشد؛ ولی هیچ عشق و محبتی بسان عشق حسینعلیه السلام و یاران و پیروان او شهره جهان نبوده است. شیعه، سنی، مسیحی، یهودی و هندوی بودایی و... با عشق و آوازه آن آشنا هستند و هر قوم و ملّتی که با عشق او آشنا گشته‌اند، تمام عشقها و محبت‌هایشان تحت تأثیر عشق به حسین قرار گرفته است.

گر قصه عشق تو و یاران بنگارند

صد لیلی و مجنون همه بیرون رود از دل

در قتل من ای شه بکش آهسته کمان را

حیف است که پیکان تو بیرون رود از دل

راز ماندگاری داستان کر بلا این است که نه تنها دل‌های میلیون‌ها انسان آن را همراهی میکند، بلکه دست قدرتمند خدایی نیز آن را در درون قلبها کاشته و پشتیبانی میکند، چنان که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛ (1)

به راستی برای قتل حسینعلیه السلام حرارتی در دل‌های مؤمنان است که هرگز سرد نمیشود.»

آری شعار هر شیعه مؤمن این است:

لیم لبریز از جام حسین است

عروج معرفت بام حسین است

اگر جراح قلبم را شکافد

میان سینهام نام حسین است

هر چند ستمگران در طول تاریخ تلاش کرده‌اند که این عشق و سوز را از دوستان حسین بگیرند، ولی موفق نشده‌اند. بعنوان نمونه، متوکل عباسی مرقد حضرت را با خاک یکسان نمود و بر آن آب بست، و اعلام کرد که گذرنامه زیارت قبر حسینعلیه السلام قطع دست است. باز هم مردم دست برداشتند و با دست قطع شده به زیارت آن حضرت مرفتند؛ حتی کنیز رقاصه کاخ متوکل جذب زیارت و عشق حسینعلیه السلام شد و روزی سر از کر بلا درآورد. (2)

در این گفتار به مناسبت ایام محرم که نقطه اوج ابراز عشق و علاقه به امام حسینعلیه السلام است به کند و کاوی مختصر پیرامون عشق و محبت و علاقه به اهل بیتعلیهم السلام و از جمله امام حسینعلیه السلام مبردازیم.

راز عشق به اهل بیتعلیهم السلام

اولین پرسشی که مطرح است این است که راز عشق و محبت به اهل بیتعلیهم السلام چیست؟ و چرا دست الهی يك چنین سوز و عشقی را نسبت به اهل بیتعلیهم السلام عموماً، و نسبت به امام حسینعلیه السلام خصوصاً در قلب انسانها و مؤمنان قرار داده است؟

آنچه میتوان به صورت مختصر بیان کرد، این است که این سوز و عشق به نفع عاشقان و محبین است. بعد از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مدینه منوره و استقرار حکومت اسلامی، عده‌ای با خود زمزمه داشتند که در مقابل زحمات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و نصیحتها و موعظه‌های آن حضرت پاداش و اجری پرداخت نمایند. پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله به دستور خداوند، با صراحت اعلام کرد:

«مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (3)

من برای این [دعوت و زحماتم] هیچ مزدی از شما نمطلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

همچنین اعلام نمود:

«مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»؛ (4)

من برای دعوت، هیچ پاداشی از شما نمطلبم و من از متکلفین نیستم.

گویا زمزمه‌ها به سخنها و تصمیم مبدل گشت و انصار مدینه گفتند: ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله مرسیم و عرض میکنیم: اگر مشکلات مالی پیدا شد، این اموال ما بدون قید و شرط در اختیار تو قرار دارد. هنگامی که این سخنان به گوش حضرت رسید این آیه بر حضرت نازل شد:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ (5)

بگو من مزدی از شما در برابر رسالت خود جز محبت نزدیکیانم نمطلبم. و حضرت آیه را بر آنها تلاوت نمود، و سپس فرمود: «نزدیکان مرا [علی و فاطمه و حسینعلیه السلام] را دوست بدارید.

آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند. اما منافقان گفتند: این سخنی است که او بر خدا بسته و هدفش این است که ما را در مقابل خویشاوندانش ذلیل کند، و پسرعمو و اهل بیت خود را بر ما تحمیل نماید. آنگاه این آیه نازل شد:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»؛ (6)

آنها منگویند، او بر خدا دروغ بسته.

پیامبر صلی الله علیه و آله به سراغ آنها فرستاد و آیه را بر آنان تلاوت کرد؛ گروهی پشیمان شدند و ناراحت گشتند و از گفتار خویش توبه نمودند، و توبه آنها پذیرفته شد. (7)

ولی به هر حال این سؤال در ذهنها مطرح بود که دوستی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و پذیرفتن ولایت و امامت، خواهی نخواهی به نفع و سود اهل بیتعلیهم السلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله تمام میشود. ولی خداوند متعال قاطعانه اعلام نمود که این توهم، پنداری است غلط و سخنی است نابجا؛ آنجا که به پیامبرش دستور داد:

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»؛ (8)

بگو من در برابر ابلاغ آیین خدا هیچ گونه پاداشی از شما نمیطلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند.

یعنی در واقع، محبت اهل بیتعلیهم السلام باعث هدایت مردم به سوی خداوند و دستورات او میشود.

در آیه دیگر با صراحت بیشتر اعلام مدارد، که پاداش خواسته شده به نفع و سود خود شماست، نه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله؛ آنجا که فرمود:

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»؛ (9)

بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شماست، اجر و پاداش من فقط بر خداوند است.

در نتیجه، آیه با صراحت تمام دلالت دارد که عشق و محبت به اهل بیتعلیهم السلام از جمله امام حسینعلیه السلام سود و

فایدهاش به خود انسانهای عاشق و محب بر میگردد. زمحشری، یکی از مفسران عامه میگوید:

«لِإِنَّ اتِّخَاذَ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ تَصِيَّهُمْ وَمَا فِيهِ تَفْعُهُمْ»؛ (10)

چون گرفتن راه به سوی خداوند، نصیب مردم و باعث سود برای آنها میشود.

به همین جهت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ فَلْيَتَمَسَّكَ بِحَبِّ عَلِيٍّ وَاهْلِ بَيْتِي»؛ (11)

هر کس دوست دارد به ریسمان محکم الهی چنگ بزند، پس باید به محبت علی و اهل بیتم چنگ زند.

عمل صالح به موازات محبت اهل بیتعلیهم السلام

قبل از ورود به بحث محبت اهل بیتعلیهم السلام باید بدانیم که آیات و احادیث بسیاری تصریح کردهاند که محبت بدون عمل صالح،

سودی به حال انسان ندارد و ادعایی بیش نیست. ایمان و تشیع حقیقی، پیکرهای است که از معرفت، عمل صالح و محبت قوام

مییابند.

امام باقرعلیه السلام به یکی از اصحاب خود مفرماید:

«يَا جَابِرُ وَاللَّهِ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ»

ای جابر، به خدا سوگند، نزدیک شدن به خدا جز با فرمانبرداری از او حاصل نمیشود.

«وَمَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ»

و منسوب به ما بودن، مصونیت از آتش نمآورد.

«مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَليٌّ»

هر کس در مقابل دستورات الهی مطیع باشد دوست ماست.

«وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ»

و هر کس خدا را نافرمانی کند دشمن ماست.

«وَمَا تَنَالُوا لَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»؛ (12)

و ولایت ما جز به وسیله عمل صالح و تقوا به دست نمآید.

فعل و قول آمد گواهان ضمیر

زین دو بر باطن تو استدلال گیر

قول و فعل بی تناقض بایدت

تا قبول اندر زمان پیش آیدت

امام خمینی در توصیف مدعیان بدون عمل صالح مفرماید:

«بیچاره گمان میکند به مجرد دعوی تشیع و حب اهل بیت طهارت و عصمت، جواز ارتکاب هر محرمی را، خدای نخواسته، دارد و قلم

تکلیف، نعوذ بالله، از او برداشته شده. بدبخت نمیداند که شیطان او را تعمیمه (نابینا) کرده، و در آخر عمر، بیم آن است که محبت

بی مغز نیز از دستش برود و با کف نهی در صف نواصب اهل بیت محشور گردد. آخر دعوی محبت کسی که بیینه نداشته باشد

پذیرفته نیست»؛ (13)

به گواهی قرآن، اگر عمل صالح نباشد، فرزند نوح بودن یا ذریه ابراهیم بودن هم به کار نمآید.

تَسَبُّبٌ چَبُودٌ؟ تناسب را طلب کن

به حق رو آور و ترك نسب کن

آثار محبت به اهل بیتعلیهم السلام

از بزرگترین امتیازات مذهب شیعه بر سایر مذاهب این است که زیر بنای اصلی آن محبت است. از زمان شخص نبی اکرمصلی الله علیه وآله که این مذهب پایه گذاری شده است، زرمه محبت و دوستی بوده است تا به امروز. برای تشدید و توسعه و ماندگاری این محبتها، در روایات آثاری برای آن بیان شده است که به برخی از آنها اشاره میشود:

1. دستگیری در هفت جا

پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله فرمود:

«حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَعَةِ مَوَاطِنِ أَهْوَالِهِنَّ عَظِيمَةً، عِنْدَ الْوَفَاةِ وَفِي الْقَبْرِ وَعِنْدَ النَّشُورِ وَعِنْدَ الْكِتَابِ وَعِنْدَ الْحِسَابِ وَعِنْدَ الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ؛ (14)

محبت به من، و به اهل بیت من در هفت موضع که سخت وحشتناک است، نافع و سودمند میباشد: 1. لحظه جان دادن؛ 2. در عالم قبر؛ 3. هنگام محشور شدن؛ 4. هنگام گرفتن نامه [اعمال]؛ 5. در وقت حساب رسی؛ 6. در وقتی [که اعمال با] ترازوی [مخصوص سنجیده میشود]؛ 7. هنگام [عبور از] صراط.

در جای دیگر فرمود:

«أَتَيْتُكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِي وَلِأَهْلِ بَيْتِي؛ (15)

استوارترین شما بر صراط [کسانی هستند] که در دوستی من و اهل بیتم استوارتر باشند.

2. آموزش گناهان

پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله فرمودند:

«حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُكَفِّرُ الذُّنُوبَ وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ؛ (16)

دوستی ما اهل بیت گناهان را میبوشاند و حسنات را دو چندان مگرداند.

و امام حسن مجتبیعلیه السلام فرمود:

«إِنَّ حُبَّنَا لَيُسَافِطُ الذُّنُوبَ [مِنْ] بَنِي آدَمَ كَمَا يُسَافِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ؛ (17)

دوستی ما گناهان را از بنی آدم میریزد، چنان که باد برگ درختان را میریزد.

3. قبولی اعمال

پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله فرمودند:

«فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ (18)

پس قسم به آن کسی که مرا به حق مبعوث کرد! خدا از بندهای کار نیکی نمیپذیرد، تا زمانی که از محبت علی بن ابی طالب از او بپرسد.

4. ایمنی از عذاب قیامت

پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله فرمودند:

«مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَسْرَةَ اللَّهِ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (19)

کسی که ما اهل بیت را دوست بدارد، خداوند او را در روز قیامت محشور نکند، در حالی که ایمن است.»

زمخشری در «تفسیر کشاف» حدیثی را از رسول اکرمصلی الله علیه وآله نقل نموده که به خوبی آثار گرانبهای حُب و دوستی اهل بیت را میسراند. این حدیث را فخر رازی و قرطبی نیز، از نامبرده نقل کردهاند. حدیث چنین است: پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس با محبت آل محمدعلیهم السلام بمیرد، شهید از دنیا رفته است؛ آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمدعلیهم السلام از دنیا رود، بخشوده شده از دنیا رفته است؛ آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمدعلیهم السلام از دنیا رود، با توبه از دنیا رفته؛ آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمدعلیهم السلام از دنیا رود، مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است؛ آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمدعلیهم السلام از دنیا برود، فرشته مرگ او را بشارت به بهشت میدهد، و سپس منکر و نکیر به او بشارت دهند؛ آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمدعلیهم السلام از دنیا رود، با احترام او را به سوی بهشت میبرند؛ آن چنان که عروس را به خانه داماد میبرند؛ بیدار باشید! هر کس با محبت آل محمدعلیهم السلام از دنیا رود، در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده میشود؛ آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمدعلیهم السلام از دنیا رود، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار میدهد؛ آگاه باشید! کسی که با محبت آل محمدعلیهم السلام از دنیا رود، بر ست و جماعت از دنیا رفته؛ و آگاه باشید! هر کس با عداوت آل محمدعلیهم السلام از دنیا برود، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر میشود که در پیشانی او نوشته شده «مأیوس از رحمت خداوند»؛ آگاه باشید! هر کس با بغض آل محمدعلیهم السلام از دنیا برود، کافر از دنیا رفته است؛ آگاه باشید! کسی که با بغض

5. تصفیه روح

از مهمترین و حساسترین آثار محبت به پاکان، مخصوصاً اهل‌بیتعلیهم السلام تصفیه گری است؛ محبت اهل‌بیتعلیهم السلام فضیلت ساز و ردیلت سوز است. از اینجا میتوان حدس زد که دوستی آنها بیش از آنکه خود هدف باشد، وسیله‌ای است برای خودسازی انسان. و آنچه در این مقال بیشتر به دنبال آن هستیم همین نکته است.

در مقام توضیح، لازم است بدانیم برای تهذیب نفس، طرق مختلفی پیشنهاد شده و مشرتبهای گوناگونی پدید آمده است؛ از جمله مشرب سقراطی که میگوید، باید انسان خود را از طریق عقل و تدبیر اصلاح کند؛ به این صورت که اول به فوائد تزکیه و مضرات صفات رذیله و آشفنگی اخلاقی، ایمان کامل پیدا کند و سپس با ابزار عقل يك يك صفات مذموم را پیدا کند و آنگاه آن را از خرمن هستی خود دور کند؛ همچون کشاورزی که علف هرزه را از لابه‌لای زراعت با دست خود بکند، و یا مانند کسی که ریگ و کلوخ گندم را با دست خود پاک کند و یا مثل شخصی که ذرات آهن را از درون خاک با دست جدا کند. این طریق هر چند صحیح است، ولی صبر و حوصله و دقت و حساب زیادی لازم دارد تا انسان بتواند تدریجاً مفاسد اخلاقی را زائل کند.

راه دیگر راه اهل عرفان است که انسان، شخص کاملی چون امامان را پیدا کند و رشته محبت و ارادت او را به گردن دل ببویزد. این طریق هم بخطرتر است و هم سریعتر؛ همچون تأثیر مواد شیمیایی بر روی فلزات، و یا جمع کردن ذرات آهن درون خاک با آهنربا. نیروی ارادت و محبت، مانند آهنربا، صفات رذیله را جمع میکند و دور میریزد. به عقیده اهل عرفان، محبت و ارادت پاکان و کملین همچون دستگاه خودکاری، خودبه‌خود ردائل را جمع میکند و از درون میزداید. (21)

مولوی پیام محبت را به ناله نی تعبیر کرده است و میگوید:

همچونی زهری و تریاقی که دید؟

همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و عیب کلّی پاک شد

شاد باش ای عشق خوش سودای ما

ای طبیب جمله علت‌های ما

راز این مسئله، این است که عشق به پاکان، اطاعت آور است و پیرو ساز. و این عشق است که عاشق را هم شکل با معشوق قرار میدهد، و وی میکوشد تا جلوه‌های از محبوب و روشهای او باشد. خواجه نصیر میگوید: «عشق نفسانی آن است که مبدأش همرنگی ذاتی عاشق و معشوق است. بیشتر اهتمام عاشق به روشهای معشوق و آثاری است که از نفس وی صادر میگردد. این عشق است که نفس را نرم و پر شوق و وجد میکند، و رفتی ایجاد میکند که عاشق را از آلودگیهای دنیایی بیزار میگرداند.» (22)

و در منابع دینی نیز به این موضوع اشاره شده است، مثل جملاتی از زیارت جامعه کبیره:

«وَمَا حَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَبِيبًا لِيَخْلُقَنَا وَطَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا؛ (23)

آنچه ما را به آن مختص گرداند، از ولایت و محبت شما، برای پاک‌سازی ما، و پاکیزگی نفس‌های ما.»

در جملات فوق به روشنی از آثار ولایت و محبت اهل بیتعلیهم السلام، پاکیزگی درون و تصفیه روح شمرده شده است. در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آثار گرانبهای خودسازی بر اثر محبت اهل بیتعلیهم السلام به این صورت بیان شده است:

«مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلَا يَتَشَكَّنْ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي عَشْرِينَ حَصَلَةً عَشْرٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَعَشْرٌ فِي الْآخِرَةِ.

کسی که خداوند محبت امامان از اهل بیت من را روزی او گرداند، به حقیقت به خیر دنیا و آخرت دست یافته است. هیچ کس شک نکند که چنین فردی در بهشت جای دارد؛ زیرا در دوستی اهل بیت من بیست خصلت وجود دارد که ده خصلت آن در دنیا و ده تای دیگر در آخرت است.

أَمَّا فِي الدُّنْيَا: فَالزُّهْدُ وَالْجِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ وَالْوَرَعُ فِي الدِّينِ وَالرَّغْبَةُ فِي الْعِبَادَةِ وَالتَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَالتَّسَلُّطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَالْحِفْظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَتَهْيِئَةُ عَزَّوَجَلَّ، وَالتَّاسِيعَةُ بَعْضُ الدُّنْيَا وَالْعَاشِرَةُ السَّخَاءُ.

اما در دنیا: زهد و حرص بر عمل، ورع در دین، عشق به عبادت، توبه پیش از مرگ، نشاط در شب بیداری، نا امیدي از آنچه که در دست مردم است، حفظ امر و نهی الهی، و نهم، بغض دنیا و دهم، سخاوت‌مندی است.

وَأَمَّا فِي الْآخِرَةِ: فَلَا بُشْرَ لَهُ دِيْوَانٌ وَلَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ وَيُعْطَى كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ وَيُكْتَبُ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَيُبَيِّضُ وَجْهَهُ وَيَكْسِي مِنْ خُلَلِ الْجَنَّةِ وَيَشْفَعُ فِي مِائَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَيَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَيَتَوَجَّعُ مِنْ تِجَانِ الْجَنَّةِ وَالْعَاشِرَةُ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَطُوبَى لِمُحِبِّي أَهْلِ بَيْتِي؛ (24)

و اما در آخرت: پس پرونده‌های برای او باز نمیشود و برای او ترازویی نصب نمیشود، و نامه عملش به دست راستش داده میشود، و برای او نجات از آتش نوشته میشود، و صورتش سفید میشود و از جامه‌های بهشتی بر او پوشانده میشود، و تا صد نفر از خویشاوندان خود را شفاعت میکند، و خداوند به نظر رحمت به او منگردد، و تاج بهشتی بر سر او نهاده میشود، و دهم اینکه بدون حساب وارد بهشت میشود. پس خوشا به حال دوستداران اهل بیت من.»

از اینجا پاسخ پرسشی که همیشه از ناحیه برخی روشن فکران مطرح بوده به دست آمد، و آن اینکه چگونه میشود بر محبت اهل بیت این همه پاداش و ثواب مترتب باشد؟ و چگونه امکان دارد فردی يك عمر گناه کند و با محبت اهل بیت همه آنها زودده شود؟»

پاسخ این است که اولاً، کسی که محبت اهل بیت در دلش جا گرفته است، اهل گناه نمیتواند باشد و ثانیاً، محبت، تغییری ریشهای و تحولی اساسی در درون و قلب انسان ایجاد میکند که باعث آمرزش گناهان او میشود.

امام صادق علیه السلام مفرماید:

«وَاللَّهِ لَا يُجِئُنَا عَبْدٌ حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ؛

به خدا قسم! هیچ بندهای ما را دوست نمدارد، مگر آنکه خداوند قلب او را پاکیزه نموده باشد.»

در واقع، ایراد فوق ناشی از عدم توجه به این نکته است که محبت واقعی، سازنده، اصلاحگر، گناه سوز و رذیلت کُش است. آن کس که محبت حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام در درونش راه یافته باشد، هرگز دور گناه نخواهد رفت. بنابراین، تمام آن رو فواید محبت اهل بیت علیهم السلام به شخص محب و عاشق برمیگردد، و این همان است که در قرآن در يك جمله بیان شده است: (فَهُوَ لَكُمْ).

شیفتگان اهل بیت علیهم السلام

تشیع مذهب عشق و شیفتگی است و عنصر محبت در مکتب تشیع دخالت نام دارد. تاریخ تشیع نیز با يك سلسله از شیفتگان و شیدایان و جانبازان سر از پا نشناخته توأم است. شیدایان و علاقه‌مندان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همچون ابوزر غفاری، مقداد، سلمان، و عاشقان و شیدایان علی علیه السلام همچون رشید هجری، میثم تمار، مقداد، قنبر، سوده همدانی، و صعصعة بن صوحان(25)

اوج این شیدایی که عشق نام مگیرد، در عرصه کربلا به نمایش در آمد؛ چنان که علی علیه السلام سالها قبل از شهادت امام حسین علیه السلام و اصحاب او در حالی که دو چشم او را اشک پر کرده بود، فرمود:

«و [هَذَا] مُنَاخٌ رُكَابٍ وَمَصَارِعُ عُشَّاقٍ شَهَدَاءَ لَا يَسْقِيهِمْ مَن كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَن بَعْدَهُمْ؛(26)

اینجا، محل بارها و جایگاه شهادت عاشقان شهید است، که کسی بر آنها را پیشی نگرفته است و بعد از آنها نیز کسی به آنها ملحق نخواهد شد.»

به حق شهدای کربلا عاشق حسین علیه السلام بودند. به همین جهت، نیز به تمام آثار محبت راه پیدا نمودند. آنها بر اثر عشق حسین علیه السلام قدرت و شجاعت و توان یافتند تا آنجا که شب عاشورا تا صبح عبادت نمودند و روز عاشورا با تمام خستگیها، گرسنگیها و تشنگیها، مردانه جنگیدند و حماسه جاودانه عاشورا را ورق زدند. شهدای کربلا فداکاری را به اوج رساندند، و در شهادت بر همدیگر سبقت میگرفتند. اینارشان تا آنجا رسیده بود که وقتی به آب زلال فرات هم دست یافتند، به خاطر عشق حسین و بچههای او آب ننوشیدند، و تشنه جان دادند. سلام خداوند بر آنان و بر همه عاشقان اهل بیت باد.

پی نوشت ها:

- 1) مستدرک وسائل الشیعه، میرزا حسین نوری، ج10، ص318، ج12084؛ جامع احادیث شیعه، ج12، ص556.
- 2) استاد مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج1، ص127، نقل به معنی
- 3) شعراء/ 109 و 127.
- 4) ص/87؛ ر.ک: تفسیر الصافی، محسن فیض کاشانی، (بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات) ج4، ص44.
- 5) شوری/23.
- 6) شوری/24 - 26.
- 7) ر.ک: تفسیر الصافی، ج4، ص372؛ تفسیر نمونه، (دارالکتب الاسلامیه، 1370) ج20، ص403.
- 8) فرقان/57.
- 9) سبأ/47.
- 10) الکشاف، محمود زمحشری، (بیروت دارالکتب العربی، سوّم، 1407 هـ - 1987م) ج4، ص219 - 220.
- 11) اثبات الهداة، حرعاملی، ج1، ص484؛ عیون اخبار الرضا، ج2، ص58؛ الحکم الزاهرة، ج1، ص88.
- 12) کافی، ج2، ص74.
- 13) چهل حدیث، ج1، ص576.
- 14) الخصال، شیخ صدوق (طهران، مکتبه الصدوق)، ج2، ص36؛ بشارة المصطفی، محمد بن علی طبری، ص17؛ امالی صدوق، ص10، ج3.
- 15) بحار، ج65، ص100.
- 16) امالی شیخ طوسی، ص166.
- 17) بحارالانوار، ج44، ص23.
- 18) الحکم الزاهرة، ج1، ص89؛ بحارالانوار، ج27، ص311.
- 19) اثبات الهداة، ج1، ص485؛ بحارالانوار، ج27، ص79؛ الحکم الزاهرة، ص71.

20 (مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَاتَ شَهِيداً. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَاتَ نَابِئاً. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلاً الْإِيمَانَ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ نَمَ مُنْكَرٌ

ونكبر. أَلَا مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُرَفَّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُرَفُّ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا. أَلَا مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فُتِّحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَرَارَ الْمَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَيْسُّ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَمِرَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.» جالب این است که در این حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوازده بار کلمه آل محمد را به تعداد دوازده امام تکرار کرده است.

الکشاف، ج4، ص220 - 221؛ تفسیر فخر رازی، ج27، ص165 - 166؛ تفسیر قرطبی، ج8، ص5843.

(21) جاذبه و دافعه، با تلخیص و تغییر، ص69 - 73.

(22) شرح اشارات، خواجه نصیرالدین طوسی، ج3، ص383.

(23) مفاتیح الجنان (مطبوعاتی قم)، ص906، زیارت جامعه.

(24) بحار الانوار، ج27، ص78، ح12.

(25) ر.ک: بحار الانوار، ج42، ص121 - 145؛ سفینة البحار، ج6، ص509 - 510؛ جاذبه و دافعه، ص77 - 98.

(26) بحار الانوار، ج41، ص295، ح18.

عن حسین بن علی علیه السلام:

«النَّاسُ عَبِيدُ الدِّينِ وَالِدِّينُ لِعَيْقٍ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُجِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ» (1)

«به راستی، مردم، دنیاپرستند و دین (فقط) بر سر زبان ایشان است؛ آن را تا آن جا که دستمایه تأمین زندگی ایشان است، میچرخانند و چون به آزمونی گرفتار شوند، دینداران (راستین) اندکند».

مقدمه

دین، واقعیتی انکارناپذیر است که همراه و همزاد حیات بشری بوده و همواره بر همه ابعاد زندگی انسانی سایه افکنده است. یکی از پرسشهای اساسی بشر از سر تحقیق یا تردید، پرسش از چرایی دین بوده است. دینخواهی، در متن آفرینش و سرشت افراد نهاده شده و هرگز از بشر جدا نبوده است؛ البته به دلایل درونی یا بیرونی، فرود و صعودهایی داشته است؛ اما هرگز غروب دائمی نداشته است. دین، مقوله‌ای است که هر کس خود را در عقیده بر آن، بر صواب مبداند و دیگران را بر خطا میپندارد. امام صادق علیه السلام مفرماید:

«ثَلَاثٌ خِلَالِ يَقُولُ كُلُّ إِنْسَانٍ أَنَّهُ عَلَى صَوَابٍ مِنْهَا دِينُهُ الَّذِي يَتَعَقَّدُهُ وَ هَوَاهُ الَّذِي يَسْتَعْلِي عَلَيْهِ وَ تَدْبِيرُهُ فِي أُمُورِهِ»؛ (2)

«سه چیز است که هر انسانی خود را در آنها بر حق مبداند؛ دینی که بدان عقیده دارد؛ خواهشهایی که بر او چیره است و تدبیر او در کارهایش».

حوزه مباحث، در رابطه با دین، بسیار گسترده است؛ مباحثی مانند مفهوم دین، زبان دین، رابطه عقل و دین، انواع دین، دین و علم، دین و نیازها، ریشه‌های سستی در دین و... و مباحثی از این دست میباشند. در این نوشتار، ما برآنیم تا برخی عوامل دینگریزی یا برعکس به دین را کاوش نماییم.

مفهوم دین

بیشتر لغویان برای واژه دین، معنای جزا، عادت و اطاعت را ذکر نموده‌اند. ابن فارس، مفهوم اصلی آن را انقیاد و فرمانبرداری ذکر کرده و سایر معانی را به آن بازگشت میدهد. برخی مانند فیروزآبادی و شیخ طوسی، معانی بیشتری ذکر کرده‌اند و آن را از اضداد به حساب آورده‌اند که در معانی مخالف هم به کار رفته است. به نظر مرسد که خضوع و انقیاد در برابر قانون و مقررات خاص، در مفهوم عام دین نهفته باشد.

دین در اصطلاح نیز عبارت است از «مجموعه عقاید، قوانین و مقرراتی که هم به اصول بینشی بشر نظر دارد و هم درباره اصول گرایشی وی سخن میگوید و هم اخلاق و شئون زندگی او را زیر پوشش دارد. به دیگر سخن، دین، مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که برای اداره فرد و جامعه انسانی و پرورش انسانها از طریق وحی و عقل، در اختیار آنان قرار دارد» (3).
واژه دین، اعم از دین وحیانی و بشری است. در قرآن کریم هم در هر دو مفهوم به کار رفته و معانی مختلفی چون جزا، شریعت دین توحیدی، دعا و آیین نیز از آن اراده شده است. در این مقاله، دین را به معنای وحیانی آن مورد بحث قرار میدهیم و به صورت خاص، دین اسلام، مراد است. قابل ذکر است که اندیشمندان غربی نیز هر يك دین را از بعدی تعریف کرده‌اند که کاستی این تعاریف، در يك بعدنگری آنهاست (4).

منشأ دین

بحث از منشأ دین، دو معنای عمده دارد که عبارتند از:

1. منشأ پیدایش دین به این معنی است که ادیان مختلف، چگونه به وجود آمده‌اند.
2. منشأ دینداری که چرا مردم به دین باور دارند.

گرچه این دو در ارتباط نزدیکند و هر دو بر پیشفرضهای فرد در مورد عالم هستی مبتنی است، اما نظریات درباره دینداری، برخی الحادی و طبیعی است و برای دین، تفسیرهای جامعه‌شناختی و روانشناسانه جستجو میکند. برخی نیز الهی و خدامحور است که منشأ دین را فوق طبیعی مبداند (5).

از قرآن استفاده میشود که دینداری، ریشه در فطرت انسانها دارد؛

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (6).

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز پیامبران الهی را بیدارگران همین فطرت معرفی میکند؛

«قَبِعَتْ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ»؛ (7)

«خدا، پیامبرانش را بین انسانها فرستاد و رسولان خود را پی در پی فرستاد تا ادای پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند و نعمتهای فراموش شده الهی را به یاد آنان آورند».

در اندیشه قرآنی و سیره پیامبر و معصومان ما، دینداری و حفظ مبانی دینی، در رأس امور شمرده شده است. سلامت دین و دینداری، بر هر چیزی مقدم است و دائماً مورد تأکید پیشوایان دینی در دعا، موعظه، وصیت و خطبه‌ها بوده است. امام علیعلیه السلام مفرماید:

«سَلَامَةُ الدِّينِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ غَيْرِهِ»؛ (8)

«سلامت دین در نزد ما، از هر چیز دیگر محبوبتر است».

رسول خداصلی الله علیه وآله در حدیثی مفرماید:

«ان عرض لك بلاء فاجعل مالك دون دمك فان تجاوزك البلاء فاجعل مالك و دمك دون دينك فان المسلوب من سلب دينه و المخروب من خرب دينه»؛ (9)

«اگر بلایی برایت پیش آمد، مالت را فدای جانت کن و اگر بلا از تو گذشت، مال و جان را فدای دینت کن؛ زیرا غارت شده، کسی است که دینش به غارت رفته باشد و خانه خراب، کسی است که دینش ویران شده باشد».

یکی از نگرانی‌های نبی مکرم اسلامصلی الله علیه وآله نیز بتوجهی به دین و به سخریه گرفتن آن بود. ایشان مفرماید:

«أَخَافُ عَلَيْكُمْ اسْتِخْقَافاً بِالْدِّينِ وَ بَيْعَ الْحُكْمِ»؛ (10)

«همانا من بر شما از سبک شمردن دین و فروختن حکم و داوری، نگران هستم».

تصحیح عقاید و دین مردم، همواره مورد توجه امامان معصومعلیهم السلام بوده است. داستان زیر، مبین این اهتمام است: عمرو بن حرث مگوید:

روزی بر امام صادقعلیه السلام که در منزل برادرش بود، وارد شدم و پرسیدم: چرا به این جا آمده‌اید؟ امام فرمود: برای هواخوری. عرض کردم: اجازه مدهید من دین و آیینی که خدا را بدان میپرستم، برای شما بیان کنم؟ امام فرمود: آری. گفتم: من معتقدم که معبودی جز الله نیست و محمدصلی الله علیه وآله، عبد و فرستاده اوست و قیامت، بدون شک، برپا خواهد شد و خدای متعال، مردگان را برمانگیزد. من به اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه ماه رمضان و انجام حج بر کسی که استطاعت داشته باشد، معتقدم. همچنین به این که امر ولایت پس از پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله، به امیرالمؤمنینعلیه السلام و سپس به امام حسنعلیه السلام، امام حسینعلیه السلام، علی بن الحسینعلیه السلام، محمد بن علیعلیه السلام و پس از او به شما واگذار شده، اعتقاد دارم. شما پیشوایان من هستید و من بر این عقیده زنده‌ام و می‌میرم و خدا را پرستش می‌کنم.

امام صادقعلیه السلام فرمود: ای عمرو! به خدا قسم! این اعتقادات، همان است که من و پدرانم به آن معتقدیم و خدا را به آن میپرستیم. همچنین امام پس از چند تذکر اخلاقی فرمود: هدایت خویش را به حساب خداوند بگذار؛ نه به حساب خود و او را بر این نعمت، سپاس گزار. (11)

ریشه‌هایی عواملی که مانع روی آوردن انسانها به دین و امور معنوی میشوند و زمینه تردید، دلزدگی و سرانجام، انکار دین را فراهم می‌نمایند، از مباحث مهم حوزه آسیب‌شناسی دینی است. گرچه دینداری، فطری است، اما گاهی علل درونی و گاهی علل بیرونی، موجب دوری افراد از اقتضای فطرت شده، به تعبیر امام حسینعلیه السلام، دینداری لقلقه زبان می‌گردد. صفت دینداری، در عرصه‌های حساس، مانند دعوت به جهاد و شهادت، آزمونهای سخت، فقدانها و کمبودها بروز میکند و بسیاری، در این عرصه، بازنده میشوند. عمده‌ترین علل و ریشه‌های سستی در دین، عبارتند از:

1. عدم شناخت صحیح

جهل و نادانی نسبت به انسان، جهان، آفرینش و مبدأ و معاد، زمین‌ساز سستی در دین است. افرادی که با فشرنگری، تنها موجودات پیرامون خود را ببینند، ماورای ماده را باور نخواهند داشت. افرادی که ابعاد مختلف انسان را نشناسند، نیازهای انسان را در جنبه‌های مادی منحصر نمایند و از نیازهای متعالی او غافلند. فقدان شناخت صحیح، ریشه بسیاری از انحرافها در طول تاریخ بوده است. حضرت موسیعلیه السلام، علت انحراف قومش از توحید ناب و گرایش به بتپرستی را نادانی آنان ذکر میکند:

«قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»؛ (12)

«گفتند: ای موسی! همان گونه که برای آنان، خدایانی است، برای ما نیز خدایی قرار ده. گفت: به راستی شما گروهی هستید که نادانی میکنید».

حضرت یوسفعلیه السلام نیز سرچشمه تصمیم ستمگرانه برادران، مبنی بر جدایی او از پدر و برحمانه به چاه افکندنش را جهل و نادانی آنان می‌شمارد:

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»؛ (13)

«گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟»

سرانجام، پیامبر خدا، حضرت لوطعلیه السلام، ریشه فساد جنسی قوم ناسپاس خود را جهل میخواند:

«أَأَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرَّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»؛ (14)

«آیا شما به جای زنان، از روی شهوت، با مردها در مأمیزید؟ بلکه شما مردمی جهالت پیشه‌اید».

امیرالمؤمنینعلیه السلام مفرماید:

«العِلْمُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ»؛ (15)

«علم و دانش، ریشه همه خیرها و جهل و نادانی، ریشه همه شرهاست».

واژه علم، بیش از 750 بار در قرآن به کار رفته است. خدای متعال در سوره یوسف مفرماید:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (16)

مهمترین پیام این آیه، آن است که راه انبیا و مسیر دین، با بصیرت و آگاهی همراه است و هرگز با خرافات، جهل، سحر و جادو،

آمیخته نیست.

افراد نادان که گاهی گرفتار جهل بسیطند و گاهی جهل مرکب، حجابی بین خود و دین قرار داده، پیرو طمع و آرزوهای ناروای خود

هستند. امیرالمؤمنینعلیه السلام مفرماید:

«إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَالِ تَسْتَفِزُّهَا الْأَطْمَاعُ وَ تَرْهَقُهَا الْمُنَى وَ تَسْتَعْلِقُهَا الْخَدَائِعُ»؛ (17)

«دل‌های جاهلان را طمعها به حرکت در می‌آورد؛ آرزوهای آن را در گرو خویش می‌گیرد و خدعهها و نیرنگها، آن را به خود مربوط می‌سازد».

جارود بن معلی، معروف به ابومندر، نصرانی بود. او در فلسفه، طب و شعر، ید طولایی داشت و کتابهای پیشینیان، درباره پیامبران و اسلام را مطالعه کرده بود. او با 20 نفر به طرف مدینه حرکت کرد تا در مورد دین اسلام، تحقیق کند. در راه با دوستش سلمه فرار گذاشتند تا هر يك، سه سؤال در ذهن خود در نظر بگیرند و به یکدیگر هم اظهار نکنند و گفتند اگر پیامبر از نیت ما خبردار بود، معلوم میشود که به او وحی میشود. هیئت بیست نفره، بر پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شد. جارود، قصیدهای در ستایش پیامبر سرود؛ سپس گفت: من دارای دینی غیر از شما هستم؛ شما بر چه مبعوث شده‌اید؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«شهادة ان لا اله الا الله و انى عبد الله و رسوله و البرائه من كل نبي او دين يعبد من دون الله و باقام الصلاة لوقتها و ايتاء الزكاة بحقها و

صوم رمضان و حج البيت من استطاع اليه سبيلاً بغير الحاد من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعليها و ما ربك بظلاماً للعبيد».

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله از هر سه سؤال او خبر داد. همگی مسلمان شدند و به شهادتین زبان گشودند. این تغییر

آیین و پذیرش دین، از روی معرفت و آگاهی بود. (18)

2. پیروی کورکورانه

پیروی و تبعیت ناآگاهانه از فرد، گروه، جریان یا اندیشه باطل، از آسیبهای دینداری است. تقلید به شکل صحیحش، یعنی پیروی فرد غیرمتخصص، از افراد متخصص. رجوع فرد ناآگاه، به افراد خیره و آگاه، از لوازم رشد و تکامل است و هرگز نکوئیده به حساب نمآید.

تقلید کورکورانه یا جاهلانه، از عدم بلوغ فکری، شخصیتزدگی، تعصب، علاقه مفرط به نیاکان و لجاجت ناشی میشود. پافشاری بر عقاید باطل و رسوم ناپسند، در پرتو همین تقلید، از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود.

قرآن کریم مفرماید:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ» (19)

«و چون به آنان گفته شود: آن چه را که خدا نازل کرده، پیروی کنید، میگویند: ما آن چه پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی میکنیم. آیا هر چند شیطان، آنان را به سوی عذاب سوزان فرا خواند؟»

تقلید ناآگاهانه، هویتی برای انسان باقی نمیگذارد و به سادگی، انسان را در برابر خطا آسیبپذیر میکند. قرآن کریم همه امتها را

میتلا به چنین آفتی میداند و مفرماید:

«وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (20)

«و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو، هشداردهندهای نفرستادیم؛ مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما از پی ایشان راهسپاریم».

تنها دلیل مخالفت برخی مشرکان با دین و دعوت انبیا، پیروی محض از پدران و نیاکانشان بود.

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر، چنین میگوید:

به تهیدستی و فقر مبتلی شدم. روزی به اتفاق پدرم، به قصد زیارت امام عسکریعلیه السلام حرکت کردیم تا آن حضرت، ما را بنیاز کند. پدرم در راه گفت: اگر امام به من پانصد درهم بدهد، 200 درهم در بدهکاری، 200 درهم در پوشاک و 100 درهم در مخارج زندگی صرف میکنم. من با خود گفتم که اگر 300 درهم به من بدهد، 100 درهم در مخارج، 100 درهم در پوشاک صرف میکنم و با 100 درهم نیز مرکبی میخرم.

خدمت امام رسیدیم؛ بعد از احوالپرسی، غلام امام آمد، 500 درهم به پدرم داد و گفت: این پول را در این امور صرف کن و این،

مطابق همان چیزی بود که در ذهنش بود. به من هم کیسهای حاوی 300 درهم داد و همان گونه که در ذهنم بود، سفارش نمود.

این دو نفر، واقفی مذهب بودند و امامت امام عسکریعلیه السلام را قبول نداشتند. راوی حدیث میگوید: من به آنان گفتم: چه دلیلی روشنتر از این که امام از نیت شما خبر داد؟ چرا دست از عقیده باطل خود بر نمداورید؟ گفتند: ما عادت کردهایم. (21)

3. برداشتهای ناروا از دین

معرفی نادرست دین و ارائه تحلیلهای مغرضانه، یکی دیگر از عوامل سستی در دین است. تفسیرهای ناروا از قضا و قدر، صبر، زهد، انتظار فرج، توسل، شفاعت، زیارت، جبر و اختیار و مانند آن، دستاویزی برای فرار از برخی آموزههای دینی است. این جاست که ضرورت دریافت دین از مبادی صحیح و رجوع به متخصصان آگاه، رخ منماید. مردم در شرایط فعلی، از دین و دینداری، مطالب

خردپسند و معقول مطالبند و نمیتوانند با تکیه بر خرافات، جعلیات و مطالب غیرمنطقی، باورهای خود را مستحکم کنند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله مفرماید:

«لِكُلِّ شَيْءٍ عِمَادٌ وَ عِمَادُ هَذَا الدِّينِ الْيَقِينُ»؛ (22)

«برای هر چیز، ستونی است و ستون دین نیز فقه و آگاهی است».

امام باقرعلیه السلام مفرماید:

«الدِّينُ وَاسِعٌ وَ لَكِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ مِنْ جَهْلِهِمْ»؛ (23)

«دین گسترده است؛ اما خوارج از روی نادانی، بر خود سخت گرفتند».

تبیین صحیح مفاهیم دینی و زدودن خرافات و مطالب مجهول از دین، وظیفه مسلمانان و اندیشمندان دینی است. متأسفانه در طول تاریخ، افرادی به انگیزه‌های مختلف، اقدام به جعل احادیث و جای دادن آن در بین منابع اسلامی نمودند؛ (24) به گونه‌ای که نقل حدیث و بیان مراد آن، نیازمند پیشینه لازم بوده، هر کسی نمیتواند وارد این عرصه شده، به ارائه معارف اسلامی بپردازد.

امام صادقعلیه السلام به این‌خطاب که دین را به صورت نادرست تأویل میکرد، چنین نوشت:

«به من رسیده که تو معتقدی مقصود از زنا که خدا تحریم کرده، مردی است و خمر، انسانی است و مگویی که مراد از نماز، فرد انسانی است و مقصود از روزه، مردی دیگر و فواحش و کارهای گناه هم مردانی هستند! چنین نیست که تو مگویی».

«إِنَّا أَصْلَ الْحَقِّ وَ فُرُوعَ الْحَقِّ طَاعَةُ اللَّهِ، وَ عَدْوْنَا أَصْلَ الشَّرِّ وَ فُرُوعُهُمُ الْفَوَاحِشُ، وَ كَيْفَ يُطَاعُ مَنْ لَا يُعْرَفُ وَ كَيْفَ يُعْرَفُ مَنْ لَا يُطَاعُ»؛ (25)

4. مسئولیت گریزی

میل به ببندوباری، راحتطلبی و آزادی بدون قید و شرط، یکی از عواملی است که انسانها را از دینداری دور و به الحاد میکشاند. انسان، موجودی مسئولیت‌پذیر است و نمیتواند در برابر خالق، خود، جامعه، دین و... بتفاوت باشد. لازمه مسئولیت‌پذیری، پذیرش قید و بند و انجام دستورات دینی و تقلید به پایدها و نبایدهاست. قرآن کریم، این حقیقت را در آیهای کوتاه و گویا چنین بیان می کند:

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ. يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (26)

«انسان میخواهد که در پیشگاه خود او فسادکاری کند؛ میپرسد: روز رستاخیز چه وقت است؟»

گریز از مسئولیت و میل به آزادی محض، افراد را به انکار معاد میکشاند.

اسلام برای انسانها، آزادی مشروط قائل است؛ آزادی‌ای که مصالح مسلمانان را بر هم نزند و آزادی دیگران را خدشه‌دار نسازد. قرآن کریم در مورد پذیرش دین مفرماید:

«وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ (27)

«و اگر پروردگار تو میخواست، قطعاً هر که در زمین است، همه آنها ایمان مآوردند؛ پس آیا تو مردم را ناگزیر مکنی که بگروند؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله مفرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُطَاعُ جَبْرًا»؛ (28)

«خداوند از روی جبر، پرستش نمیشود».

افراد گنهکار و بدکردار، از آزادی سوء استفاده میکنند و آن را بدون پذیرش قیود، خواهانند. نتیجه این بینش غلط، فرار از دین و انکار آن میشود؛ زیرا دین، آزادی را به دلیل عقلی محدود کرده است. قرآن کریم، این هوسرانی و دین‌گریزی را ناشاز کردار زشت و آلودگی به گناه میداند؛

«ثُمَّ كَانَتْ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»؛ (29)

«آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند، بدتر بود که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند مگرفتند».

به دنبال پیروزی‌های بناسرائیل و سپاه حضرت موسعلیه السلام و فتح شهرهای ستمگران، دشمنان نزد بلعم باعور رفتند تا سپاه را نفرین کند و آنان شکست بخورند؛ او نیز پذیرفت. به دنبال آن، نعمت اجابت دعا از او سلب شد و نتوانست از طریق اسم اعظم، مانع پیروزی موسعلیه السلام و یارانش شود. از این رو توصیه کرد تا زنان و دختران خود را بیارایند و به بهانه خرید و فروش، آنان را به

میان سپاه موسعلیه السلام بفرستند تا از این طریق، سپاه را به نابودی بکشند. آنان نیز همین کار را کردند و توانستند با این کار، نیروی رزمی حضرت موسعلیه السلام را به فساد کشیده، هلاک کنند. (30)

5. آرزوهای طولانی

امید و آرزو در انسان، منشأ رشد و حرکت است و او را نسبت به آینده، امیدوار و مطمئن مسازد. يك مادر، به آرزوی داشتن فرزندی صالح و خوب، دوران بارداری را تحمل میکند. يك کشاورز، به امید برداشت محصول خوب، رنج کاشت و آبیاری را به جان میخورد و يك دانشجو، به امید کسب مهارتهای لازم، سختی سفر و تحصیل را میپذیرد. اگر روزی آرزو در انسانها نباشد، تدبیر و آینده‌نگری نیز نخواهد بود. این میل نیز مانند همه امیال درونی، اگر از حد بگذرد، منشأ آرزوهای بلند و دست نیافتنی میگردد که بسیار خطرناک است و افراد را از پذیرش حق و مسئولیت، باز میدارد. امیر مؤمنان علیعلیه السلام خطر این آرزوهای آمیخته با خیال و دور از واقعیت را متذکر شده، مفرماید:

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلْتَانِ، إِيْتَابُ الْهَوَى وَ طُوبُ الْأَمَلِ، أَمَّا إِيْتَابُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُوبُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ»؛ (31)

«خطرناکترین چیزی که از آن بر شما مترسم، دو چیز است؛ پیروی از هوای نفس و آرزوهای دراز؛ اما پیروی از هوا، از حق باز میدارد و آرزوهای دراز، آخرت را به فراموشی میسپارد».

منافقان در قیامت، خطاب به مؤمنان فریاد میزنند: آیا ما با شما نبودیم؟ مگر در يك جامعه زندگی نمیکردیم؟ چرا صفوف ما از هم جدا شد؟ چرا ما دچار عذاب شدیم و شما مشمول رحمت الهی شدید؟ مؤمنان در جواب آنها میگویند: با هم بودیم؛ اما آرزوهای دور و

دراز، شما را فریب داد و پرده بر خرد و اندیشه شما افکند تا مرگتان فرا رسيد و دچار عذاب شديد؛
 «يُنَادُوهُمْ أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَيْكُمُ قَتَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمُ الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ». (32)

«آنان را ندا در مدهند: آیا ما با شما نبودیم؟ مگویند: چرا؛ ولی شما خودتان را در بلا افکنید و امروز و فردا کردید و تردید آوردید و آرزوها، شمارا مغرور کرد تا فرمان خدا آمد و (شیطان) مغرورکننده، شما را درباره خدا بفریفت.»
 روزی رسول خداصلی الله علیه و آله يك مربع و چهار ضلعی روی زمین کشید و وسط آن مربع، نقطه‌های گذاشت و از اطرافش، خطهای زیادی به مرکز نقطه وسط کشید. يك خط نیز از نقطه داخل مربع، به طرف خارج آن رسم کرد و انتهای آن خط را نامحدود نمود و فرمود: بدانید این چه شکلی است؟ اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش بهتر میدانند. فرمود: این مربع، محدوده عمر انسان است که محدود است و نقطه وسط، نمودار انسان است. این خطهای کوچک که از اطراف به طرف مرکز (انسان) روی آورده‌اند، امراض و بلاهایی هستند که عمر انسان را تهدید میکنند و سرانجام، یکی از آنها به عمر انسان خاتمه مدهد و آن خط که از مرکز (انسان) به بیرون رفته، آرزوهای اوست که از عمرش تجاوز کرده است و انتهایش معلوم نیست.

6. هواپرستی

هوا به معنای تمایل نفس به شهوات است. پیروی از خواهشهای نفسانی، نقش مؤثری در گریز از معنویت و رویکرد به باطل دارد. هواپرستان، از درک حقیقت عاجز بوده و قدرت تشخیص ندارند. چشم دل این افراد، کور است و بر قلب و گوششان، مهر خورده است؛
 «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَلَا فَلَ تَذَكَّرُونَ». (33)

در جای دیگر خطاب به حضرت داودعلیه السلام آمده است:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ». (34)

پیروی از هوای نفس، عامل گمراهی از راه خدا معرفی شده است. پیروی از هوای نفس، انسان را کر و کور میکند.

حضرت علیعلیه السلام میفرماید:

«إِنِ اطَّعْتَ هَوَاكَ أَصَمَّكَ وَ أَعَمَّاكَ»؛

«اگر پیرو هوای نفس شدی، تو را کر و کور میکند.»

چه بسیار افرادی که به دلیل این تبعیت، سقوط نموده، از جرگه دینداری خارج شدند؛ به ویژه خواصی مانند بلعم باعور، (35) برصیصای عابد، طلحه، زبیر و افرادی که به واسطه حاکمیت هوای نفس، دین را به دنیا فروختند.

حضرت علیعلیه السلام درباره این افراد میفرماید:

«مَنْ اطَّاعَ هَوَاهُ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ»؛ (36)

«هر کسی پیروی هوای نفس کرد، آخرت را به دنیا فروخت.»

در منابع روایی ما، حاکمیت بر هوای نفس، نشانه شجاعت و قوت شمرده شده تا آن جا که رسول خداصلی الله علیه و آله میفرماید:

«أَشَجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»؛ (37)

«شجاعترین مردم، کسی است که بر هوای نفس خود چیره شود.»

هنگامی که علیعلیه السلام، جریر بن عبدالله را برای بیعت گرفتن از معاویه به شام فرستاد، معاویه مردد شد که چه کار کند. از این رو، با برادرش، عقبه، مشورت کرد. او گفت: اگر عمروعاص را با خود هم‌دست کنی، به هدفت مرسی؛ عمرو، مردی هواپرست و دنیادوست است و متوانی دینش را از او بخری. معاویه نامهای نوشت و او را احضار کرد. عمروعاص با دو فرزندش، محمد و عبدالله، مشورت کرد. عبدالله گفت: پدر! برای چند روز ریاست، زندگی و سابقه دینی خود را خراب نکن و دینت را نفروش. محمد گفت: تو از بزرگان فریض هستی؛ چرا گوشه‌گیری اختیار کرده‌ای؛ برو دست به دست معاویه بده تا مقام بزرگی را تصاحب کنی. عمروعاص، شب تا صبح فکر کرد و فردا، تابعیت هوای نفس را پذیرفت و عازم شام شد. غلامش وردان که مرد شجاع و زیرکی بود، گفت: عمرو! در درون تو، جنگ دنیا و آخرت است؛ من صلاح مدانم در خانها بنشین؛ اما عمروعاص توجه نکرد و به معاویه پیوست. (38)

7. دوستان نامناسب

انسان، موجودی اجتماعی است و مایل است تا در جامعه و در کنار مردم زندگی کند؛ با آنان انس بگیرد و رابطه برقرار کند. دوستیابی، يك هنر است. دوست، همدم تنهایی انسان، شريك غم و شادی، بازوی یاربرسان و تکیه‌گاه انسان در گرفتاریهاست. نگهداری دوست و حفظ پیوندها، يك هنر است. حضرت علیعلیه السلام میفرماید:

«ناتوانترین مردم، کسی است که از دوستیابی ناتوان باشد و ناتوانتر از او کسی است که دوستان یافته را از دست بدهد.» (39)

مبنای قضاوت مردم نسبت به اخلاق و شخصیت افراد، دوستان وی هستند. تأثیرپذیری افراد از رفتار و منش دوستان، فراوان است تا آن جا که گفته‌اند:

«المرء علی دین خلیله»؛ (40)

«انسان، بر آیین و کیش دوست خود است.»

رسول خداصلی الله علیه و آله میفرماید:

«آيَاكَ وَ قَرِينِ السُّوءِ فَانْكَرْ بِهِ تَعْرِفَ»؛ (41)

«ببرهیز از دوستی با افراد بد که تو با آنان شناخته مشوی».

برخی دوزخیان که در صحرای محشر، متوجه خطر دوست نامناسب شده، میگویند:

«يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا». (42)

مصاحبت و همراهی با افراد لابلایی، بدین و فاسد، دین و دنیای انسان را تباه میکند و انسان را به ورطه نابودی و هلاکت میکشاند. امام علیعلیه السلام مفرماید:

«مَنْ صَحَبَ الْأَشْرَارَ لَمْ يَسْلَمْ»؛

«هر کس با اشرار مصاحبت کند، از شر آنان در امان نماند».

رسول خداصلی الله علیه وآله مفرماید:

«مِثْلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مِثْلُ الْعَطَارِ، انْ لَمْ يَعْطِكَ مِنْ عَطْرِهِ اصْبَابُكَ مِنْ رِيحِهِ وَ مِثْلُ الْجَلِيسِ السُّوءِ مِثْلُ الْقَيْنِ انْ لَمْ يَحْرِقْ ثَوْبَكَ اصْبَابُكَ مِنْ رِيحِهِ»؛ (43)

«مثل همنشین شایسته، مثل عطار است که اگر از عطر خودش هم به تو ندهد، از بوی خوشش به تو میرسد و مثل همنشین بد، مانند کوره آهنگری است که اگر لباس تو را نسوزاند، ولی بوی کوره به تو میرسد».

پس از آن که جابر بن عبدالله انصاری مرقد شریف امام حسینعلیه السلام را در روز اربعین زیارت کرد، همراه عطیه عوفی، به سوی کوفه روانه شد. در راه، جابر به عطیه چنین وصیت کرد: ای عطیه! به تو وصیت میکنم و گمان نمکنم که بعد از این سفر، به دیدار تو نایل شوم. ای عطیه! آل محمد را دوست بدار که سزاوار دوستی هستند و دشمنانشان را دشمن بدار که سزاوار دشمنی هستند؛ اگر چه بسیار روزه بگیرند و با دوستان این خاندان، دوست و مهربان باش که اگر پای دوستی، به بسیاری گناه بلغزد، پای دیگرش به محبت آنان استوار گردد و عاقبت کار دوستان، بهشت است. (44)

8. تعصب و لجاجت

تعصب از ماده عصب و در اصل به معنای پنهان و عصبانیت است که عضلات را به یکدیگر وصل کرده، فرمان مغز را دریافت میکنند و در این جا، مراد از تعصب، شدت و استحکام است. لجاجت نیز به معنای اصرار غیرمنطقی و ناروا، درباره چیزی و عدم انصراف از آن است. این دو، لازم و ملزوم یکدیگرند و سرچشمه آنها نیز جهل و نادانی است. تعصب و لجاجت در باطل، افراد را از درک حقیقت و رسیدن به واقعیات باز میدارد و منجر به مسئولیتگریزی و انکار دین میگردد.

قرآن کریم مفرماید:

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ أَنْ يَرَوْا كُلاًّ آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ». (45)

«و برخی از آنان به تو گوش فرا میدهند؛ ولی ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را تفهمند و در گوش‌هایشان، سنگینی (قرار داده‌ایم) و اگر هر معجزه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند؛ تا آن جا که وقتی نزد تو می‌آیند و با تو جدال میکنند، کافران میگویند: این (کتاب) چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست».

در شأن نزول این آیه، چنین آمده است:

گروهی از مشرکان قریش، مانند ابوسفیان، ولید بن مغیره و ابوجهل، خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و به سخنان او گوش فرا دادند؛ سپس رو به نصیر بن حارث نمودند و گفتند: محمد چه میگوید؟ او گفت: نمیدانم؛ ولی میبینم لب‌های خود را تکان میدهد و همان افسانه‌های پیشینیان را تکرار میکند. ابوسفیان گفت: برخی از سخنان او را حق نمی‌بینم. (46)

یهودیان، پیامبرصلی الله علیه وآله را کاملاً میشناختند. قرآن کریم مفرماید:

«يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»؛ (47)

«مانند فرزندان خود، رسول خدا را میشناختند».

انکار آنان، از روی تعصب و لجاجت بود. قرآن مفرماید:

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ». (48)

در تفسیر این آیه آمده است که قوم یهود قبل از آمدن پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله، در جنگ‌های خود، خدا را به او و کتابش سوگند میدادند و درخواست کمک میکردند و خدا هم آنان را یاری میکرد؛ اما بعد از بعثت آن حضرت، چون دیدند او از نسل اسماعیلعلیه السلام است، تعصب مانع شد تا رسالتش را بپذیرند. (49)

امام صادقعلیه السلام مفرماید:

«مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ»؛ (50)

«هر کسی اهل تعصب باشد یا برای او تعصب نمایند، او ریسمان ایمان را از گردنش پاره نموده است».

ابوالبختری (ولید بن هشام)، از مشرکان مکه بود که پیامبرصلی الله علیه وآله را احترام میکرد و نسبت به او، ادب را رعایت میکرد. او مردم را از آزار رساندن به پیامبرصلی الله علیه وآله باز میداشت و خود نیز آن حضرت را اذیت نمیکرد و سخنی ناپسند به آن حضرت نمیکفت؛ حتی در نقض قطعنامه قریش، درباره کشتن پیامبرصلی الله علیه وآله، سعی و کوشش داشت؛ به دلیل همین صفات نیکش، پیامبرصلی الله علیه وآله در نبرد بدر، به اصحابش فرمود: اگر به او دست یافتید، او را نکشید. یکی از مسلمانان به نام مجذور بن زیاد، در جنگ بدر، به ابوالبختری دست یافت و به او گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله، ما را از کشتن تو باز داشته است. او که همراه یکی از دوستانش بود، گفت: به دوستم نیز آسیب نرسانید. مجذور گفت: به خدا سوگند! دوستت را رها نمیکنیم؛ زیرا

پیامبر صلی الله علیه وآله، تنها ما را از کشتن تو نهی کرد؛ نه غیر تو. فرصت خوبی بود که ابوالبختری نجات یابد؛ ولی تعصب بجای مانع شد. از این رو، گفت: حالا که چنین است، هم مرا و هم دوستم را بکشید تا زندهای مکه نگویید که ابوالبختری، دوستی را تنها گذاشت. سرانجام، تعصب غلط، او را به جهنم واصل کرد. (51)

9. فقر و تنگدستی

یکی از عواملی که به صورت غیرمستقیم، به تضعیف باورها و سستی در دینداری منجر میشود، فقر و تهیدستی است. در روایات بسیاری، فقر مالی زمینهساز بدینی، کفر و فسادهای اخلاقی دانسته شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از فقر و کفر، در کنار هم، به خدا پناه برده، مفرمود:

«اللهم انى اعوذ بك من الكفر والفقر». (52)

همچنین در بیان دیگری مفرماید:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالذَّيْنِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَعِدُّ الذَّيْنَ بِالْكَفْرِ؟ قَالَ نَعَمْ». (53)

«به خدا پناه میبرم از کفر و بدهی. گفته شد: ای رسول خدا! آیا قرض را با کفر برابر میدانی؟ فرمود: آری.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان بلندی این رابطه را چنین ترسیم نموده است:

«يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ، مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ». (54)

«فرزندم! من بر تو از فقر هراسانم؛ پس، از فقر، به خدا پناه ببر؛ زیرا فقر دین را میزداید؛ عقل را سرگردان میکند و دشمنی ایجاد میکند.»

چه جرماً که به واسطه فقر صورت میپذیرد؛ چه انحرافها که ریشه مالی دارد و چه فراوان فساد، سرقت و آدمکشیهایی که ضعف بنیانهای مالی، موجب آن گردیده است! این جاست که فقر، مرگ اکبر خوانده شده است. فقر، حتی هوش و خرد افراد را از عملکرد، ناتوان میکند.

حضرت علی علیه السلام مفرماید:

«الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْقَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ». (55)

«فقر، انسان باهوش و زیرک را از بیان حجت، گنگ میکند.»

فقر باید در جامعه ریشههایی شود؛ اگر ناشی از اسراف و تذبذب است، همگان به فحاشی و فساد، برنامهریزیهای حکومتی به سمت اعتدال باشد؛ اگر ناشی از بیکاری است، زمینه کسب و کار فراهم گردد و اگر تنبلی و تنپروری، ریشه آن است، با آن مبارزه شود. در يك جامعه فقیر، وظیفه ثروتمندان و صاحبان مال، سنگین است. حضرت علی علیه السلام مفرماید:

«إِنَّ اللَّهَ قَرْضٌ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتِ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا يَمَّا مَتَعَ غَنِيٌّ». (56)

«خداوند سبحان، در اموال ثروتمندان، روزی تنگدستان را قرار داده است؛ پس هر فقیری که گرسنه بماند، ریشهاش در امتناع ثروتمندان است.»

عبدالله بن مسعود بیمار شد؛ بیماری که به دنبال آن از دنیا رفت. عثمان که قبلاً برخوردار نامناسبی با او نموده بود، برای به دست آوردن دل او به عیادتش رفت و گفت: چه ناراحتی داری و آرزویت چیست؟ ابن مسعود گفت: ناراحتی و نگرانام از گناهانم میباشد و آرزویم، لطف و رحمت الهی است.

عثمان گفت: اجازه مدهی برایت پزشک فراهم کنم؟

ابن مسعود پاسخ داد: طبییم خداست؛ او صلاح دانسته و مرا مریض قرار داده است.

عثمان گفت: آیا تمایل داری به تو کمک مالی کنم؟

ابن مسعود پاسخ داد: هنگامی که نیاز داشتم، مرا از حقم محروم ساختی؛ اکنون که در آستانه مرگم، نیازی به آن ندارم.

عثمان گفت: مانعی ندارد؛ پس از تو، فرزندان از آن بهره‌مند میگردند.

ابن مسعود پاسخ داد: روزی دهنده آنان، خداست. (57)

پی نوشت ها:

(1) حرانی، تحف العقول، ص 245.

(2) همان، ص 321.

(3) عبدالله جوادی آملی، دینشناسی، ص 27.

(4) دین و چشماندازهای نو، ترجمه غلامحسین توکلی، ص 19.

(5) علیرضا قائمپناه، منشأ دین، ص 20.

(6) روم، آیه 3.

(7) نهجالبلاغه، ج 1.

(8) شرح نهجالبلاغه ابن ابیالحدید، ج 6، ص 21.

(9) کنز العمال، ش 43601.

(10) بحارالانوار، ج 72، ص 772.

- 11) بحارالانوار، ج 69، ص 5.
- 12) اعراف، آیه 138.
- 13) یوسف، آیه 89.
- 14) نمل، آیه 55.
- 15) آمدی، غررالاحکم، ص 41.
- 16) یوسف، آیه 108.
- 17) اصول کافی، ج 1، ص 23.
- 18) محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج 2، ص 140.
- 19) لقمان، آیه 21.
- 20) زخرف، آیه 23.
- 21) اصول کافی، ج 1، ص 506، ج 3.
- 22) بحارالانوار، ج 1، ص 216.
- 23) اصول کافی، ج 1، ص 405.
- 24) ناصر رفیعی محمدی، درسنامه وضع حدیث.
- 25) رجال کشی، ص 247.
- 26) قیامت، آیه 5 و 6.
- 27) یونس، آیه 99.
- 28) بحارالانوار، ج 77، ص 142.
- 29) روم، آیه 10.
- 30) ر.ک: بحارالانوار، ج 13، ص 373؛ تفسیر نمونه، ذیل آیه 175 اعراف.
- 31) نهجالبلاغه، ج 42.
- 32) حدید، آیه 14.
- 33) جائیه، آیه 23.
- 34) ص، آیه 26.
- 35) اعراف، آیه 175.
- 36) نوری، مستدرک الوسائل، ج 12، ص 115.
- 37) محمدی رشهری، میزان الحکمه، ش 21493.
- 38) شرح نهجالبلاغه، ابن ابیالحدید، ج 1، ص 159.
- 39) نهجالبلاغه، ج 11.
- 40) کنزالعمال، ش 24732.
- 41) همان، ج 24844.
- 42) فرقان، آیه 28.
- 43) میزان الحکمه، ج 9، ص 50.
- 44) محمد محمدی استشهاردی، حکایت‌های شنیدنی، ص 79، حکایت 61.
- 45) انعام، آیه 25.
- 46) ناصر مکارم شیرازی، پیامقرآن، ج 1، ص 337.
- 47) انعام، آیه 20.
- 48) بقره، آیه 89.
- 49) طبرسی، مجمعالبیان، ج 1، ص 158.
- 50) کافی، ج 2، ص 307.
- 51) محمدی استشهاردی، داستانهای شنیدنی از جنگ بدر و احد، ص 25.
- 52) کنزالعمال، ج 16687.
- 53) صدوق، علل الشرایع، ج 2، ص 528.
- 54) نهجالبلاغه، ج 311.
- 55) همان، ج 3.
- 56) همان، ج 320.
- 57) شرح نهج البلاغه، ابن ابیالحدید، ج 1، ص 199.

توسل از نظر لغت یعنی اتخاذ «وسیله» برای نزدیک شدن به چیزی. «وسیله» در لغت به معنای مختلف زیر آمده است:

1 - نزدیک شدن(1)؛

2 - درجه(2)؛

3 - چارهجویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت(3)؛

4 - هر چیزی که به وسیلهی آن، نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد.(4)

انسان برای رفع نیازمندیهای خود و برطرف کردن نقایص خویش، محتاج به موجودات دیگر است. میلیونها موجود، از جماد، نبات، حیوان و انسان، دست به دست یکدیگر داده و مشغول فعالیتند تا انسان بتواند در پرتو هستی آنها، نیازمندیهای خود را برطرف کند. این، همان «توسل» است که يك واقعیت مسلم در فطرت و آفرینش است. منکر این قانون سراسری آفرینش، در حقیقت یکی از قوانین مسلم هستی را انکار کرده است. انسان تشنه با نوشیدن آب، رفع عطش میکند؛ انسان گرسنه با خوردن غذا، رفع گرسنگی میکند. بیمار با خوردن داروهای مختلف، سلامتی خود را باز میابد. باری تعالی در این عالم با عظمت، برای رسیدن انسان به هر مقصودی، وسیلهای قرار داده است که انسان، بدون توسل به آن وسیله، نمیتواند به مقصد و مقصود خود برسد.

توسل از دیدگاه قرآن

قرآن مجید «توسل» را يك راه روشن برای قرب الی الله معرفی مفرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛

ای کسانی که ایمان آوردهاید! از خدا بترسید و برای نزدیک شدن به او «وسیله» بجویید و در راه او کوشش کنید، باشد که رستگار شوید». (5)

متوسلین به اهلبیتعلیهم السلام باید از آیهی شریفه درس بگیرند که توسل تنها و بدون داشتن تقوا و پرهیز از گناه، نتیجهی کامل نمیدهد. اول باید تقوا باشد، سپس توسل و گریه و تضرع، تا انسان به مقام قرب الهی نایل گردد و در گروه رستگاران قرار بگیرد، که مفرماید: «لعلکم تفلحون». کلمهی «وسیله» در آیهی شریفه، «مطلق» و خالی از هر گونه قیدی آمده است، پس معنای وسیع و گستردهای را در بر میگیرد.

توسل از دیدگاه روایات شیعه

الف) امام رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشعلیهم السلام از پیامبر نقل میکند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ هُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ هُمْ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ (6)

«امامان، فرزندان حسینعلیه السلام میباشند. هر که آنها را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس نافرمانی آنان نماید، خدا را نافرمانی کرده است. آنها دستگیره محکم و وسیلهی قرب به خدا میباشند». (7)

ب - امام حسن عسگری علیه السلام در تفسیر منصوب به آن بزرگوار مفرماید:

«أَنَّ سَلْمَانَ الْقَارِسِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَجْلِسَ إِلَيْهِمْ وَ يُحَدِّثَهُمْ بِمَا سَمِعَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي يَوْمِهِ هَذَا فَجَلَسَ إِلَيْهِمْ لِحِرْصِهِ عَلَى إِسْلَامِهِمْ فَقَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ يَا عِبَادِي أَوْ لَيْسَ مِنْ لَهْ إِلَيْكُمْ حَوَائِجٌ كِتَابٌ لَا تَجُودُونَ بِهَا إِلَّا أَنْ يَتَحَمَّلَ عَلَيْكُمْ بِأَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ تَقْضُونَهَا كَرَامَةً لِشَفِيعِهِمْ أَلَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَيَّ وَ أَفْضَلُهُمْ لَدَيَّ مُحَمَّدٌ وَ أَخُوهُ عَلِيٌّ وَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ هُمْ الْوَسَائِلُ إِلَيَّ أَلَا فَلْيَدْعُنِي مَنْ هُمْ بِحَاجَةٍ يَرِيدُ نَفْعَهَا أَوْ دَهْنَهَا دَاهِيَةً يَرِيدُ كَفَّ صَرِّهَا يُمَحِّمِدٍ وَ إِلَيْهِ الْأَفْضَلِينَ الطَّاهِرِينَ أَفْضَلًا لَهُ أَحْسَنَ مَا يَقْضِيهَا مَنْ تَسْتَشْفِعُونَ إِلَيْهِ بِأَعَزِّ الْخَلْقِ عَلَيْهِ»؛ (8)

سلمان فارسی از کنار گروهی از یهودیان مگذشت. آنان از سلمان درخواست کردند تا نزد آنان بنشیند و آنچه را که در آن روز از پیامبر اسلامصلی الله علیه وآله شنیده است برای آنان باز بگوید. سلمان به خاطر اشتیاق به ایمان آوردن آنان دعوت آنان را پذیرفت [و نزد آنان نشست] و خطاب به آنان گفت: از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: خداوند عزوجل مفرماید، ای بندگان من! آیا چنین نیست کسی که حاجات بزرگی از شما میخواهد، شما حوائج او را بر نمآورید مگر این که کسی را که محبوبترین مردم پیش شما است شفیع قرار دهد، آن گاه حاجات او را به خاطر آن شفیع برآورید؟ اکنون آگاه باشید و بدانید که محبوبترین خلق و افضل آنان نزد من، محمد و برادر او علی و امامان پس از وی هستند. اینان وسیلهها[ی مردم] به سوی من هستند. بدانید هر کس حاجتی دارد و نفعی را طالب است و یا آن که دچار حادثهای بس صعب و زیان بار گشته و رفع آن را میخواهد، باید مرا به محمد و آل طاهرینش بخواند تا به بهترین وجه، حاجات او را برآورم».

ج - محمد بن المثنى الأزدي، از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکند که امام فرمود: «نحن السبب بینکم و بین الله عزوجل»
 ما سبب و وسیله بین شما و خداوند عزوجل هستیم». (9)
 د - ابن شهر آشوب از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند که ذیل آیهی شریفی «و ابتغوا الیه الوسیلة» فرمود: «أنا وسیلتہ: من وسیلهی خدا هستیم». (10)

ه حضرت فاطمهی زهرا علیها السلام در خطبهی شریفهاش مفرماید:
 «أحمدوا الله الذي لعظمته و نوره یتغی من فی السموات و الارض الیه الوسیلة و نحن وسیلته فی خلقه؛
 حمد کنید پروردگار را که عظمت و نورش ایجاب میکند که اهل آسمانها و زمین، (برای قرب به او) وسیله بجویند، و ما (اهل بیتعلیهم السلام) وسیلهی او در میان خلقش هستیم». (11)

در اینجا این پرسش مطرح است: که حبل الله، کیانند و مصداق بارز آن کیست؟ امیر المؤمنین علیه السلام مفرماید:
 أَفْضَلُ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ صَلَّهٗ الرَّحِيمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاهُ لِلْمَالِ وَ مَنْسَاهُ لِلْأَجْلِ وَ صَدَقَهُ السَّيْرُ فَإِنَّهَا تُطْفِئُ
 الْأَخْطِيئَةَ وَ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَدْفِعُ مِیْتَةَ السَّوْءِ (12)
 برترین چیزی که متوسلان میتوانند به وسیلهی آن به خداوند سبحان نزدیک شوند؛ عبارت است از: ایمان به خدا و رسول او و جهاد در راه خدا ... کلمهی اخلاص (لا اله الا الله) ... اقامهی نماز ... دادن زکات ... روزهی ماه رمضان و حج و عمرهی بیت الله الحرام...
 صلہ رحم ... صدقه پنهان ... صدقه آشکار ... تمام کارهای خوب»

گرچه همهی این کارها، «وسیله» و سبب رسیدن به قرب پروردگار هستند، ولی بهترین مصداق «وسیله»، ذوات مقدسهی معصومینعلیهم السلام میباشند. آنان ریسمان محکم الهی هستند و خداوند امر فرموده است به ریسمان الهی چنگ زیند و پراکنده نشوید. (13)

امام صادق علیه السلام فرمود:
 «نحن حبل الله الذي قال الله تعالى، و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا». (14)
 عاشی از امام باقر علیه السلام نقل میکند که فرمود:
 أَلْ مُحَمَّدٍ هُمْ حَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ الَّذِي أَمَرَ بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا (15)
 خاندان محمد حبل متین الهی هستند که به چنگ زدن به آن امر شده است آنجا که فرموده است «و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا».

اما مصداق بارز آن کیست؟

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِساً فِي الْمَسْجِدِ وَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ فَقَالَ لَهُمْ يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ بَسَاكُ عَمَّا بَعْينِهِ قَالَ فَطَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَبِيهٌ بِرَجَالِ مِصْرَ فَتَقَدَّمَ وَ سَلَّمَ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ جَلَسَ.

امام سجاد علیه السلام مفرماید: يك روز رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد نشسته بود و اصحاب آن بزرگوار دور را گرفته بودند و به آنان فرمود: مردی از اهل بهشت بر شما وارد خواهد شد و سؤالی میپرسد. پس از آن مردی شبیه به مردان مصر بر ما وارد شد و جلو آمد و بر پیامبر سلام کرد و نشست.

وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا فَمَا هَذَا الْحَبْلِ الَّذِي أَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ وَ أَنْ لَا تَفَرَّقَ عَنْهُ.....

و عرض کرد: ای رسول خدا! من شنیدهام که خداوند در قرآن فرموده است با همدیگر به ریسمان الهی چنگ زیند و متفرق نشوید. این ریسمان که ما باید به آن چنگ زینیم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه وآله سرش را پایین انداخت.

فَأَطْرَقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ أَشَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ هَذَا حَبْلِ اللَّهِ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عَصِمَ فِي دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَصِلْ فِي آخِرَتِهِ.....

و پس از مدتی سرش را بلند کرده و به امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام اشاره کرد و فرمود این ریسمان خداست. هر کس به او چنگ زند در دنیا از لغزش دور مماند و در آخرت هم گمراه نمیشود.

فَوَسَّيَ الرَّجُلُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اخْتَضَّهٗ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اعْتَصِمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ رَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ قَوْلِي وَ خَرَجَ

آنگاه مرد برخاست و امام علی بن ابیطالب علیه السلام را در آغوش گرفت و میگفت: من به ریسمان الهی و ریسمان رسول خدا صلی الله علیه وآله چنگ زدم سپس برگشت و رفت.

فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَجَفُّهُ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يَسْتَعْفِرَ لِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا تَجَدُّهُ مَرْفَعاً قَالَ فَلَجَفَّهُ الرَّجُلُ وَ هُوَ عَمْرٌ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَسْتَعْفِرَ لَهُ فَقَالَ هَلْ فَهِمْتُ مَا قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ وَ مَا قُلْتُ لَهُ قَالَ الرَّجُلُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ إِنْ كُنْتُ مُتَمَسِّكاً بِذَلِكَ الْحَبْلِ فَعَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَ إِلَّا فَلَا عَفَرَ اللَّهُ لَكَ (16)

آنگاه مردی از آن گروه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله به او بگو تا برای من استغفار نماید. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اکنون در دسترس توست خود به او بگو و مرد به سراغ او رفت و از او خواست تا برای او استغفار نماید. او در پاسخ گفت: آیا شنیدی آنچه که پیامبر به من فرمود و آنچه که من به او عرض کردم. مرد گفت آری. او گفت: اگر تو به این ریسمان چنگ بزنی خداوند تو را مأمردد والا تو را نمأمردد.

الف - (حاکم) از عمر بن خطاب نقل میکند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «پس از این که حضرت آدمعلیه السلام مرتکب خطیئه (ترك اولی) شد؛ در مقام توبه به پیش گاه پروردگار عرضه داشت؛ پروردگارا! به حق محمدصلی الله علیه وآله از تو خواستارم که مرا بیامرزی. خطاب رسید: ای آدم! چگونه محمدصلی الله علیه وآله را شناختی در حالی که او را نیافریده‌ام؟! عرض کرد: بارالها! پس از آن که به دست قدرت خود، مرا آفریده و از روح خود، در من دمیدی، به پایهای عرش نظر کردم و دیدم این کلمات بر آن نوشته شده است:

«لا اله الا الله. محمد رسول الله؛ از این موضوع فهمیدم که محمدصلی الله علیه وآله محبوبترین خلق در پیش گاه تو است که نام او را قرین نام مقدس خودت قرار دادی. خطاب رسید: ای آدم! راست گفתי. او محبوبترین خلق من در نزد من است و چون به حق او از من تقاضای آمرزش کردی، تو را بخشیدم، و اگر نبود محمدصلی الله علیه وآله تو را نمآفریدم.» (17)

ب - سالی منصور دوانیقی - دومین خلیفه عباسی - به حج رفت و به زیارت مرقد مطهر پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله مشرف شد. «مالك» - رئیس فرقهی «مالکیه» از مذاهب چهارگانهی اهل تسنن - در ابتدای زیارت منصور، به او گفت «ای امیر! این جا حرم رسول خداست. صدای خود را آهسته کن که خدا به منظور تأدیب مردم مفرماید: «لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی» (18) و در مدح آنان که صدای خویش را به جهت احترام به پیامبر، فرود آورند، فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ (19) و در مذمت قوم دیگری که نسبت به پیامبرصلی الله علیه وآله رعایت ادب نمکنند، فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»؛ (20)

ای منصور! بدان که حرمت رسول خداصلی الله علیه وآله در حال ممانت مانند حرمت وی در حال حیاتش است. منصور، با شنیدن این سخنان از غفلت بیرون آمد و متواضع گردید. سپس به «مالك» گفت: ای ابا عبدالله (کنیهی مالك) آیا در حال دعا و خواندن خدا، رو به قبله نمایم یا رو به رسول خداصلی الله علیه وآله آورم؟! مالك گفت: چرا از پیامبرصلی الله علیه وآله روی برگردانی در حالی که او وسیلهی تو و وسیلهی پدرت آدم به سوی خدا در روز قیامت است؟! بلکه رو به سوی او کن و به شفاعت او رو به سوی خدا کن، شاید خداوند به شفاعت او تو را بپذیرد، چه آن که خدا فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ (21)

از بیانات «مالك» استفاده میشود که توسل به پیامبرصلی الله علیه وآله مخصوص زمان حیات او نیست بلکه بعد از وفات هم باید او را به عنوان «وسيله»، نزد خدای تبارک و تعالی، واسطه قرار داد بلکه در روز قیامت کبری - که روز سختی است - پیامبرصلی الله علیه وآله وسیلهی نجات فرزندان آدمعلیه السلام خواهد بود.

ج - سمهودی (22) در بارهی توسل زائر به پیامبر مگوید (23) «بدان که استغاثه از رسول اکرمصلی الله علیه وآله و مقام و منزلت او را در پیشگاه خدا به شفاعت بردن، کار انبیا و رسولان بوده و سیرهی صلاحی گذشته در همه حال، استقرار بر همین داشته است که چه در حال حیات آن حضرت و چه بعد از وفات، چه در عالم برزخ و چه در قیامت، و حتی پیش از خلقت آن حضرت نیز توسل و استشفاع به او، سیرهی پیامبران بزرگ خدا بوده است». مردی از اعراب بادیهنشین به محضر رسول اکرمصلی الله علیه وآله شرف یاب شد و با انشای چند بیت شعر، آن حضرت را وسیلهی طلب باران از خدا قرار داد و وقتی به این بیت رسید:

و لیس لنا الا الیک فرارنا

و این فرار الخلق إلا الی الرسل

ما، جز فرار به سوی تو راهی نداریم، جز به سوی پیامبران خدا به کجا ممکن است مردم روی آورند؟!؛

پیامبرصلی الله علیه وآله از جا برخاست و در حالی که از شدت اندوه و تأثر، رداى خود را به زمین میکشید؛ بالای منبر رفت و پس از ایراد خطبهای، دعای باران نمود و به دعا ادامه داد تا هوا بارانی شد و باران فراوانی نازل گردید. (24)

این مرد عرب برای طلب باران به پیامبرصلی الله علیه وآله متوسل شد و حضرت هم خواستهی او را اجابت کرد و دعا نمود و باران نازل شد. سمهودی منویسد: بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله، مردم مدینه دچار خشک سالی سختی شدند. شکایت به عایشه - همسر پیامبرصلی الله علیه وآله - بردند و از وی چاره خواستند. او گفت: رو به سوی قبر رسول خداصلی الله علیه وآله آورده و از سقف قبر مطهر، روزانهی به سوی آسمان باز کنید، به طوری که حایلی بین قبر شریف و آسمان، باقی نماند. طبق دستور عمل کردند، در نتیجه، باران فراوانی نازل شد و گیاهان روئیده و شتران فربه شدند.

سپس سمهودی از زین الدین مراغی نقل کرده که مگوید:

باز کردن روزنه از قبر شریف پیامبرصلی الله علیه وآله به هنگام خشکسالی و قحطی، سنتی است که اهل مدینه آن را حفظ کردهاند و به آن، عمل میکنند.

در قسمت پایین قبهی منوره از جانب قبله، دریچهای مگشایند، اگر چه سقف، بین قبر مطهر و آسمان حایل باشد. سپس سمهودی مگوید: امروزه سنت اهل مدینه، باز کردن دری است که در قسمت پیش روی شریف از روضه منوره واقع شده است. (25)

د - ابن عبدالبر مالکی مگوید: مردم در زمان عمر به قحطی دچار شدند. مردی از مسلمانان نزد قبر مطهر پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و گفت:

ای پیامبر! برای امت طلب باران کن که هلاک شدند.» (26)

این مرد توسل به رسول خداصلی الله علیه وآله نمود و هیچ کس مانع او نشد و به او اعتراض نکرد که چرا پیامبر را شفیع، برای طلب باران قرار دادی.

ه - ابوبکر کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله مآمد و میگفت:

«یا محمد انی أتوسل الیک؛

ای رسول خدا! من به تو توسل میجویم».(27)

این خبر بیانگر این است که توسل به قبر پیامبرصلی الله علیه وآله، سیره‌ی ابوبکر بوده است. مردی در زمان خلافت عثمان، به خاطر حاجتی، چند مرتبه به دارالخلافة مراجعه نمود، اما عثمان به او توجهی نکرد. آن مرد حاجتمند، روزی به عثمان بن حنیف - که از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله بود - برخورد و از بی مهری عثمان، به او شکایت کرد. ابن حنیف گفت: وضو بگیر، در مسجد دو رکعت نماز بخوان و سپس بگو: «اللهم انی أسئلك و أتوجه الیک بنبینا محمدصلی الله علیه وآله نبی الرحمة، یا محمد انی أتوجه بك الی ربك أن تقضی حاجتی» و حاجت خود را ذکر کن. مرد رفت و طبق دستور او عمل کرد. سپس به در خانه‌ی عثمان بن عفان آمد. این بار، تا رسید، دربان جلو آمد و دست او را گرفت و نزد خلیفه برد و روی مسند عثمان، کنار وی نشانید و عثمان از حاجتش سوال کرد و خواسته‌ی او را بر آورده کرد و به او گفت: هر زمان، هر حاجتی داشتی نزد ما بیا و از ما بخواه. آن مرد، با حاجت روا شده به دیدار عثمان بن حنیف رفت و به او گفت: خدا به تو پاداش نیک دهد که دربارهی من نزد عثمان شفاعت نمودی. ابن حنیف گفت: به خدا قسم من نزد عثمان از تو شفاعتی نکردم. ولی رمز کار این است که من روزی در محضر پیامبرصلی الله علیه وآله بودم. مرد نابینایی وارد شد و از زوال نور چشم خویش شکایت کرد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اگر بخواهی، دعا میکنم - که چشمت بینا شود - و گرنه صبر کن (تا اجر ببری)» آن مرد گفت: ای رسول خدا! کسی ندارم که دستم بگیرد و راهم ببرد. لذا کار بر من دشوار شده است. پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: «وضو بگیر و دو رکعت نماز بجا آور و پس از آن، خدا را با این جملات بخوان! اللهم انی أسئلك و أتوجه الیک بنبینا محمد...»

ابن حنیف گفت: بخدا قسم ما هنوز در محضر پیامبرصلی الله علیه وآله مشغول سخن گفتن بودیم و از هم جدا نشده بودیم که همان مرد وارد مجلس شد، در حالی که بینا شده بود به طوری که گویا نابینا نبوده است.(28)

از روایات فوق استفاده میشود:

1 - جواز توسل به پیامبرصلی الله علیه وآله در حیات آن حضرت؛

2 - جواز توسل به رسول خداصلی الله علیه وآله پس از وفات آن حضرت؛

3 - جواز حاجت خواستن از پیامبرصلی الله علیه وآله چه در زمان حیات و چه پس از وفات، چنان که جمله‌ی «یا محمدصلی الله علیه وآله انی أتوجه بك الی ربك أن تقضی حاجتی» گواه بر مدعاست.(29)

برکات توسل به امام حسینعلیه السلام

برکات و خیرات مجالس توسل به سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسینعلیه السلام بیش از آن است که قابل شمارش باشد؛ به دلیل این که در تاریخ طولانی مجالس عزاداری آن حضرت، کرامات و برکات فوقالعاده‌ای از این محافل دیده شده که جمعآوری آن ممکن نیست.

جاذبه‌ی عشق حسینی به قدری زیاد است که به مجرد حلول ماه محرم، افشار مختلف از پیر و جوان و زن و مرد، لباس عزا بر تن کرده و به سوی مجالس عزای آن حضرت، رهسپار میگردند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «شهادت امام حسینعلیه السلام در دل مؤمنین آتشی روشن میکند که هیچ گاه سرد نمیشود».

امام خمینرضی الله عنه مفرمود: «ما هر چه داریم از گریه داریم»؛ و این، يك حقیقت غیر قابل انکار است. سیل خروشان مردم سوگوار در ایام پرشور محرم و صفر به سوی مساجد و تکایا و حسینیه‌ها میآیند و مبلغین مکتب ولایت، معارف حقه را به آنان مآموزند و مؤمنین را به وظایف دینی خود آشنا میگردانند. اکنون برای تشویق و ترغیب مبلغین گرانقدر، حدیث ذیل را نقل میکنیم تا این عزیزان، بیشتر به ارزش کار خود پی ببرند و گام هایشان در طریق ترویج مکتب ولایت و گریه‌ی بر سیدالشهداعلیه السلام استوارتر گردد. در «لهوف» سید بن طاووس، مسطور است:

«من بکی و أبکی فینا مائة فله الجنة و من بکی و أبکی خمسين فله الجنة و من بکی و أبکی ثلاثین فله الجنة و من بکی و أبکی عشرين فله الجنة، و من بکی و أبکی عشراً فله الجنة، و من بکی واحداً فله الجنة و من تبکای فله الجنة».

پی نوشت ها:

(1) لسان العرب.

(2) مفردات رابع.

(3) لسان العرب، المنجد.

(4) لسان العرب، المنجد، مجمع البحرين.

(5) سوره‌ی مانده، آیة 35.

(6) بحار الأنوار، ج 36، ص 244.

(7) مستدرک سفینه البحار، ج 10، ص 295، به نقل از تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 626.

- 8) مستدرک الوسائل، ج 12، ص 269.
- 9) بحار الأنوار، ج 23، ص 10، ح 5.
- 10) تفسیر المیزان، ج 5، ص 362.
- 11) دلائل الامامة، طبری، ص 3؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 86، ص 211.
- 12) وسائل الشیعة، ج 16، ص 288.
- 13) سورهی آل عمران، آیهی 103.
- 14) بحار الأنوار، ج 24، ص 84، ح 3.
- 15) بحار الأنوار، ج 65، ص 233.
- 16) بحار الأنوار، ج 36، ص 15.
- 17) وفاء الوفاء، ج 4، ص 1371 - 1372 و بحار الأنوار، ج 11، ص 181، ح 33.
- 18) سورهی حجرات، آیهی 2.
- 19) همان، آیهی 3.
- 20) آیهی 4.
- 21) سورهی نساء، آیهی 64؛ وفاء الوفاء، سمهودی، ج 4، ص 1376 و در کشف الارتیاب در ص 317 مدارک دیگری نیز برای این قضیه نقل کرده است.
- 22) عالم معروف شافعی و متوفای 911 هجری.
- 23) وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، سمهودی، ج 1، فصل سوم، ص 560.
- 24) کشف الارتیاب، ص 310.
- 25) وفاء الوفاء، ج 1، ص 560.
- 26) الدعوة الاسلامیة، ج 2، ص 207.
- 27) الدعوة الاسلامیة، ج 2، ص 207.
- 28) وفاء الوفاء، ج 4، ص 1373 و کشف الارتیاب، ص 311.
- 29) التوسل و الوسیلة، ابن تیمیة، ص 92 - 98.

هر حرکت و نهضت بزرگ الهی، جریانهای به راه پیوسته، از راه مانده و رو در رو دارد. آنچه تاریخ را زیبا ساخته، جاودانه ماندن رهروان اهل بیت، به ویژه سیدالشهدا علیه السلام است.

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَّبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا...؛ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»؛ (1)

«آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده؛ سخن (و عقیده) پاک، مانند درختی پاک است که ریشهایش استوار و شاخهایش در آسمان است؟ میوههایش را هر دم به اذن پروردگارش میدهد... و مثل سخن (و عقیده) ناپاک، چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده، قراری ندارد».

امام حسینعلیه السلام به عنوان نماد «کلمه طیبه»، حرکت مبارکی را آغاز کرد و پیش از نهضت و همزمان با آن، تمام نخبگان و چهره‌های اثر گذار را به بیداری و همراهی دعوت کرد؛ اما تعداد اندکی از نخبگان به امام لبیک گفتند و متأسفانه بسیاری از برجستگان جامعه اسلامی وقت، نه تنها امام را همراهی نکردند، بلکه برخی مهر سکوت بر لب زدند و تعدادی نیز ساز سازش با حکومت جور زدند. وضعیت طیف همراه و پشتیبان خلافت یزید نیز روشن بود.

در این نوشتار، پس از بررسی نقش بیداری امام، جایگاه و نوع واکنش شخصیت‌های برجسته را در برابر امام و حماسه‌های که او آفرید، به اختصار بررسی میکنیم. طبیعی است که به دلیل تاثیر گذاری هر یک از این افراد، بر روش و رفتار مردم، میتوان آنان را به عنوان نماد یک طیف و جریان فکری - اجتماعی بررسی کرد.

بیدارسازی جریانهای فکری - اجتماعی

انتصاب نامیوم معاویه در عهد خلیفه دوم بر منطقه شام، شروع چیرگی امویان بر قدرت بود که در دوران عثمان بن عفان اموی، این روند، سیر صعودی یافت. جریان دنیاگرایی که با تکیه بر مناصب مهم حکومتی، در پی احیای حاکمیت مطلق امویان بر جهان اسلام برآمد.

حکومت امویان، چیزی جز فساد فرهنگی و سیاسی را در پی نداشت؛ زیرا رفتار مسئولان و کارگزاران حکومتی، بنا به مصالح خصوصی و حتی قومی و قبیله‌ای، از ضوابط و وظایف رسمی جامعه اسلامی منحرف شد و دامنه این فساد، بدان جا رسید که پس از چیره شدن معاویه بر مسند خلافت، شکل و ماهیت حاکمیت دینی، واژگونه گردید. سعید بن مسیب چنین نقل کرده است:

«معاویه نخستین کسی است که این امر را به صورت پادشاهی بازگرداند و میگفت: منم نخستین پادشاه».(2)

امام حسینعلیه السلام در دوره امامت خود، هر چند که بر پیمان صلحی که برادرش با معاویه امضا کرده بود، وفادار ماند؛(3) اما این به معنای سکوت در برابر رفتارهای زشت معاویه نبود. وقتی معاویه در نامه‌های به امام، به دروغ از تلاش حضرت برای نقض صلح سخن راند، امام حسینعلیه السلام در پاسخ، چنین ادعایی را رد کرد و فرمود:

«گمان ندارم که برای پیکار نکردن با تو، نزد خدا، بهانه‌های داشته باشم و من برای این امت، هیچ فتنهای را بزرگتر از زمامداری تو سراغ ندارم».(4)

وقتی معاویه در سال 56، ولایتعهدی پسرش یزید را در شام مطرح کرد(5) و از نخبگان مدینه خواست تا این ولایت عهدی را بپذیرند، واکنش امام حسین علیه السلام را در پی داشت. امام در نامه‌های به معاویه هشدار داد و او را به خداترسی رهنمون کرد و چنین نگاشت:

«فرزند خود را که جوانی شرابخوار و سگباز است، جانشین خود ساختی؛ پس در امانت خود خیانت روا داشتی و زیر دستان خود را به تباهی کشاندی و سفارش پروردگارت را به جا نیاوردی. چگونه کسی را بر مسلمانان مگماری که شراب منوشد؟ با این که شرابخوار، از فاسقان و تهکاران است و در حالی که شرابخوار، بر یک درهم نیز امین نیست، چگونه بر امتی امین باشد؟ به زودی که نامه‌های استغفار و توبه پیچیده شود، نتایج شوم عمل خود را دریابی»!(6)

تنها عاملی که راه را برای تحقق اهداف معاویه و تثبیت یزید هموار نکرد، همراهی یا سکوت بسیاری از نخبگان فکری و اجتماعی بود و امام ریشه بسیاری از مصیبت‌های وارده را سکوت خواص و چهره‌های نامدار و خوشنام اسلام میدانست؛ آنان که نامور به نکویی، معروف به خیرخواهی و در دل مردم، شکوهمند بودند؛ کسانی که شرافتمند و دولتیار، از ایشان پروا داشتند. امام، نخبگان فرهنگی و اجتماعی را این گونه مورد پرسش قرار داد که:

«آیا این همه از آن رو نیست که شما به پایگاهی رسیده‌اید که مردم از شما امید دارند تا به حق خدا قیام کنید و اگر از قیام به بیشتر حقوق الهی کوتاهی ورزید، حق امامان را خوار شمرده‌اید».

امام با بیان این مهم که شما را به خاطر خدا در میان مردم ارجی است، رمز ارجمندی و برتری نخبگان را مرهون کرامت الهی دانست و سستی ایشان در برابر دفاع از دین خدا را این گونه مورد نقد قرار داد؛ نه مالی پراکندید و نه جانی را در راه جانآفرین به

خطر افکنید و نه برای خدا با گروهی در افتادید.

آن حضرت، با آسیبشناسی جدی کارکرد و واکنش نخبگان و عالمان، آنان را به تأمل واداشت و فرمود:

«به چشم مبینید که پیمانهای الهی شکسته شده، ولی نمهراسید و در حالی که عهد (و ولایت) پیامبر خدای علی علیه وآله خوار شمرده شده است و کوران و لالان و زمینگیران در همه شهرهای (جهان اسلام) وانهاده ماندهاند و بر آنها ترحمی نمیشود، شما به اندازه شأن و پایگاهی که از آن برخوردارید، کاری نمکنید و نه بدان کس که (در آن جهت) کار میکنید، مددی مرسانید و با چربزبانی و سازش پیش ستمکاران، خود را آسوده مسازید!»

امام حسینعلیه السلام با گله از بتحرکی خواص که «نه مالی پراکندند و نه جانی را در راه جانآفرین به خطر افکندند و نه برای خدا با گروهی در افتادند»، (7) چنین شکوه میکند:

«وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمُتَوَاتِرَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصَدُّرٌ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ وَ لَكُمْ مَكْنَتُمْ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ وَ أَسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ»؛ (8)

«اگر بر آزار شکبیا بودید و در راه خدا، تحمل به خرج میدادید، امور خدا با شما، به دست شما در مآمد و احکام او، از (جانب) شما صادر میشد و مرجع همگان قرار میگرفتید؛ ولی شما خود ستمکاران را در پایگاه خویش جای دادید و زمام امور (حکومت) خدایی را به دست آنان سپردید تا به شبیه، کارها کنند و به راه شهوتها روند.»

سید شهیدان به سران جریانهای فکری وقت هشدار داد که اگر او را یاری نکنند و به وی حق ندهند، قدرت ستمگران بر سرشان خواهد ماند و آن حاکمان ستمپیشه، به خاموش کردن نور پیامبر خدای علی علیه وآله خواهند پرداخت! (9)

با آغاز خلافت یزید در سال 60 هجری و ممانعت امام از بیعت، تحولات منتهی به حماسه عاشورا، کلید خورد و امام از آغاز حرکت خود در مدینه تا کربلا و همچنین در مدت اقامت 4 ماهه خود در مکه، نخبگان موجود جامعه اسلامی را با وظایف اصلیشان آشنا ساخت و طی دیدارهای مختلف با آنان و یا با ارسال نامههای متعدد، هدف حرکت خویش را مبرهن داشت و همگان را به مسئولیت خطیرشان، رهنمون کرد.

جریانشناسی عاشورا

موضوعگیری نخبگان سیاسی و شخصیتهای فرهنگی، در برابر نهضت عاشورا و پیام سالار شهیدان را در قالب جریانهای فکری - اجتماعی ذیل بررسی میکنیم:

1. جریان پیشرو

بسیاری از خاندان بنهاشم، از مدینه، با امام، همراه شدند و حضوری زیبا در حماسه کربلا داشتند. همچنین امام حسینعلیه السلام از مکه، نامه‌های برای محمد بن حنفیه و برخی از بنهاشم فرستاد و در آن، چنین مرقوم داشت:

«أَمَا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَجِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ مَعِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْقَتْحَ وَ السَّلَامَ»؛ (10)

«هرکس به من بپیوندد، به شهادت میرسد و هر کس نپیوندد، پیروزی را درک نخواهد کرد.»

درباره تعداد چهره‌های شهید هاشمی این حماسه، ارقام مختلفی نقل شده است. مشهورترین رقم، 17 نفر (11) و بیشترین آن، 27 نفر شهید است (12) که گویا از فرزندان امام علیعلیه السلام در کربلا، 11 نفر شهید شدند. (13)

در میان این جریان پیشرو، خاندان عقیل، جایگاه ممتازی داشتند و تعداد شهدای این خاندان را، 9 نفر میدانند. (14)

امام سجادعلیه السلام، در حماسه کربلا، جوانی 23 ساله بود (15) که در آن ایام، به شدت بیمار گردید (16) که پس از شهادت پدر، منصب امامت را عهده دار گردید و فعالیت اصلی وی، در تبیین قیام امام حسینعلیه السلام پس از عاشورا و در آغاز دوره امامتشان، بوده است.

حضور زنان هاشمی در این جریان، حضوری مسئولانه و به یادماندنی است؛ نقشی که در ترسیم چگونگی قیام امام حسینعلیه السلام و افشاگری ماهیت یزید و پرده برداری از زشتی عملکرد دشمنان، بسیار روشنگر و زیبا منمود. پس از حماسه عصر عاشورا و شهادت امام حسینعلیه السلام، رهبری قافله، بر عهده حضرت زینعلیها السلام بود و در واقع، او نیابت رهبری را از طرف امام حسینعلیه السلام و امام سجادعلیه السلام بر عهده گرفت. همچنین حضرت ام‌کلثومعلیها السلام، نقش مهمی در افشای چهره دشمن در کوفه و شام داشت و سخنان او در کوفه، نشان از این واقعیت دارد. (17)

2. جریان بازمانده

در این جریان نیز میتوان از چهره‌های هاشمی - چون عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر و محمد حنفیه - یاد کرد؛ شخصیت‌های مثبتی که از همراهی امام معذور بودند.

عبدالله بن جعفر از شرکت در جنگ معذور بود؛ گویا وی در آن مقطع، نابینا شده بود؛ اما فرزندان او را به کربلا فرستاد. (18)

درباره محمد بن حنفیه نیز ادعا شده که او بیمار بوده و قادر به مشارکت در این حماسه نبوده است. (19)

عبدالله بن عباس نیز گویا در ماههای پایانی سال شصت، مشکل بینایی داشت و حتی او را نابینا دانستند و چنین مشکلی، او را از همراهی با امام، معذور ساخت. (20)

این سه، در دیدارهایی متعدد، با یادکرد پیشینه منفی کوفیان، امام را از رفتن به عراق بر حذر داشتند. امام حسینعلیه السلام در برابر محمد حنفیه در مدینه، وصیت نامه خود را برای او نوشت و در آن، چنین تصریح کرد:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»؛

«تنها به انگیزه سامانبخشی در امت جدم برخاستم». (21)

امام در پاسخ به عبدالله بن جعفر نیز با رفع شبهه اختلاف انگیزی از حرکت خود که عده‌ای مطرح مساختند، چنین نوشت:

«کسی که مردم را به خدا و رسول او بخواند و عمل صالح انجام مدهد، موجب اختلاف و دشمنی نمیشود».

در نامه پسر جعفر، چون سخن از امان ستاندن بود، امام، بهترین امان را امان خداوند دانست. (22)

همچنین امام در پاسخ به عبدالله بن عباس، چنین فرمود:

«آنان دست از من بر ندارند؛ هر جا باشم، مرا بجویند تا با ناخوشایندی بیعتشان کنم و مرا بکشند. به خدا سوگند! آنان بر من ستم کنند و من در فرمان پیامبر خداصلی الله علیه وآله به همان سان که فرمود، خواهم بود؛ اَتَا لَهِ وَا تَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ». (23)

3. جریان همراه

گرچه در میان چهره‌های غیرهاشمی همراه امام، تابعین زیادی بودند که نقش خبرگی در میان مردم کوفه و بصره داشتند، (24) اما به دلیل جایگاه اصحاب رسول اللهصلی الله علیه وآله، از معروفترین ایشان به عنوان چهره‌های مطرح این جریان همراه، یاد میکنیم.

الف) انس بن حوث کاهلی

او از پیامبرصلی الله علیه وآله چنین نقل کرده است:

«اِنَّ ابْنِي هَذَا يُقَاتِلُ بِأَرْضِ مِنَ أَرْضِ الْعِرَاقِ أَلَا فَمَنْ شَهِدَهُ فَلْيَنْصُرْهُ»؛

«همانا پسر (حسین)، در منطقی‌های از مناطق عراق، کشته میشود؛ هرکس او را دید، یارباش کند». (25)

انس در کوفه اقامت داشت و چون از ورود امام به سرزمین عراق آگاهی یافت، خود را شبانه به کربلا رساند و در کنار امام جای گرفت و در روز عاشورا با کوفیان جنگید تا آن که به شهادت رسید. (26)

ب) حبیب بن مظاهر اسدی

او از شخصیت‌های بزرگ کوفه بود که برای دعوت از امام حسینعلیه السلام به وی نامه نوشت. (27) هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، حبیب به همراه مسلم بن عوسجه، برای امام از مردم کوفه بیعت ستاند و چون ابن زیاد وارد شهر کوفه شد و مردم را از اطراف سفیر امام پراکند، آن دو متواری شده، سپس مخفیانه خود را به امام حسینعلیه السلام رسانند. در روز عاشورا، حبیب، فرمانده میسر (جناح چپ) سپاه بود. شهادت حبیب، امام حسینعلیه السلام را بسیار متأسف ساخت. او به هنگام شهادت، 75 سال داشت. (28)

ج) عبدالرحمن بن عبد رب انصاری خزرجی

به گفته برخی مورخان، امام علیعلیه السلام به عبدالرحمن، قرآن را تعلیم داد و او را تربیت کرد. (29) او به هنگام حرکت امام حسینعلیه السلام از مکه به عراق، با امام همراه شد و در روز عاشورا، در حمله نخست، جنگید و سپس کشته شد. (30)

د) عبدالله بن یقطر حمیری

گویا او برادر رضاعی (شیری) امام حسینعلیه السلام است. (31) هنگامی که مسلم از مردم کوفه بیعت ستاند، نامهای برای امام فرستاد و آن حضرت را به عزیمت به سوی کوفه ترغیب کرد. امام نیز در مکه، پاسخی برای نامه مسلم نوشت و آن را به عبدالله بن یقطر سپرد. پیک نامه امام، در قادسیه دستگیر شد و به نزد عبدالله بن زیاد فرستاده شد. او در بازجویی مقاومت کرد و چیزی نگفت. ابن زیاد از او درخواست کرد تا بالای قصر رود و امام را دشنام دهد. عبدالله از این فرصت بهره جست و بانگ زد:

«ای مردم! من فرستاده حسینعلیه السلام به سوی شما هستم؛ او را یاری کنید و با او بر ضد پسر مرجانه و پسر سمیه حرامزاده همداستان شوید».

در آن حال، ابن زیاد دستور داد آن یار پیامبر را از بالای قصر به زیر انداختند و با کارد، او را ذبح کردند. (32)

ه) مسلم بن عوسجه اسدی

او از شخصیت‌های با نفوذ کوفه بود که برای امام حسینعلیه السلام نامه نوشت و تا پای جان نیز بر آن دعوت ایستاد. او به همراه حبیب، برای امام، از کوفیان بیعت ستاند و خود را در خدمت مسلم بن عقیل قرار داد و سفیر امام نیز در برنامه اقامت کوتاه خود، او را در رأس گروهی از طایفه مذحج و اسد گذارد. پس از کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی، مسلم بن عوسجه، مدتی متواری بود و آنگاه به همراه خانواده خویش، از کوفه گریخت و خود را به کربلا رساند. (33) وقتی امام در شب عاشورا، بیعت را از یاران خود برداشت، مسلم بن عوسجه، پس از برادران امام و اهل بیت، لب به سخن گشود و گفت:

«به خدا سوگند! اگر هفتاد بار کشته شوم، سوزانده شوم و خاکسترم بریاد رود، هرگز تو را رها نخواهم کرد؛ تا چه رسد به این که اکنون يك بار کشته شدن است؛ سپس کرامت ابدی است». (34)

ابی مخنف نیز این فراز از سخن پسر عوسجه را نقل کرده است که فرمود:

«سوگند به خدا! اگر نیزهام در سینه شان بشکند و با شمشیرم آن قدر آنها را بزنم که دسته شمشیر از دستم رها شود، از شما جدا نخواهم شد.» (35)

مسلم، پیش از حبيب، به میدان رفت و در آن لحظه آخر، به دوست خود حبيب که بالین اش آمده بود، سفارش کرد که امام را تنها نگذارد. او نخستین کسی بود که در حمله نخست، به شهادت رسید. (36)

و) هانی بن عروه مرادی

او بزرگ قبیله مراد بود و چهار هزار مسلح و هشت هزار پیاده تحت امرش بودند. (37) مسلم بن عقیل در هنگامه بوفایی کوفیان، در خانه هانی، پناه گرفت و پس از خیر چینی يك جاسوس، قضیه پناه دادن به مسلم آشکار و هانی، دستگیر شد و توسط ابن زیاد شکنجه شد تا مسلم را تسلیم کند؛ اما هانی تن به این خواری نداد و در پاسخ چنین گفت:

«والله! هزار عیب و عار باشد؛ من هرگز بدین رسوایی تن درندهم و میهمان و رسول پسر رسول خداصلی الله علیه وآله را پیش خصم نیارم؛ تا زنده باشم و یاران و اخوان داشته باشم. به خدا! اگر حتی تنها باشم و هیچ یار و معین و دوست و مددکاری نداشته باشم، هرگز بدین عیب و نقص، راضی نشوم.» (38)

مردم مدحج، چون نگران وضع هانی بودند، قصر ابن زیاد را محاصره کردند. شریح قاضی، مردم را بفریفت و پراکنده ساخت. هانی تا دستگیری مسلم، محبوس ماند و آن دو همزمان در روز هشتم ذیحجه سال شصتم قمری به قتل رسیدند. (39) هانی در هنگام شهادت، بیش از نود سال از عمرش میگذشت. (40) امام حسینعلیه السلام چون از شهادت مسلم و هانی خبر یافت، «سخت بگریست؛ گریستنی شدید» (41) و چند بار این جمله را تکرار فرمود:

«انا لله و انا الیه راجعون؛ رحمت خدا بر آن دو باد.» (42)

4. جریان دلسوز

این گروه، خیرخواهانه به امام پیشنهاد تجدیدنظر در تصمیم خود را ارائه کردند. امام نیز به فراخور سخنان و نصایح آنها، به آنان پاسخ داد. از عمر بن عبدالرحمن مخزومی، به عنوان چهره شاخص این جریان میتوان نام برد. او در مکه و در آستانه حرکت امام حسینعلیه السلام به عراق، نزد امام آمد و گفت: پسر عمو! من برای حاجتی نزد شما آمدهام که میخواهم خیرخواهانه آن را بگویم؛ اگر مرا خیرخواه خویش مددانی، منگویم وگرنه دم فرو میبندم. امام فرمود: بگو از نظر من، تو نه کزاندیشی و نه این کار، زشت است. (43) او گفت: شنیدهام که میخواهی به عراق بروی؛ من از این رفتن، بر تو بیمناکم. تو به شهری مروی که کارگزارانش در آن حاضرند و بیتالمال را در اختیار دارند؛ مردم نیز بنده درهم و دینارند. من بیم آن دارم که همانهایی که به تو وعده یاری دادهاند و کسانی که از دشمنان نزد آنها محبوبتری، با تو به جنگ درآیند! امام فرمود:

«ای پسر عمو! خدا به تو پاداش خیر دهد! به خدا سوگند! مدانم که تو برای خیر خواهی گام برداشتهای و خردمندانه سخن منگوئی. هر چه مقدر باشد، همان میشود؛ خواه به نظرت رفتار بکنم یا رفتار نکنم و تو نزد من، ستودهترین مشاور و خیرخواهترین خیرخواهانی.» (44)

5. جریان ناصح عافیتطلب

وجه مشترك این جریان عافیت طلب، تظاهر به نصیحتگری و داعیه دلسوزی بود؛ بدون آن که در هدف و آرمان حرکت امام، درنگ نمایند و آن را بزرگ دارند. افراد زیر را میتوان از چهره‌های این جریان برشمرد:

الف) عبدالله بن مطیع عدوی

او عافیتطلبی بود که حفظ منزلت قریش و عرب، برایش از حفظ اسلام مهمتر بود. او دو دیدار با امام حسینعلیه السلام داشت؛ نخست در راه مدینه - مکه و دوم، هنگامی که امام از حجاز به سوی عراق حرکت کرد. در دیدار نخست، همان طور که امام میان مدینه - مکه در حرکت بود، او از امام استقبال کرد و گفت: ای اباعبدالله! جان من فدای تو باد. کجا مروی و چه عزیمت داری؟ امام فرمود: عزیمت مکه دارم؛ چون آن جا رسم، در کار خود اندیشه کنم؛ آن چه صلاح و صواب نماید، پیش گیرم. عبدالله گفت: چون به مکه رسی، همان جا مقیم شو و ساکن باش و به سخن اهل کوفه اعتبار ندار. تو امروز، سرور و سید و بهتر و مهتر عربی! در حرم خدا، ساکن باش که اگر نعوذ بالله تو را واقعه‌های افتد، جمله اهل بیت تو هلاک شوند. او سپس برای آن حضرت، دعای خیر کرد. (45) این عساکر، این دیدار را به صورت ذیل پایان میبرد:

«ابن مطیع، چون سرگرم کردن چاهش بود، به امام گفت: این چاه را آماده کردهام و امروز برای نخستین بار، به دلو ما آب آمده است؛ چه مشد که شما به درگاه خداوند دعا منکرید و برایش برکت میخواستید. امام فرمود: قدری از آبش بیاور! عبدالله، دلو آب آورد و امام از آن نوشید؛ سپس آن را چشید و در چاه ریخت و پس از آن، آب چاه، گوارا و فراوان گشت.» (46)

آن چه مایه تأسف است، آن که او بر ملیت عرب اشاره کرد و بر سرور عرب بودن امام، تکیه کرد و عافیتطلبی او بدان حد بود که حرکتی برای همراهی با امام صورت نداد و ادعای دوستی امام نیز صرفاً يك ادعا بود؛ زیرا پس از شهادت امام، به ابن زبیر پیوست و والی کوفه گردید و به جست و جوی شیعیان پرداخت و آنان را مترسانید. در روایاتی با قیام مختار نیز با شیعیان جنگید و از قاتلان امام حسینعلیه السلام، مانند شمر ذالجوشن، شبت بن ربیع و دیگران، علیه آنان، کمک گرفت. (47)

او به هنگام اقامت امام در مکه، نامهای به حضرت نوشت و او را از عزیمت به عراق بازداشت و امام نیز در پاسخ فرمود:
«از خداوند، در این کار، طلب خیر میکنم».(48)

مسور، خواهرزاده عبدالرحمن بن عوف بود و از نزدیکان و ملازمان عمر و عثمان به شمار میآمد و امام را یاری نکرد؛ اما با عبدالله بن زبیر، همراه شد و با فرمانروایی یزید، مخالفت کرد و هنگام محاصره مکه، سنگ منجیقی به او اصابت کرد و او مرد.(49)

(ج) اوزاعی

گویا او ابویوب مغیث است که به اوزاعی شهرت داشته است و از اوزاع شام میباشد.(50) اوزاعی را نه ناهی میتوان شمرد و نه ناصح؛ چون با عزم بازداشتن امام حسینعلیه السلام و در آستانه حرکت ایشان به عراق، نزد حضرت آمد. امام به او فرمود:
«آمدهای تا مرا از حرکت باز داری؛ در حالی که خدای عزوجل، جز این راه را نخواست است؟ روز دوشنبه، حرکت من خواهد بود».(51)

6. جریان سازشکار

این جریان، در برابر نهضت سیدالشهدا علیه السلام، واکنش نشان دادند و پیشنهاد صلح با یزید را طرح کردند و خود نیز با این خلیفه، بیعت نمودند. دو چهره مرد و زن این جریان، عبارتند از:

(الف) عبدالله بن عمر خطاب

او بعد از عثمان، از بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام سرپیچی کرد؛(52) اما خلافت معاویه را به رسمیت شناخت و با وی بیعت کرد.(53) با روی کار آمدن یزید، او برای ترغیب امام حسینعلیه السلام به بیعت با یزید، سه دیدار با حضرت داشت(54) و از امام، درخواست کرد که مانند همه مردم، ره صلح پیش گیرد.(55) او در مکه، نزد امام رفت و گفت: از دشمنی دیرین این خاندان با خود، آگاهی داری؛ مردم به او (یزید) روی آوردهاند و درهم و دینار در دست اوست؛ در صورت مخالفت با او کشته مشوی و گروهی از مسلمانان نیز قربانی میگردند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: حسینعلیه السلام کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند، به خواری و ذلت ابدی، مبتلا خواهند شد. پیشنهاد من این است که مانند همه مردم، ره صلح پیش گیری.(56)

امام در پاسخ پیشنهاد عبدالله بن عمر چنین فرمود:

«ابوعبدالرحمان! آیا من با یزید بیعت کنم و به صلح با او تن دهم؟ آیا نمودانی پستی دنیا، به اندازه‌های است که سر یحیی، پسر زکریا به زناکاری از زناکاران بناسرائیل هدیه داده میشود؟ مگر نمودانی که بناسرائیل، بین طلوع فجر تا طلوع سپیده خورشید، هفتاد پیامبر را به قتل رسانده، سپس در حل کار خویش منبشستند و به خرید و فروش میپرداختند؛ گویا که هیچ جنایتی را مرتکب نشده‌اند؟ پروردگار تعجیل نفرمود و مدتی به آنان مهلت داد و سپس دست انتقام الهی، با شدیدترین وجه، گریبان آنان را گرفت و به سزای اعمالشان رساند. ابا عبدالرحمن! از خدا بترس و از یارنام دست بر ندار».(57)

ابن عمر، دعوت حجت خدا را رد کرد و راهی مدینه شد و پس از شهادت امام حسینعلیه السلام، نامهای به یزید نوشت و ضمن پذیرش خلافتش، با وی بیعت کرد.(58) او به وسیله ولید - حاکم مدینه - با یزید بیعت نمود.(59) در جریان شورش مردم مدینه، او ضمن نکوهش پیمان شکنی مردم، خطاب به خاندان خویش گفت: اگر بدانم هر يك از شما دست از بیعت با یزید برداشته، از مخالفان او حمایت کرده‌اید، رابطه من با او قطع خواهد شد.(60)

در زمان خلافت عبدالملک مروان و پس از ورود حجاج بن یوسف به مدینه، عبدالله بن عمر، شبانه، نزد حجاج رفت تا به وسیله او، با عبدالملک بیعت نماید. او در توجیه شتاب خود، این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را یادآور شد که «هر کس بمیرد و پیشوایی نداشته باشد، به مرگ مردان جاهلی مرده است» و بعد گفت: منترسم شب را بدون امام، به صبح برسانم.

گویند که حجاج برای تحقیر ابن عمر، پای خود را از فراش بیرون کرد و گفت: برای بیعت دست خود را بر روی پایم بگذار! (61) ابن عمر، در نماز، به حجاج اقتدا کرد و حتی از اقتدا به نجده بن عامر که از خوارج بود، ابا نداشت و در نماز، به او نیز اقتدا کرد(62) که این امر، نشانگر اوج ذلت اوست. عبدالله بن عمر، در اواخر حیات خود، بینایاش را از دست داد و در سن 87 سالگی، در مکه، از دنیا رفت.(63)

(ب) عمره، دختر عبدالرحمن بن سعد انصاری

این زن، نامهای به امام نوشت و ضمن بزرگ شمردن کار امام، به وی توصیه کرد که فرمان خلیفه را اطاعت کند و همراه جماعت باشد. عمره به امام خبر داد که با پای خود به قتلگاهش مرود. او به امام چنین نوشت: گواهی میدهم که عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که فرمود: حسین، در زمین بابل کشته میشود. امام حسینعلیه السلام، پس از خواندن نامه او، فرمود: بنابراین، ناگزیر باید به قتلگاه خویش بروم و رفت.(64)

مورخان اهل سنت، این زن را عالمه، فقیهه و دستپرورده عایشه میدانند و میگویند که دانش فراوان داشت. در دیوانهای اسلامی، از او سخنان فراوانی نقل شده است.(65)

- (1) ابراهیم، آیه 24 - 26.
- (2) سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 200.
- (3) بلاذری، انساب الاشراف، ج 3، ص 151.
- (4) تاریخ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين عليه السلام، ص 197.
- (5) تاریخ الخلفاء، ص 232.
- (6) نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الاسلام، ج 2، ص 133.
- (7) فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا الَّذِي خَلَقَهَا وَ لَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللّٰهِ؛ تحف العقول، ص 238.
- (8) همان، ص 238.
- (9) همان، ص 329.
- (10) بحار الانوار، ج 44، ص 33.
- (11) عماد الدين طبري، بشارة المصطفى، ص 426.
- (12) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 112.
- (13) عبدالواحد المطهر، بطل العلقمی، ص 125.
- (14) باقر شريف القرشي، حياة الامام الحسين بن علي، ج 7، ص 249.
- (15) اين ادريس، سران، ج 1، ص 654؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبين، ص 86.
- (16) ارشاد، ج 2، ص 93؛ ابن عنيه، عمدة الطالب، ص 182؛ اللهوف، ص 146.
- (17) بحار الانوار، ج 45، ص 112.
- (18) عبدالله مامقانی، تنقيح المقال، ج 2، ص 173؛ نقدي، زينب الكبرى، ص 87.
- (19) علامه حلي، المسائل المهنائيه، ص 38.
- (20) تنقيح المقال، ج 2، ص 191؛ نجم الدين طيبي، الامام الحسين 7 في مكة المكرمة، ص 244 و 245.
- (21) بحار الانوار، ج 44، ص 329؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 89.
- (22) وقعة الطف، ص 155.
- (23) محمد مهدي حائري، معالی السیطين، ج 1، ص 246.
- (24) مثل شخصيتهای چون بربر بن خضير همدانی، زاهر بن عمرو کندي، سعيد بن عبدالله حنفي، عابس بن ابی شبيب شاکري، عبدالرحمن بن عبدالله الاحري، ابوتامه صائدي، عمرو بن خالد اسدي صيداوي، مجمع بن عبدالله عائدي، يزيد بن ثبيط عيدي بصري و شاعر توانای عرب، يزيد بن مغفل جعفي که همه در ركب امام حسين عليه السلام به شهادت رسيدند.
- (25) عسقلانی، اصابه، ج 1، ص 68.
- (26) ابن اثير، اسد الغابه، ج 1، ص 123؛ بحار الانوار، ج 45، ص 25.
- (27) الارشاد، ج 2، ص 37؛ ابن اثير، تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 261.
- (28) تاريخ الامم و الملوك، ج 3، ص 319؛ دينوري، اخبار الطوال، ص 256.
- (29) حسامالدين المحلی، الحدائق الوردیه، ص 122.
- (30) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 113؛ سماوي، ابصار العين، ص 157 و 158.
- (31) ابصار العين، ص 93. سماوي به اين نکته تأكيد ميکند که مادر عبدالله به امام حسين عليه السلام شير نداده بود؛ بلکه از آن حضرت در دوران کودکی، نگهداری ميکرد؛ رنك: مجلسي، مرآة العقول، ج 5، ص 365.
- (32) الارشاد، ج 2، ص 75؛ ابصار العين، ص 93 و 94.
- (33) محمد مهدي شمسالدين، انصار الحسين، ص 93.
- (34) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 99.
- (35) وقعة الطف، ص 198.
- (36) بحار الانوار، ج 45، ص 20 و 96.
- (37) مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص 59.
- (38) ابن اعثم، الفتوح، ص 854 و 855.
- (39) ابصار العين، ص 141 و 142.
- (40) همان، ص 139 به نقل از طبقات ابنسعد.
- (41) الفتوح، ص 865.
- (42) ابصار العين، ص 142.
- (43) الكامل، ج 2، ص 545.
- (44) تاريخ طبري، ج 3، ص 294.
- (45) الفتوح، ص 836.

- 46 تاريخ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين، ص 222.
- 47 الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 216.
- 48 تهذيب تاريخ دمشق، ج 7، ص 140.
- 49 سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 393.
- 50 سمعانى، الانساب، ج 1، ص 227؛ مژى، تهذيب الكمال، ج 18، ص 294.
- 51 طبرى، دلائل الامامه، ص 184.
- 52 مروج الذهب، ج 3، ص 15.
- 53 تاريخ الامم و الملوك، ج 5، ص 58.
- 54 ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين عليه السلام، ص 200.
- 55 خوارزمى، مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 190 و 191؛ صادق نجمى، سخنان حسين بن علي عليه السلام، ص 42.
- 56 همان.
- 57 اللهوف، ص 32.
- 58 فتح البارى، ج 13 ص 59.
- 59 مروج الذهب، ج 2، ص 316.
- 60 صحيح البخارى، ص 1418 و 1419، ج 7111.
- 61 ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 242؛ شيخ محمد تقى شوشترى، قاموس الرجال، ج 6، ص 541.
- 62 ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج 4، ص 149؛ ابن حزم، المحلى، ج 4، ص 213.
- 63 الاصابه، ج 2، ص 338؛ الطبقات الكبرى، ج 4، ص 105 - 138.
- 64 تاريخ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين، ص 202.
- 65 ذهبى، سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 509.

در نوشتار قبل، به شش جریان فکری و اجتماعی در واقعه عاشورا اشاره شد؛ در ادامه، جریانهای دیگر را بازشناسی میکنیم.

7. جریان خاموش

در این جریان، چهره‌های سرشناس و معتبری به چشم منخورند که در دیدارهای خود با امام، گفت و شنودهایی نیز انجام دادند؛ اما متأسفانه بر خلاف انتظار، تاریخ از خاموشی و عدم همراهی آنان خبر داده است؛ به این چهره‌ها بنگرید:

الف) همام بن غالب تمیمی، معروف به فرزذق

او از شاعران معروف عرب است که مدح او درباره امام سجادعلیه السلام، معروف است. او در سال 60 هجری برای مناسک حج وارد مکه شد و در بستان بنعمر، امام حسینعلیه السلام را دید. حضرت از وی، وضعیت مردم عراق را جویا شد و او در پاسخ گفت: قلبهای مردم با توست و شمشیرهایشان با بنامیه؛ قضا از آسمان فرود می‌آید و خداوند، هر چه بخواهد، انجام دهد. امام فرمود: همین گونه است؛ لله الامر و کل یوم هو فی شأن. (1) آنگاه فرزذق چند سؤال درباره نذر و مناسک حج پرسید و با امام وداع کرد. (2) اربلی، دیدار فرزذق با امام و سخنان طرح شده در این دیدار را از زبان فرزذق، چنین نقل کرده است: «وقتی از کوفه مأمدم، امام حسینعلیه السلام را ملاقت کردم. امام فرمود: از آن جا چه خبر؟ گفتم: راستش را بگویم؟ فرمود: آری. گفتم: دل‌های ایشان با توست و شمشیرهای ایشان، با بنامیه و نصر و پیروزی هم از آن خداست. امام فرمود:

«مَا أَرَاكَ إِلَّا صَدَقْتَ. النَّاسُ عَبِيدُ الْمَالِ وَالِدِينِ لِعَقِّ عَالَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَجَّصُوا بَلْبَاءَ قَلِّ الدِّيَاثُونَ»؛ (3) «راست گفתי! مردم مالپرستند و دین، فقط بر سر زبان ایشان است؛ آن را تا آن جا که دستمایه تأمین زندگی ایشان است، بچرخانند و چون به آزمونی گرفتار آیند، دینداران راستین، اندکند».

این پرسش، برای هر منصفی هست که چرا فرزذق، امام را ترك کرد و خود را از متن، به حاشیه کشاند. (4)

ب) بشر بن غالب اسدی

او از شخصیت‌های معروف حدیثی است و چون کوفه را ترك کرد، در ذات عرق، امام حسینعلیه السلام را دیدار کرد. امام از او از اهل عراق پرسید و او در پاسخ گفت: دل‌های ایشان با توست و شمشیرهای ایشان، با بنامیه. امام نیز سخن او را تصدیق کرد. (5) بشر بن غالب، پس از این دیدار، امام را ترك کرد. سکوت و عدم همراهی او، پرسشی است که بجواب مانده است.

ج) یزید بن مسعود نهشلی

او از بزرگان بصره بود و نامه دعوت امام حسینعلیه السلام را از سلیمان بن رزین دریافت کرد. (6) یزید بن مسعود، پس از صحبت با قبایل بنتمیم، بنحنظله و بنسعد و اطلاع آنان از موضوع دعوت امام، نامه‌های برای حضرت نوشت و در نامه خود، وفاداری قبایل فوق را اعلام داشت و از امام برای حضور در بصره دعوت کرد. او نامه خود را به حجاج بن بدر تمیمی - که آماده پیوستن به امام بود - سپرد تا به حضرت برساند. حجاج نیز در کربلا به حضور حضرت رسید و نامه را تقدیم داشت. وقتی امام نامه پسر مسعود را خواند، گویا از نیامدن او تعجب کرد و فرمود:

«ما لك! أمنتك الله من الخوف و اعزك و ارواك يوم العطش الاكبر»؛ (7)

«چه شده بر تو! خدا تو را از ترس در امان دارد و عزیزت کند و در روز عطش اکبر، سیرابت فرماید».

8. جریان فرصت طلب

عبدالله بن زبیر، تبلور این جریان است؛ چهره‌های که امیرمؤمنانعلیه السلام در یکی از اخبار غیبی، او را حیل‌گر و مکاری نامید که در پی کاری بفرجام مرود و از ریسمان دین، برای صید دنیا استفاده میکند. (8)

ابن زبیر، فردی بود که نسبت به بنهائش، بغض مورزید (9) و به دلیل ادعای خلافت، با یزید بیعت نکرد. او به هنگام حضور امام حسینعلیه السلام در مکه، ظاهری ناصحانه به خود گرفت و از امام درخواست کرد که در مکه بماند و به عراق نرود؛ (10) گرچه سخنان متناقض دیگری نیز از او شنیده شد. به گفته مورخان، پسر زبیر، از حضور امام حسینعلیه السلام در مکه، دلخوش نبود و طمع داشت که با او بیعت کنند. او «هر روز به خدمت امام مأمدم و مدانست که با حضور آن حضرت، هیچ کس رغبت به بیعت با او نکند». (11)

در یکی از دیدارها، ابن زبیر به امام گفت: اگر من پیروانی چون پیروان شما (در کوفه) داشتم، از آن شهر، چشم نمپوشیدم! سپس از بیم آن که مبدا متهم شود، گفت: اما اگر شما در حجاز بمانی و در همین جا این کار را اداره کنی، ان شاء الله با تو مخالفتی نخواهد شد! آنگاه برخاست و از نزد امام رفت. بعد از رفتن او، امام فرمود:

«نزد این مرد، در دنیا، چیزی محبوبتر از خروج من از حجاز نیست. او فهمیده است که با وجود من، کاری از وی بر نمآید و مردم او را با من برابر نمیدانند؛ از این رو، دوست دارد که من از شهر خارج شوم تا صحنه برای وی خالی شود.» (12)

هنگامی که امام حسینعلیه السلام، عزم حرکت از مکه کرد، ابن عباس به پسر زبیر گفت: آن چه دوست داشتی، اتفاق افتاد و برای او چنین خواند:

يا لك من قُنْبِرَةَ بِمَعْتَرٍ
خلالكِ الجَوُّ فيضى و اصفرى
ونقري ما شئت ان تُتَقَرى

«ای پرنده! محیط برای آماده شد؛ فضا برای فراهم شد؛ تخم بگذار و بخوان؛ هر چه میخواهی، دانه برچین.» (13)

9. جریان بداندیش

امام حسینعلیه السلام به هنگام اقامت در مکه و پیش از حرکت به سوی عراق، به رؤسای پنجگانه بصره و برخی از بزرگان شهر، نامه‌های نوشت و ایشان را به بیعت خویش خواند و فرمود:

«شما را به عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر میخوانم؛ زیرا سنت پیامبر، از بین رفته و بدعت در دین ایجاد شده است. اگر به سخن من گوش فرا دهید و دستور مرا اجرا کنید، شما را به راه رشد و سعادت، هدایت خواهم کرد.» (14)

سلیمان بن رزین، به عنوان پیک و نماینده امام، نامه‌ها را به رؤسای پنج گانه بصره (احنف بن قیس، مالک بن مسمع، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو و قیس بن هیثم) و برخی از بزرگان شهر، همچون عمرو بن عبیدالله بن معمر و یزید بن مسعود رساند. واکنش این چهره‌ها، تأملبرانگیز بود. یزید بن مسعود، اعلام پشتیبانی کرد؛ ولی خبری از وی نشد. منذر بن جارود هم نامه را لو داد. سایر اشراف بصره نیز بداندیشانه، مهر سکوت بر لب زده، نامه دعوت امام را بیپاسخ گذاردند و تماشاگر کشتن حجت خدا شدند. آنان، سفیر امام را به دستور ابن زیاد، گردن زده، بر دار کردند.

برای شناخت شخصیت‌های مطرح این جریان و نوع واکنش آنان به دعوت امام، به اختصار از آنان یاد میکنیم:

الف) احنف بن قیس تمیمی

او از اشراف تمیمی بصره بود. شیوه برخورد احنف با امیرمؤمنانعلیه السلام شفاف نبود؛ گرچه در صفین، در سپاه امام بود، اما این سخن از وی ثبت شده است که «عرب به هلاکت رسید.» (15) وی پس از خوانده شدن نامه معاویه برای مردم بصره و تشویق آنها برای جنگ با امیرمؤمنانعلیه السلام، به صفتی جبهه حق و باطل توجهی نکرد و با بیان ضربالمثلی، چنین گفت: «کاری به کارشان ندارم.»

معاویه چون نظر بزرگان قبایل عرب را درباره ولایتعهدی یزید جویا شد، احنف بن قیس نیز به عنوان بزرگ بصره، در پاسخ چنین گفت:

«تو به احوال یزید و مداخل و مخارج او، از ما عالمتری و او را بهتر از ما میشناسی؛ اگر مدانی که تیمار خلافت، چنانچه متضمن رضای خدای تعالی و فراغت امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله باشد، در کار او، با هیچ کس مشورت مکن و خلافت، بدو ده و اگر دانی که بدین کار، چنانکه باید، قیام نتواند نمود، دنیا را بدو مده و خود را در عذاب آن جهان مینداز و بر ما، بیش از گفتن سمعاً و طاعة نباشد.»

معاویه از این سخن احنف، بسیار خرسند شد. (16) احنف، یکی از مخاطبان نامه امام حسینعلیه السلام بود؛ اما آن را پنهان کرد و سپس در مرقومهای کوتاه، امام را به صبر توصیه کرد. او مردم را از جنگ برحذر داشت و به اطرافیان خود چنین گفت: ما خاندان ابوالحسن، (امیرمؤمنانعلیه السلام) را بارها آزمودهایم؛ در آنان، نه حکومت بر ولایتی و نه مالی برای اندوختن است و در جنگ نیز اهل کید و تزویر نیستند. (17) احنف بن قیس، دوست عبدالله بن زبیر بود و در قتل مختار، به او کمک کرد. او در سال 67 ق. در کوفه مرد. (18)

ب) مسعود بن عمرو زدی

او پیشوای قبیله «زد» بود و در جنگ جمل، با عایشه، طلحه و زبیر، همراه شد. (19) وی به عنوان یکی از اشراف پنجگانه بصره، درخواست بیعت امام حسینعلیه السلام را بجواب گذارد. (20) او دوست و یار صمیمی عبیدالله بن زیاد بود و هنگام قیام مردم علیه ابن زیاد، وی را پناه داد. ابن زیاد، نود روز پس از مرگ یزید، به سوی شام رفت و مسعود بن عمرو، صد تن از ازدیان را به فرماندهی قره بن قیس، با وی همراه ساخت تا او را به شام بردند. ابن زیاد، هنگام ترک بصره، مسعود را جانشین خود قرار داد. (21)

ج) مالک بن مسمع بکری

او بزرگ قبیله بنی بکر بن وائل بود و به بنامیه گرایش داشت و در جنگ جمل، به مروان بن حکم پناه داد. هنگامی که امام حسینعلیه السلام با ارسال نامه، از اشراف بصره دعوت به بیعت کرد، مالک بن مسمع نیز یکی از سران پنجگانه بصره بود که نامه امام را دریافت کرد؛ اما به این دعوت، پاسخ نداد. او که تمایلات اموی داشت، پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسینعلیه السلام به مردم فرمان داد تا بیعت با یزید بن معاویه را تجدید کنند! (22)

او مدتی کارگزار عثمان در خراسان بود. (23) هنگام کمک خواستن عثمان از اهل بصره، قیس برخاست و مردم را به یاری او تشویق کرد. مردم به یاری عثمان شتافتند؛ ولی با دریافت خبر قتل او بازگشتند. هنگامی که معاویه در سال 45 ق. زیاد بن سمیه را بر بصره گماشت، قیس بن هیثم، والی مرو درود، فاریاب و طالقان شد و مدتی را در آن سامان، فرمانروایی کرد و بعد به بصره آمد. او به عنوان یکی از سران بصره، نامه دعوت امام حسینعلیه السلام را بجواب گذاشت. قیس در سال 66 ق. فرمانده جنگجویان عبدالله بن زبیر، علیه سپاه مختار بود و در سال 67 ق. در جنگ با مختار، با مصعب بن زبیر همراه شد و فرماندهی ساکنان عالیه را برعهده داشت. گویا او به همراه یاران مصعب، در مضاف با عبدالملک بن مروان، کشته شد. (24)

او یکی از سران و اشراف بصره بود که نامه دعوت امام حسینعلیه السلام را دریافت کرد و آن را بجواب گذاشت. عمرو در دوران عبدالله بن زبیر، از کارگزاران او گردید و در سپاه مصعب بن زبیر به مضاف مختار ثقفی رفت؛ سپس از او روگردان شد و به عبدالملک مروان پیوست و در سال 83 ق. در دمشق، به مرض طاعون مرد. (25)

10. جریان خائن

خیانت، با مردانگی در تضاد است. متأسفانه در میان شخصیت‌های نامی عراق، چهره‌های خائن نیز به چشم می‌خورند که از میان آنان، متوان به موارد زیر اشاره نمود:

او مدتی کارگزار امیرمؤمنانعلیه السلام بود؛ اما به دلیل آشکار شدن خیانت او به اموال عمومی و اختصاص مقدار کلانی از بیت‌المال به خود، از حکومت برکنار شد و مدتی زندانی گردید. امیرمؤمنانعلیه السلام در نامه‌ای، وی را چنین خطاب کرد: «به من خبر رسیده است که خیانت کرده‌ای و فرمانبرداری از هوای نفس را رها نم‌کنی و برای آخرت خویش، توشه‌های باقی نم‌گذاری؛ دنیای خویش را با ویرانی آخرت، آباد می‌سازی؛ از دینت مبری و به خویشاوندانت می‌پیوندی. اگر آنچه از تو به من رسیده، راست باشد، شتر در خانه و بند کفش تو، از خودت بهتر است و کسی چون تو، شایسته این نیست که به وسیله او، رخنه‌های بسته شود یا کاری انجام پذیرد یا رتبتش بالا رود یا در امانت، شریکش کنند و یا برای جلوگیری از خیانت و نادرستی، بر خزانه، بگمارندش. نامه‌ام که به دستت رسید، نزد من بیا». (26)

منذر از اشراف بصره به شمار می‌آمد و بارها از سوی دامادش، عبیدالله بن زیاد، فرمانروایی بعضی از مناطق را عهده‌دار شد. او یکی از کسانی بود که نامه دعوت امام حسینعلیه السلام را دریافت کرد، اما بر خلاف روش سایر اشراف بصره، که نامه دعوت امام را پنهان کردند، منذر که سخت از ابن زیاد متنرسید، نامه خویش را به ابن زیاد داد و با این خیانت، سبب افشا شدن نامه امام و کشته شدن سفیر امام شد. ابن جارود در سال 61 ق. درگذشت. (27)

عمر، او را قاضی شهر کوفه قرار داد و شصت سال، این منصب را عهده‌دار بود. امیرمؤمنانعلیه السلام تصمیم به عزل او گرفت؛ اما مردم کوفه اعتراض کرده، خواستار ابقای او شدند. شریح، بارها در برابر امام ایستاد. (28) او به درخواست زیاد بن ابیه، همراه چند نفر از اشراف کوفه، بر ضد حجر بن عدی، گواهی داد و معاویه، به این بهانه، حجر را به شهادت رساند. پس از تسلط ابن زیاد بر کوفه و دستگیری هانی بن عروه که از رؤسای قبیله مذحج بود، مذحجیان، دارالاماره را محاصره کرده، خواستار آزادی هانی شدند. ابن زیاد از شریح - که مردم به او اطمینان داشتند - خواست تا نزد معترضان رفته، به دروغ، سلامتی هانی را اعلام دارد تا آنان پراکنده شوند. شریح نیز با روشی خائنه، تن به این کار داد و مردم را متفرق کرد. (29) شایع است که شریح، به قتل امام حسینعلیه السلام، فتوا داده است؛ اما در منابع معتبر، از این امر، خبری نیست. (30) با آمدن مختار به شهر کوفه و اقامت وی در آن شهر، برخی از مردم، خواهان ابقای شریح در منصب قضا شدند و در مقابل، دوستان اهل بیتعلیهم السلام، از این پیشنهاد، برآشفتند و از عثمانی بودن شریح، شهادت او علیه حجر و خیانتش در ماجرای هانی، یاد کردند. سرانجام، مختار نیز از نصب او خودداری کرد. (31)

11. جریان نفاق پیمان شکن

کوفیان که از فشار امویان به تنگ آمده بودند، از امام حسینعلیه السلام دعوت به عمل آوردند و در مدت اقامت امام در مکه، نامه‌های بسیاری برای حضرت ارسال کردند. در مرحله نخست، نامه‌ای از برخی بزرگان شهر کوفه، چون سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه، حبیب بن مظاهر، رفاعه بن شداد و جمعی دیگر، به دست حضرت رسید و در نوبت بعد، امام پذیرای قیس بن مسهر و چند نفر دیگر از چهره‌های معروف کوفه بود. آنان دعوتنامه‌های فراوانی به همراه داشتند؛ اما امام، پاسخی به ایشان نداد؛ تا آن که در مرحله بعد، دو پیک به نامه‌های هانی بن ابیهانی و سعید بن عبدالله، از کوفه نزد امام آمدند و نامه‌های بزرگان کوفه، همچون شیب بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن حارث بن یزید بن رویم، عروه بن قیس، عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر عطار را تقدیم داشتند. آنان

در این نامها چنین اعلام کردند:

«اهل کوفه، انتظار قدم تو را میکشند و همگان بر خلافت تو، يك کلمه شدهاند و رأی بر امارت تو قرار گرفته است. هیچ توقف نمیباید کرد و در آمدن، تعجیل مبیاید کرد. این ساعت، وقت آمدن و لشکر کشیدن است. صحرا، سبز و میوهها، رسیده است و در همه مواضع، گیاه بسیار روئیده و به سعادت، حرکت باید فرمود و در این باب، اهمال نباید کرد. چون به کوفه رسی، لشکرهایی که از جهت تو ساختهاند، در خدمت تو جمع شوند و کمر خدمت و جاننثاری بر میان بندند.» (32)

آنگاه امام برای سنجش اوضاع کوفه، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد؛ اما فرجام این کوفیان، با آمدن ابن زیاد، تأسفار بود. بیشک، نقشآفرینی بسیاری از سران منافق کوفه، در تغییر موضع این کوفیان، مؤثر بود. آنان نه تنها به پیمان شکنی تن دادند، بلکه به جنگ کسی آمدند که خود، دعوت کنندهاش بودند. این منافقان پیمان شکن، عبارت بودند از:

الف) شَبَث بن ربعی مدحجی

او در روزگار خلافت امیرمؤمنانعلیه السلام، همپای ابوموسی اشعری، مردم کوفه را از یاری حضرت برحذر مداشت. (33) او گرچه در صفین حضور داشت، اما در پایان نبرد، در صف خوارج جای گرفت. وی از کسانی است که از امام حسینعلیه السلام دعوت کرد؛ اما با آمدن ابن زیاد به شهر کوفه، بر اساس دستور او، به جدا کردن مردم از مسلم پرداخت. (34) پس از شهادت مسلم و در آستانه نبرد با امام حسینعلیه السلام، عبیدالله، از شبث بن ربعی خواست تا به کربلا برود. او نخست خود را به بیماری زد و چون ابن زیاد از حیلهاش آگاه شد، ترسید و دعوت او را پذیرفت و به دستور او، همراه با هزار سوار، راهی کربلا شد و به ابن سعد پیوست و روز عاشورا، فرمانده پیاده نظام گردید. (35) وقتی امام در سخنرانی نخست خود، نام شبث بن ربعی و برخی از اشراف کوفه را که از حضرت دعوت کرده بودند، بر زبان آورد، شبث، در پاسخ، منکر چنین کاری شد! (36)

ب) عَزْرَه بن قیس احمسی

عزره، از کارگزاران حکومت ابوبکر و عمر بود. (37) او از کسانی بود که برای امام نامه نوشت و از وی برای حضور در کوفه، دعوت نمود و آنگاه همراه عمر سعد شد تا در نبرد علیه امام شرکت کند. وقتی ابن سعد از او خواست تا نزد امام برود و از حضرت بپرسد که چه چیزی وی را به این جا کشانده است، از آنجایی که او برای امام نامه نوشته بود، از رفتن نزد امام شرم داشت و به ابن سعد گفت: ای امیر! میان من و حسین بن علیعلیهما السلام در این وقتها، مکاتیبهای بوده و همه نوع کلمات در معنی دوستی نوشتهم و چون به وفا مقرون نشد، این ساعت شرم دارم که پیش او روم. (38) چون روز عاشورا شد، ابن سعد، ریاست سواره سپاه را به او سپرد و پس از شهادت امام، او به همراه شمر، قیس و عمرو بن حجاج، مأمور شد تا سرهای شهدای کربلا را برای ابن زیاد ببرد. (39)

ج) عمرو بن حجاج زُبیدی

او از اشراف کوفه بود و به همراه جمعی از بزرگان شهر، از دعوتکنندگان امام حسینعلیه السلام به کوفه بود؛ (40) اما پیمان شکست. ابن حجاج، همراه عمر سعد، برای جنگ با امام، به کربلا آمد. ابن سعد، پنج هزار سوار و پیاده به او داد و به او گفت: کنار آب را نگاه دار و نگذار که هیچ کس از اصحاب حسینعلیه السلام، بر کنار فرات آید. در روز عاشورا، ابن سعد، فرماندهی سمت راست سپاه را به او داد. عمرو بن حجاج، آنگاه به یاران امام نزدیک شد و گفت: ای اهل کوفه! فرمانبرداری و اتحادتان را حفظ کنید و در کشتن کسی که از دین بیرون رفته، با امام خویش، یزید، مخالفت ورزیده، شك نکنید! امام حسینعلیه السلام به او فرمود:

«ای عمرو بن حجاج! مردم را علیه من تحریک مکنی؟ آیا ما از دین، خارج شدهایم و شما بر دین، ثابت ماندهاید؟ به خدا سوگند! هرگاه قبض روح شوید و با این اعمالتان بمیرید، مفهمید کدام يك از ما، از دین خارج شده، چه کسی برای گداخته شدن در آتش، سزاوار است!»

آنگاه عمرو بن حجاج، از جناح راست سپاه و از طرف فرات، به طرف امام حمله برد و ساعتی جنگ در گرفت و جمعی از یاران امام، در این حمله شهید شدند. پس از شهادت امام حسینعلیه السلام، او به همراه شمر، قیس و عزره، مأمور شد تا سرهای شهدای کربلا را برای ابن زیاد برد. (41)

د) یزید بن حارث

او از دوستداران امویان به شمار میرفت و از سران و اشراف کوفه بود. او نیز از دعوتکنندگان امام بود؛ اما همراه سپاه ابن سعد، برای جنگ با امام حسینعلیه السلام، به کربلا آمد. روز عاشورا، وقتی امام در سخنرانی نخست خود، نام ابن حارث و برخی از اشراف کوفه را برد و به آنان یاد آور شد که:

«مگر شما برایم ننوشته بودید که میوهها رسیده، باغها سرسبز شده و نهرها لبریز گردیده، اگر بیایی، بر سپاهی که برایت آماده شده، وارد خواهی شد؛ بیا!»

ابن حارث، در پاسخ، منکر این کار شد! (42)

ه) حَجَّار بن ابجر بجلي

او نیز یکی از اشراف کوفی ارسالکننده نامه دعوت به امام بود؛ اما با حضور ابن زیاد در کوفه، به دار الاماره آمد و بر اساس دستور

عبداللہ، به جدا کردن مردم از مسلم پرداخت. ابن زیاد، او را امیر هزار سوار و پیاده گردانید و وی را روانه کربلا کرد تا به ابن سعد بپیوندد. هنگامی که امام در سخنرانی نخست خود، نام حجار بن ابجر و برخی از اشراف کوفه را به عنوان دعوکننده بیان کرد، او منکر این دعوت شد.

(و) قیس بن اشعث کندی

او از دعوت کنندگان امام بود و بعد، از سران سپاه ابن سعد شد و روز عاشورا، فرماندهی ربیعہ و کنده را به عہدہ گرفت. وقتی امام حسینعلیہ السلام در سخنرانی نخست خود در صبح روز عاشورا، نام قیس بن اشعث و برخی از اشراف کوفہ را برد و از دعوت ایشان سؤال کرد، قیس، منکر شد و گفت: آیا تحت فرمان پسر عموہایت در نمایی؟ آنها رفتاری جز آنچه شما دوست داری، نشان نخواهند داد و از آنها، آزاری به تو نخواهد رسید!

امام در پاسخ، از نقش محمد بن اشعث در قتل مسلم بن عقیل یاد کرد و فرمود:

«تو برادر محمد بن اشعث هستی! میخواهی بنہاشم بیش از خون مسلم بن عقیل را از شما بطلبند؟ نه، واللہ! من مانند فردی ذلیل، دست در دستشان نخواهم گذارد و همچون غلام و برده، فرمانبردارشان نخواهم شد!»

پی نوشت ها:

- (1) الاخبار الطوال، ص 245.
- (2) الارشاد، ج 2، ص 67.
- (3) اربلی، کشف الغمہ فی معرفۃ الانمہ، ج 2، ص 32.
- (4) محمد جواد طبسی، وقایع الطریق من مکة الی کربلا، ص 188.
- (5) اللہوف، ص 30.
- (6) الفتوح، ص 846؛ منیر الاحزان، ص 27.
- (7) ابصارالعین، ص 212 و 213.
- (8) شرح نہج البلاغہ، ج 7، ص 24.
- (9) علی نمازی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج 5، ص 18.
- (10) وقعة الطف، ص 152.
- (11) الفتوح، ص 837.
- (12) تاریخ طبری، ج 3، ص 295.
- (13) تاریخ الخلفاء، ص 206؛ پیام آور عاشورا، ص 143.
- (14) وقعة الطف، ص 107؛ ابصارالعین، ص 95.
- (15) نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص 378.
- (16) الفتوح، ص 795.
- (17) الرجال، ج 1، ص 691.
- (18) وقعة الطف، ص 107.
- (19) تاریخ طبری، ج 5، ص 525.
- (20) الغارات، ص 266.
- (21) تاریخ طبری، ج 5، ص 172.
- (22) وقعة الطف، ص 107.
- (23) البداية و النہایہ، ج 9، ص 49.
- (24) نہجالبلاغہ، نامہ 71.
- (25) مدینہ دمشق، ج 60، ص 285.
- (26) تہذیب الکمال، ج 8، ص 318؛ تنقیح المقال، ج 2، ص 83.
- (27) الاخبار الطوال، ص 238.
- (28) الفتوح، ص 841.
- (29) تاریخ طبری، ج 3، ص 25.
- (30) حسینی دشتی، معارف و معاریف، ج 6، ص 482.
- (31) الاخبار الطوال، ص 256.
- (32) الفتوح، ص 891 و 892؛ وقعة الطف، ص 208.
- (33) مختصر تاریخ دمشق، ج 17، ص 33.
- (34) الفتوح، ص 841 و الفتوح، ص 888.
- (35) وقعة الطف، ص 204.

36) الفتوح، ص 841.

37) الكامل فى التاريخ ، ج 4، ص 53؛ وقعة الطف، ص 204 و 224.

38) الفتوح، ص 841؛ الارشاد، ج 2، ص 98.

39) وقعة الطف، ص 208.

40) وقعة الطف، ص 208.

41) الارشاد، ج 2، ص 98؛ الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 60؛ وقعة الطف، ص 204.

42) وقعة الطف، ص 205.

امام باقرعلیه السلام مفرماید:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءُ»؛ (1)

«امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و روش صالحان است».

دعوت به نیکها و باز داشتن از بدها، راه و روش اولیای الهی است و کسانی که در هر مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، تلاش میکنند، ادامه دهندگان راه انبیا و ائمهاند و باید شکرگزار باشند که در این راه، تلاش میکنند.

تذکر لسانی

بنا به اهمیت این مسئله، به ویژه در بخش «تذکر لسانی» و «دعوت زبانی» که تکلیف همگانی و مرحله عام در انجام فرائض دینی است، به نمونهها و مواردی که در تاریخ معصومین آمده است، اشاره میشود تا موجب دلگرمی بیشتر پویندگان این راه مقدس و مایه الگوگیری از پیشگامان این راه نورانی باشد.

اولین قدم در امر به معروف و نهی از منکر، تذکر لسانی است که منشأ آثار و نتایج بسیار سودمندی است. در این شیوه، قرآن کریم به رسول گرامی اسلام، چنین دستور میدهد:

«وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (2)

«به مردم (وظایف آنها را) تذکر بده که این یادآوری و تذکر، برای مردم باایمان، سودمند است».

به تعبیر قرآن، حضرت اسماعیلعلیه السلام، خانواده خود را به نماز و زکات فرمان مداد. (3) حضرت هودعلیه السلام قوم خود را به خداپرستی، استغفار و توبه فرا خواند. (4) حضرت شعیبعلیه السلام به قوم خود تذکر مداد که پیمانها و ترازوها را دقیق و کامل کنند و از اجناس و کالاهای مردم، کم نگذارند. (5)

در سیره نبوی

اساس دعوت پیامبران، خداپرستی و نیکی و بازداشتن از کفر، ظلم و گناه، برپایه دعوت قولی و تذکر لسانی بود و بدین وسیله، صاحبان دل‌های مستعد پذیرش، تحت تأثیر قرار میگرفتند و از بدی به خیر و فلاح روی می‌آوردند.

پیامبر خدای علیه وآله، وقتی معاذ بن جبل را برای مأموریتی به یمن اعزام کرد، به او تذکر داد که تقوا و خداترسی، راستگویی، وفای به عهد، امانت داری، ترک خیانت، نرمش در سخن، ابتدای به سلام، رسیدگی به همسایه، ترحم بر یتیمان، کار نیکو، ترس از حساب و قیامت را مراعات کند و در نظر داشته باشد و از ناسزاگویی، پیروی از گنهکار، تکذیب راستگویان و تصدیق دروغگویان، بپرهیزد. (6)

روش رسول گرامی اسلامصلی الله علیه وآله نیز از آغاز بعثت، تذکر و ابلاغ پیام الهی به مردم بود؛ حتی در مواردی که احتمال تأثیر بسیار کم بود، باز هم پیامبر اسلام، تذکر را به کار می‌بست و سخن حق را به مردم یادآور میشد تا هم حجت را تمام کند و هم زمینهداران احتمالی را به راه حق آورد.

به نوشته مورخان، در آغاز بعثت، هنگامی که موسم حج فرا میرسید و زائران کعبه از نقاط دور و نزدیک، به آن شهر مقدس می‌آمدند، رسول اکرمصلی الله علیه وآله در صحرای منا که پوشیده از خیمهها و چادرهای زائران بود، به تذکر و تبلیغ و رساندن پیام الهی میپرداخت. او مقابل هر خیمه‌ای که میرسید، حاضران در آن خیمه را مخاطب قرار میداد و مفرمود:

«من فرستاده خداوند عالم هستم؛ بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید».

پس از بیان این مطلب، از آن خیمه میگذشت و به خیمه بعدی می‌رفت و به همین ترتیب، کار خود را ادامه میداد و حتی منتظر شنیدن پاسخ موافق یا مخالف آنها نمیشد. این کار، به نوعی شیوه تبلیغ «چهره به چهره» نیز به شمار می‌آید. در دورههای بعد که آن حضرت در مدینه موفق به تشکیل حکومت اسلامی شد، باز هم روش تذکر زبانی را ادامه میداد و مردم را از یادآوریهای خود، بهره‌مند می‌ساخت.

راویت شده که رسول اکرمصلی الله علیه وآله انگشتی از طلا در انگشت جوانی دید؛ به او فرمود: چرا این انگشت را به دست کرده‌ای؟ تا این انگشت در انگشت توست، آتشی است که در دست گرفته‌ای؛ روز بعد او را دید که انگشتی از آهن در دست داشت به او فرمود: این چیست که به دست کرده‌ای؟ نه طلا و نه آهن؛ برای خودت، انگشتی از نقره فراهم کن.

در سیره علوی

امیرمؤمنانعلیه السلام در دوران خلافتش، بعضی روزها تازیانه به دست میگرفت و در بازار کوفه، به نهی از منکر و امر به معروف زبانی میپرداخت؛ گاهی قرآن را می‌گشود و آیات خاصی را که هشدار نسبت برتریجویان و مفسدان بود، برای فروشندهگان تلاوت میکرد و گاهی به ماهفروشان که ماههای حرام می‌فروختند، مفرمود: اینها مسخ شدگان امتهای پیشینند؛ از خرید و فروش و

استفاده از گوشت آنها، اجتناب کنید.

امام علیعلیه السلام گاهی مقابل مغازه خیاطی مرسید و مفرمود: ای خیاط! در دوختن لباس مردم، دقت کن؛ درزها را با دقت و استحکام بدوز؛ باقیمانده پارچهها را به صاحبانش بده که من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «يَحْشُرُ اللَّهُ الْخِيَاةَ الْخَائِنَةَ وَ عَلَيْهِ إِزَارٌ وَ رِدَاءٌ مِمَّا خَاطَ وَ خَانَ فِيهِ»؛ «خداوند، روز قیامت، خیاط خائن را در حالی به صحرای محشر مآورد که لباسی شکنجهآور، از همان لباسها که دوخته و در آن خیانت کرده، بر تن دارد».

امام، در تشییع جنازهای، کسی را دید که مخندید؛ حضرت به کار او اعتراض کرد و فرمود: گویا مرگ، بر کسانی غیر ما نوشته شده است! (7)

در سیره حسینی

یزید، در ایام حکومت معاویه، به حج رفته بود و در مدینه، مجلس شراب تشکیل داد. امام حسینعلیه السلام و ابن عباس، خواستند نزد او بروند. یزید به ابن عباس اجازه ورود نداد؛ ولی امام حسینعلیه السلام وارد مجلس او شد و بوی شراب را حس کرد و به او اعتراض نمود. (8)

روزی مردی نزد امام حسینعلیه السلام شروع به غیبت دیگری کرد. امام نسبت به این گناه، به او تذکر داد و فرمود:

«دست از غیبت بردار؛ زیرا غیبت، غذای سگهای جهنم است.» (9)

تذکر لسانی و کتبی امام حسینعلیه السلام و نهی از منکر نسبت به عملکرد زشت معاویه، مشهور است. آن حضرت، در نامه تندی که به معاویه نوشت، نسبت به جنایتی که او در کشتن عمرو بن حقم، حجر بن عدی و یارانش مرتکب شده بود، اعتراض کرد. (10)

تذکر با نامه نیز از نهی از منکر است که اثر دارد. خطبههای حضرت سیدالشهدا علیه السلام نیز در مواجهه با سپاه دشمن، چه در طول راه و چه در کربلا، هر کدام، نوعی یادآوری و هشدار بود تا جلوی فساد و هلاکت آن کجاندیشان را بگیرد.

امامان دیگر

امام سجاده علیه السلام با نامهای عتابامیز، خطاب به محمد بن شهاب زهري، او را از این که به دربار حکام ظالم نزدیک شده بود و با حضورش در کنار فاسدان، توجیه کننده کارهای خلاف آنان به حساب مآمد، مورد انتقاد قرار داد و او را از عواقب و تأثیر سوء این کار، بر حذر داشت. (11)

وقتی در روزهای اسارت، جلو مسجد جامع دمشق، پیرمردی سالخورده جلو آمد و خطاب به امام سجاده علیه السلام گفت: خدا را شکر که شما را کشت و یزید را بر شما مسلط گردانید، حضرت از همین روش استفاده کرد و با تذکر لسانی و بیان آیاتی از قرآن کریم، او را متنبه کرد؛ تا جایی که آن مرد به درگاه خدا توبه کرد و از آن حضرت، خاضعانه معذرتخواهی نمود.

اسحاق بن عمار مگوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم؛ حضرت نگاه تندی به من کرد و چهره در هم کشید. من ناراحت شدم و پرسیدم: سرور من! چرا رفتارات را با من عوض کردی؟ حضرت فرمود: برای این که تو رفتارات را با برادران خود تغییر دادهای؛ شنیدهام که دربان بر در خانهای گذاشتهای و فقرای شیعه را از در خانهای برمسگردانند. گفتم: فدایت شوم! ترسیدم این رفت و آمدها، سبب شود که من، مشهور و شناخته شوم. فرمود: آیا از بلا ترسیدی؟

امام صادق علیه السلام مفرمود:

«گناه سفیهان و نابخردان شما، به گردن داناان شماسست. وقتی کار ناپسندی از یکی از شما سر میزند، به خاطر آن، مورد عیبجویی قرار میگیریم؛ چرا وقتی از این گونه کارهای ناپسند و ناراحتکننده باخبر میشوید، نمریوید به آنان تذکر دهید و موعظه کنید و سخن رسا و بلیغ به او بگویید؟ اگر قبول نکرد، آنگاه با آنها قطع رابطه کنید و همنشینی خود را با آنان قطع کنید.» (12)

بنابراین، ابتدا تذکر زبانی و موعظه است و در صورت اثرنکردن، نوبت قطع رابطه است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام با به کار بردن همین روش، «بُشْرَ حَافِي» را که مردی آلوده و گناهکار بود و خانهایش را مرکز عیاشی و فساد قرار داده بود، وادار به توبه و ترک گناهان کرد و در نتیجه همین تذکر لسانی، بود که بشر، عاقبت به خیر شد و از نیکان و مشاهیر زمان خود گردید. (13)

نمونههای فراوانی در روایات و تفاسیر وجود دارد که نشان میدهد تذکر زبانی، بسیار مؤثر و همواره مورد توجه ائمهعلیهم السلام و تربیت یافتگان آنان بوده است.

علی بن یقطین، یکی از شیعیان متعهدی بود که به دستور امام کاظم علیه السلام، در دربار بنعباس تفوذ کرده، به منصب وزارت رسیده بود و از این طریق، به شیعیان کمک میکرد. وی یک بار در سفر حج در مدینه، از امام کاظم علیه السلام اجازه ملاقات خواست و حضرت به او اجازه نداد. او خیلی ناراحت شد و سؤال شد چه خطایی از من سر زده که امام مرا به حضور نمیبذیرد! امام به اطلاع او رساند که شخصی با نام ابراهیم که شتربانی تهدست بود، به تو مراجعه کرد؛ ولی به خاطر چوپان بودنش، او را راه ندادی؛ من نیز تو را به حضور نمیبذیرم؛ حج تو نیز قبول نیست! وی پس از بازگشت به کوفه، سراغ آن شتربان رفت؛ صورت بر زمین نهاد و از او به اصرار خواست که پا روی صورتش بگذرد تا راضی شود و چون چوپان را راضی کرد و دل او را به دست آورد، به مدینه بازگشت و آنگاه امام، او را به حضور خود راه داد.

امام هادی علیه السلام خطاب به «شقرانی» که مجرمانه شراب میخورد - بدون این که از گناه او سخنی بگوید - فرمود:

«إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَ مِنْكَ أَحْسَنَ لِمَكَائِكَ مِثْلًا وَ إِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَ مِنْكَ أَقْبَحَ لِمَكَائِكَ مِثْلًا»؛

«کار خوب، از هر کس واقع شود، خوب است و اگر از تو واقع شود، بهتر است؛ چون تو با ما نسبت داری و کار زشت را هر کس انجام دهد، بد است و اگر تو انجام دهی، بدتر است؛ بدان جهت که به ما منسوبی».

البته شقرانی نسبت فامیلی با آن حضرت نداشت؛ بلکه پدر او از غلامان آزاد شده آن حضرت بود. نتیجه این تذکر زبانی هم توبه شقرانی بود و او از آن پس تا آخر عمر، لب به شراب نزد (14)

سیره سایر پیشوایان اسلام نیز این گونه بوده است که از تذکر زبانی حداکثر استفاده را در راه امر به معروف و نهی از منکر میبردند. وقتی متوکل عباسی، امام هادی علیه السلام را به کاخ خود احضار کرد، خود مشغول نوشیدن شراب بود و از امام هادی علیه السلام خواست تا شراب بنوشد و وقتی امام نپذیرفت، او اصرار کرد که باید شعری بخوانی. امام نیز آن اشعار معروف پندآموز را با مطلع «بأثوا علی قُلُلِ الاجبالِ تحرُسُهم» که سراسر، تذکر و بیدارباش بود، خواند تا آن جا که متوکل متأثر گشت و صدایش به گریه بلند شد. (15)

راه امامان معصوم علیهم السلام، در عمل پیروان آنان نیز تداوم یافته است و یکی از اساسترین فعالیت‌های تبلیغی و اجتماعی عالمان دین و فقهای اسلام و مبلغان، تذکر زبانی و اعتراض به بدعتها، تحریفها و مفسد اجتماعی بوده است. (16)

پی نوشت ها:

- (1) وسائل الشیعه، ج 11، ص 359.
- (2) ذاریات، آیه 55.
- (3) مریم، آیه 55.
- (4) هود، آیه 50 و 52.
- (5) هود، آیه 84.
- (6) تحف العقول، مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.
- (7) نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت 122.
- (8) موسوعة کلمات الامام الحسین، ص 249.
- (9) همان، ص 772.
- (10) همان، ص 253.
- (11) تحف العقول، ص 274.
- (12) بحار الانوار، ج 2، ص 32.
- (13) شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج 2، ص 626.
- (14) بحار الانوار، ج 47، ص 349.
- (15) سیره الائمة الاثنی عشر، ج 2، ص 491 (به نقل از مروج الذهب).
- (16) عالمان دین، پویندگان راه پیامبران و امامانند. نمونه‌هایی از امر به معروف و نهی از منکر در سیره و زندگینامه علمای اسلام را در کتاب «پیکار با منکر در سیره ابرار» مطالعه کنید.

هیچ نهضتی، بدون کمک و فداکاری اصحاب و یاران، به ثمر نرسیده است. خداوند میفرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» (1) اصحاب و یاران امام حسینعلیه السلام، هر چند از نظر تعداد، شمار زیادی نداشتند، اما از نظر ویژگیها و امتیازات، چهرههایی درخشان، ماندگار و همیشه جاودانند. حضور تعدادی از صحابه پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و همچنین غلامان، بردگان (2)، کودکان، نوجوانان (3) و بانوان، اصحاب عاشورا را از دیگر سپاهیان، متمایز کرده بود.

ویژگی اصحاب امام حسینعلیه السلام

برخی ویژگیهای اصحاب عاشورا عبارتند از:

1. برخورداری از فضیلت و حسن سابقه

یاران امامعلیه السلام یا از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بودند؛ مانند انس بن حارث کاهلی و مسلم بن عوسجه و یا از اصحاب امام امیرالمؤمنینعلیه السلام بودند؛ مانند حبیب بن مظاهر اسدی و امیه بن سعد طائی. (4) آنان از موقعیت ممتازی برخوردار بودند؛ چنانکه درباره مسلم بن عوسجه چنین نوشتهاند: هنگامی که خبر شهادت او بین لشکر ابن سعد پخش شد، شبث بن ربعی گفت: «أَتَفْرَحُونَ بِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ؟ وَ الَّذِي أَسْلَمْتُ لَهُ لَرُبِّ مَوْفِي لَهُ فِي الْمُسْلِمِينَ كَرِيمٌ»؛ (5) «آیا برای کشته شدن مسلم بن عوسجه شادی میکنید؟ سوگند به کسی که برایش اسلام آوردهام، هر آینه او در میان مسلمانان، موقعیت ممتاز و بزرگی داشت».

بربر بن خضیر، دیگر یار کربلایی امامعلیه السلام را سید القراء میگفتند. «القاری الذی کان یقرئنا القرآن فی المسجد کان یقال له سید القراء»؛ (6) «او کسی بود که در مسجد، قرآن را بر ما قرائت میکرد و به او سید القراء میگفتند».

او با این مقام، موقعیت و حسن سابقه، در میان مردم شناخته شده بود. وقتی قاتل او، کعب بن مالک، به کوفه برگشت، همسر یا خواهرش به او (کعب) گفت: «أَعْنَتِ عَلَيَّ ابْنُ فَاطِمَةَ وَ قَتَلْتَ سَيِّدَ الْقُرَاءِ لَقَدْ آتَيْتَ عَظِيمًا مِنَ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ لَا أَكَلِمَكَ مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً أَبَدًا»؛ (7) «آیا علیه فرزند فاطمهعلیها السلام دست به کار شدی و سید و سرور قاریان قرآن را کشتی! بدون تردید کار بزرگی انجام دادی. به خدا سوگند! هرگز يك كلمه با تو سخن نخواهم گفت».

امام حسینعلیه السلام درباره حبیب بن مظاهر فرمود: «لِلَّهِ دَرْكٌ يَا حَبِيبُ! لَقَدْ كُنْتُ فَاضِلًا تَخْتَمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةً»؛ (8) «آفرین بر تو ای حبیب! تو شخص فاضلی بودی که در يك شب، تمام قرآن را تلاوت میکردی».

شؤذب بن عبدالله از دیگر اصحاب عاشورا، از بزرگان شیعه و استاد علم حدیث بود. (9) غلام ترك امام نیز قاری قرآن و آشنا با زبان عرب بود. (10)

2. طهارت و پاکی روح و جسم

از چیزهای که در اسلام مورد توجه خاص و تأکید فراوان قرار گرفته، مسئله طهارت و پاکی روح و جسم است. این ویژگی اخلاقی، در کربلا، جلوه خاصی داشت و اصحاب عاشورا، از مصادیق بارز آن بودند. در زیارت نیمه ماه رجب، خطاب به آنها آمده است: «السلام علیکم یا طاهرین من الدنس» (11). همچنین خطاب به حضرت عباسعلیه السلام گفته شده است: «صلوات الله علی روحك الطیبه» (12).

3. آگاهی و بصیرت

از دیگر جلوههای عاشوراییان، بصیرت و آگاهی آنان بود که با شناخت عمیق و بینش صحیحی که نسبت به امام و حجت خداوند و راه و هدف او داشتند، پا در این راه نهادند و با آگاهی و هوشیاری و انتخاب خود، این راه را تا رسیدن به مقصود نهایی پیمودند. جملاتی که خاندان امام و یاران و انصارش، شب عاشورا، در جواب امام، بیان داشتند و همچنین رجزهایی که هنگام نبرد با دشمن میخواندند، بیانگر این ویژگی آنهاست. عاشوراییان، از مصادیق بارز کلام امیرالمؤمنینعلیه السلام بودند که فرمود:

«حملوا بصائرهم على اسيافهم»؛ (13)

«بینشهای خویش را بر شمشیرهای خود حمل کرده‌اند».

امام صادق علیه السلام درباره حضرت ابوالفضل علیه السلام فرمود:

«كان عمنا العباس بن علي، نافذ البصيرة»؛ (14)

و در زیارت آن بزرگوار، چنین آمده است:

«إِنَّكَ مَصَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ»؛ (15)

«تو با بینش عمیق و دقیق در کار خویش، آن را دنبال کردی».

اصحاب عاشورا، با آگاهی تمام، مرگ را برای تحقق بخشیدن به اهداف خود انتخاب کردند.

4. شجاعت و استقامت

یکی از ویژگی‌های اخلاقی، شجاعت و دلاوری است؛ چنانکه امام علی علیه السلام میفرماید:

«الشجاعة، زين و الجبن، شين»؛ (16)

«شجاعت، زیور است و بزدلی، ننگ و عار».

این ویژگی، چنان در میان اصحاب عاشورا جلوهگر بود که برخی از فرماندهان دشمن نیز در همان ابتدای نبرد، بدان پی برده بودند.

عمرو بن حجاج، خطاب به لشکر ابنسعد گفت:

«يا حمقى! ائترونا من تقاتلون؟ تقاتلون فُرسانَ اهلِ المصر؟ تقاتلون قومًا مستميتين لا يبرزُ اليهم منكم احدٌ فانهم قليلٌ و قَلَمَّا

ييقون»؛ (17)

«ای نابخردان! آیا مدانید با چه کسانی می‌جنگید؟ شما با سواران و دلاورانی می‌جنگید که دست از دنیا شسته و تشنه مرگند؛

کسی تنها به جنگ آنها نرود؛ زیرا آنها اندکند و اندکی بیش، زنده نخواهند ماند».

پس عمر سعد، سپاهیان را از جنگ تن به تن با آنان، منع کرد و دستور داد تا گروهی و دسته‌جمعی بر آنها حمله‌ور شوند.

ابن ابی الحدید در این باره، چنین نقل می‌کند:

«به مردی که روز عاشورا در اردوی عمر سعد بود، گفته شد: وای بر تو! آیا فرزند رسول خدای علی و آل‌ه را کشتید؟ او در

جواب گفت: اگر آنچه ما دیدیم، مشاهده نکردی، تو نیز کار ما را انجام م‌دادی. گروهی بر ما یورش آوردند که دست‌هایشان در قبضه

شمشیر، چونان مار زخم‌خورده، رزمآوران را از راست و چپ درهم میکوبید و به استقبال شهادت مرفتند؛ نه به امان تن در م‌دادند و

نه با مال و منال، تطمیع می‌شدند. هیچ مانعی میان آنها و وارد شدن بر آب‌شخور مرگ و نوشیدن شهادت و یا به دست آوردن حکومت،

فاصله نمی‌افکند. اگر لحظه‌ای از ایشان غافل می‌شدیم، با چنگال‌های خود، بر قلب سپاه می‌زدند و تار و مار می‌کردند»؛ (18)

هنگامی که عیبالله بن زیاد، محمد بن اشعث را با تعدادی از سربازان، برای دستگیری مسلم بن عقیل فرستاد، حضرت مسلم در

دفاع از خود، تعدادی از آنها را کشت؛ وقتی خبر به عیبالله رسید، او به محمد پیام داد که تو را به نبرد يك نفر فرستادم و او یارانت

را از هم پاشیده است. اگر به نبرد گروهی مرفتی چه می‌شد؟ او در پاسخ گفت:

«ايها الامير! أتظنّ بعثتني الى بقال من بقالى الكوفة او الى جرمقانى من جرامقة الحيرة اولم تعلم ايها الامير انك بعثتني الى اسدٍ

ضرام و سيفٍ حسام فى كفّ بطل همام»؛ (19)

«ای امیر! آیا گمان می‌کنی مرا به جنگ یکی از بقال‌های کوفه یا پیلهوران حیره فرستاده‌ای؟ آیا توجه نداری که مرا به سوی شیر

بیشه شجاعت و شمشیر برنده در پنجه قهرمانی بیابک، گسیل داشته‌ای».

روز عاشورا، هنگامی که عابس بن شیب به میدان آمد و هم‌وارد طلید، شجاعت و هیبت او، مانع از این شد که کسی به تنهایی

به نبرد او برود. ابنسعد به لشکر دستور داد او را سنگباران کنند و سپاه از هر طرف، سنگ انداختند. بعد از کارزاری سخت، او را

احاطه کرده، کشتند. طبری ادامه روایت را به نقل از ابومخنف، چنین منویسد:

«سر او را مشاهده کردم که در میان افراد نامآور، دست به دست می‌گشت. یکی می‌گفت: من او را کشتم و دیگری اظهار می‌کرد: من

او را کشته‌ام تا این که نزد عمر سعد آمدند؛ سپس او گفت: دعوا نکنید؛ عابس کسی نیست که يك نفر او را کشته باشد»؛ (20)

شجاعت و شهامت اصحاب عاشورا، توأم با استقامت و پایداری بود؛ چنانکه شب عاشورا بعضی یاران به امام چنین گفتند:

«لو عملتُ انى أقتلُ فيكُ ثم أحيى ثم أحرقتُ ثم أحيى ثم أُدرى يُعزلُ ذلكُ بى سبعينَ مرّةً ما فارقُكُ حتى ألقى جِمامى دوتكُ»؛ (21)

«اگر بدانم که کشته خواهم شد، سپس زنده شوم، آنگاه مرا بسوزانند و دوباره زنده شوم و به بادم دهند (خاکستر سوخته‌ام را باد

دهند)، هفتاد بار این کار را با من بکنند، دست از تو برندارم تا مرگ خویش را در یاری تو دریابم».

بعضی از آنان حتی بعد از شهادت امام با بدن مجروح و نیمه‌جانی که داشتند، استقامت کردند و از حریم اهل‌بیت‌علیهم السلام دفاع

نمودند؛ چنانکه سوید بن عمرو بن ابمطاع که در حین کارزار مجروح شده و به رو افتاده بود، بعد از شهادت امام، وقتی که متوجه

شهادت حضرت شد، چاقویی که با خود به همراه داشت، بیرون آورد و به جان آنها افتاد؛ اما بر وی هجوم آوردند و سر از تنش جدا

کردند»؛ (22)

سعید بن عبدالله، در ظهر عاشورا، جلوی امام ایستاد تا حضرت با اصحاب نماز بخواند. تیرهای دشمن مرتب به طرف امام م‌آمد. هر

تیری که به سوی پسر پیامبر م‌آمد، او با دست یا با سینه و یا با پا، آن را می‌گرفت. در اواخر نماز، تیری از کمان پر کشید و سعید

دید که اگر دیر بچنید، ممکن است به پسر پیامبر اصابت کند؛ آنگاه صورت خود را جلو آورده، با صورت خویش، این تیر را گرفت و در

این حال، توان او نیز تمام شد»؛ (23)

آری، ایقان، شجاعت و استقامت در راه هدف را از امام خود یاد گرفته بودند که وقتی با اهل بیت و خاندانش از مدینه به مکه هجرت

کرد، کسی از خاندانش امام پیشنهاد داد که بهتر است از راه اصلی نروی؛ چنانکه ابن زبیر از آن راه نرفت و از راه فرعی رفت تا به تو دسترسی پیدا نکنند. امام فرمود:

«لا والله! لا أفرقه حتى يقضى الله ما هو قاض»؛ (24)

«نه به خدا سوگند! از شاهراه جدا نشوم تا خدا آنچه را مقدر فرمود، عملی سازد».

5. عبادت و بندگی

از دیگر ویژگیهای اصحاب امام در عاشورا، تعبد، بندگی و عبادت آنها بود. امام حسینعلیه السلام خود بیش از همه، در ظهور و بروز این ویژگی، نقش داشت. هنگامی که حدیث دشمن در جنگ معلوم شد، امام به حضرت ابوالفضلعلیه السلام فرمود:

«ارجع اليهم فان استطعت أن تُؤخّرهم إلى غدوة و تدفعهم عنّا العشيّة لعلنا نصلّى لربنا الليلة و ندعوه و نستغفره فهو يعلم انكنت أحبّ الصلاة له و تلاوة كتابه و كثرة الدعاء و الاستغفار»؛ (25)

«نزد آنان برگردد و چنانچه توانستی، جنگ را به سپیدهدم فردا بیفکن و امشب را مهلت بگیر که امید است در این شب، نماز گزارده، با خدا نیایش کنیم و از او آمرزش بخواهیم؛ او میداند به راستی که من نماز، تلاوت قرآن، نیایش و استغفار فراوان را دوست مدارم».

امام سجادهعلیه السلام درباره وقایع شب عاشورا چنین فرمود:

«رجع الحسينعليه السلام الى مكانه فقام ليلته كلها يصلى و يستغفر و يدعو و يتضرّع و قام اصحابه يصلّون و يدعون و يستغفرون»؛ (26)

مورخان، وضعیت صحابه و لشکر امام را چنین توصیف کردهاند:

«تمام شب عاشورا، اصحاب در خیمههای خود به راز و نیاز و عبادت پرداختند؛ زمزمه مناجات آنان، همچون صدای امواج زنبورهای عسل در کندو بود»؛ (27)

این ویژگی، در روز عاشورا و هنگام کارزار و نبرد با دشمن نیز وجود داشت. هنگامی که وقت نماز فرا رسید، امام فرمود:

«سلوهم أن يَكفّوا عنّا حتى نُصلّى»؛ (28)

«بخواهید از ما دست بردارند تا نماز بگذاریم».

وقتی دشمن مانع نماز خواندن آنها شد، امام فرمود:

«يا ويلكم! ألا تَقفونَ عن الحرب حتى نُصلّى»؟

«وای بر شما! چرا از جنگ باز نمیایستید تا نماز بگذاریم؟»

از این رو، دو نفر از اصحاب امام، جلو ایستادند و حضرت و بقیه اصحاب، نماز گزارند. بسیاری از اصحاب امام، قبلاً نیز از این ویژگی برخوردار بودهاند؛ چنانکه درباره حبیب بن مظاهر گفته شده که او هر شب بعد از نماز عشا تا صبح، يك دوره قرآن ختم میکرد. (29) بریر بن حصیر، جزء عابدان و زاهدان بوده است. (30) سوید بن عمر، انسانی شریف و بسیار نمازگزار بود. (31) سلیمان بن سرد نیز از زهاد تابعین بوده است. (32)

6. عشق به خدا و دل از دنیا بریدن

امیرالمؤمنینعلیه السلام، هنگامی که از سرزمین کربلا گذر کرد، چشمان مبارکش پر از اشک شد؛ به گریه افتاد و فرمود:

«ههنا مُناخٌ رُكّابٍ و مَصارعٌ عُشّاقٍ شُهَداءٌ لا يَسبِقُهم مَن قَبْلَهم و لا يَلْحَقُهم مَن بَعْدَهم»؛ (33)

«این جا (کربلا) جولانگاه سوارکاران و چاشگاه عاشقان است؛ شهیدانی که گذشتگان بر ایشان پیشی نگیرند و آیندگان بدیشان نرسند».

اصحاب امام، دلی مالا مال از عشق خدا داشتند. آنان، مصداق دعای امامشان بودند که در مناجات شعبانیه فرموده بود:

«الهی هب لی کمال الانقطاع الیک».

آنان، مصداق بارز این حدیث قدسی بودند که از پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله نقل شده است:

«إذا كان الغالب على العبد الاشتغال بى جعلت بغيته و لذته فى ذكرى فاذا جعلت بغيته و لذته فى ذكرى عشقنى و عشقته فاذا عشقنى و عشقته رفعتُ الحجاب فيما بينى و بينه و صيرت ذلك تعالياً عليه»؛ (34)

«هنگامی که بنده، سرگرم و متوجه من باشد، حاجت و لذتش را در یاد خود قرار مدهم و چون با او این گونه رفتار کنم، او به من عشق موزرد و من به او عشق موزرم و در این صورت، حجاب و پرده میان خود و او را برمیدارم و او جز من، کسی را نمیبیند».

در میان اصحاب امام، کسانی بودند که آن چنان جذب عشق به خدا و ولی او شدند که دل از دنیا کردند؛ اهل و عیال و قوم و قبیله را واگذارند و کربلایی شدند. زهیر بن قین، از این گونه افراد است. او در ابتدا خیلی تلاش کرد تا با امام حسینعلیه السلام روبرو نشود؛ اما توفیق، رقیفش شد و يك بار دیگر به دیدار امام نائل شد و عاشقانه دل از زن و فرزند و قوم و قبیله کند و در راه امام، جانفشانی کرد و شهید شد.

گروهی از همراهان او درباره اش چنین گفتهاند:

«در بازگشت از مکه، با کاروان امام همسفر بودیم؛ ولی از هم منزل شدن با امام خودداری میکردیم؛ مشغول صرف غذا بودیم که یکی از طرف امام آمد و به زهیر گفت: ابا عبد الله علیه السلام پیامی برای تو فرستاده است تا به نزد او بروی. ما با شنیدن این سخن، غافلگیر شدیم و ساکت ماندیم. همسر زهیر به او گفت: سبحان الله! آیا فرزند پیامبر، کسی را به دنبال تو مفرستد و تو

نمروی؟ چه میشود که به نزد او بروی، سخنش را بشنوی و برگردی؟ زهیر، نزد امام رفت و بعد از زمان کوتاهی، با خوشحالی برگشت و صورتش سدرخشید؛ سپس دستور داد خیمه او را از جای بکنند و اسباب سفرش را به نزد امام ببرند و بعد، همسرش را نیز طلاق داد و به اصحابش گفت: هر کس دوست دارد، همراه من بیاید و گرنه، این، دیدار آخر من و اوست. سپس به امام ملحق شد و تا آخرین لحظه در کنار امام بود تا شهید شد». (35)

7. وفاداری

این ویژگی، آنچنان در میان اصحاب عاشورا پررنگ و جلوهگر است که امامشان درباره آنان فرمود: «إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي». (36)

آنان با وفاداری، به پیمان خود عمل کردند و بر سر قول خود ایستادند و چندین بار، وفاداری خود را اعلام کردند. هنگامی که شمر، امانامهای برای حضرت عباسعلیه السلام و دیگر برادران مادرانش آورده بود، برادران عباسعلیه السلام در پاسخ او گفتند: «خداوند تو و امانت را لعنت کند. آیا ما در امان باشیم؛ در حالی که فرزند پیامبر، چنین نباشد؟»

آن گاه خود حضرت عباسعلیه السلام، پاسخ محکمتری به او داد و فرمود: «تَبَّتْ يَدَاكَ وَ لَعْنُ مَا جِئْتَنَا بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ! أُنَاْمِرْنَا أَنْ نَتْرَكَ إِخَانَا وَ سَيَدِنَا الْحَسِينَ بْنِ فَاطِمَةَ»؟ (37)

در زیارتنامه آن بزرگوار نیز چنین آمده است: «أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ». (38)

تمام اصحاب امام چنین بودند. آنها در شب عاشورا به امام خود چنین گفتند: «انفستنا لك الفداء. نفيك بايدنا و وجوهنا فاذا نحن قتلنا بين يدك نكون قد وقينا لربنا و قضينا ما علينا». (39)

امام به فرزندان عقیل فرمود: شهادت مسلم، برای شما کفایت میکند؛ شما آزاد هستید و بروید؛ اما آنان در جواب امام گفتند: نه، به خدا سوگند! چنین نمکنیم؛ جان و مال و خاندان خود را فدایت نمکنیم؛ در کنار تو ممانیم و مجنگیم. خداوند، زندگی پس از تو را زشت و تباه گرداند. (40)

این ویژگی، در غلام امام نیز جلوهگر بود. او که انسانی سپاهچهره بود، در گذشته، غلام ابوذر غفاری بود و سپس به خدمت امام درآمد. در روز عاشورا، حضرت به او فرمود: «انت في اذنٍ مني فانما تبعنا للعافية فلا تبتل بطريقنا»؛

«تو از جانب من آزادی. تو در جستجوی عافیت، از پی ما آمدی؛ اینک خود را به راه ما گرفتار مساز».

او در پاسخ گفت:

«ای فرزند پیامبر! من در خوشی و نعمت، جیرهخوار شما بودم؛ حال چگونه شما را رها کنم؟» (41)

اینان نه فقط در کربلا و در حضور امام، وفادار ماندند، بلکه در غیاب حضرت نیز چنین بودند؛ چنانکه عبدالله بن یقطين، به دستور امام - در بین راه مکه و کربلا - به کوفه رفت تا به مسلم بن عقیل بپیوندد؛ او هنگامی به آن جا رسید که اوضاع، تغییر کرده بود و به همین علت، به اسارت عبدالله بن زیاد در آمد. ابن زیاد، به گمان این که او اسیر و در بند است و هرچه دستور دهد، اطاعت میکند، به او گفت که بر بالای قصر برو و حسین بن علیعلیه السلام را لعنت کند. او با این که اسیر بود و به عاقبت کار آگاهی داشت، بر بالای قصر رفت و در حضور مردم گفت:

«ای مردم! من فرستاده حسینعلیه السلام، پسر دختر پیامبرصلی الله علیه وآله هستم تا پیام او را به شما برسانم که او را یاری کنید و در برابر پسر مرجانه، زاده سمیه پلید و پست، پشتیبانش باشید». (42)

8. ولایتپذیری

آنان، امام را ولی خدا میدانستند و شیعه او بودند و رضایتش را بر هر چیز دیگر، ترجیح میدادند؛ چنانکه در زیارت حضرت عباسعلیه السلام میخوانیم:

«المطيع لله و لرسوله و لامير المؤمنين و الحسن و الحسين... و اطاع ولاة امره». (43)

تحمل فراق و دوری امام و صبر بر آن همه مصیبت پیش آمده و حوادث آینده، برای همه و به ویژه حضرت زینعلیه السلام، سخت و دشوار بود؛ از این رو، امام در آخرین وداع، او را به تنهایی طلبید و دلدارانش داد:

«أمر يده على صدرها و سکنه من الجزع».

بعد از این کار امام و تأکید ایشان بر صبر و بردباری، حضرت زینعلیه السلام، سخنان امام را به جان خرید و چنین گفت:

«يا بن أمي! طب نفساً و قرّ عيناً فانك تجدني كما تحبّ و ترضى». (44)

«ای پسر مادرم! خاطرت شاد و چشمت روشن باد که مرا آن گونه که دوست میداری و خوشنود هستی، خواهی یافت».

آری، امام از روحیه عاطفی بهره منگیرد و خواهر بزرگوارش نیز ولایتپذیری خود را مانند گذشته نشان میدهد.

و هب خواست همسرش را که در کنار او به دفاع از حریم اهل بیت و ولایت برخاسته بود، به خیکهها برگرداند؛ او نپذیرفت و گفت: باز نمگردم تا جان خود را نثار کنم؛ اما هنگامی که امام حسینعلیه السلام به او دستور بازگشت داد، سخن حضرت را به جان خرید و برگشت. امام فرمود:

«جُزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا. ارجعی الی النساء رحمك الله». (45)

«از خاندان پیامبر، پاداش نیک ببینید؛ خدا تو را رحمت کند. نزد بانوان دیگر برگرد».

او نیز باز گشت.

9. ایثار و فداکاری

از دیگر ویژگیهای اخلاقی که در صحرای کربلا، جلوه‌های درخشان داشت، ایثار و فداکاری بود. ایثار، یعنی دیگری را بر خود مقدم داشتن و جان و مال خود را فدای او کردن. اصحاب امام، جان خود را فدا کردند تا اهل بیت امام زنده بمانند. اهل بیت نیز جان خود را ایثار کردند تا به امام آسیبی نرسد. از این رو، تا کسی از یاران امام زنده بود، کوچکترین آسیبی به حضرت نرسید؛ حتی هنگام نماز امام، بعضی از یاران، خود را سپر جان او کردند. در زیارت عاشورا درباره آنان چنین میخوانیم:

«الذین بذلوا مَهَجَهُم دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛

«کسانی که هستی خود را در راه حسینعلیه السلام بخشیدند».

هنگامی که امام در شب عاشورا بیعت خود را از آنان برداشت و اجازه رفتن به آنها داد، هر کدام برخاسته، جملاتی بیان داشتند. فرزندان عقیل گفتند:

«لَا وَاللَّهِ مَا نَفَعَلْ ذَلِكَ وَلَكِنْ نُفَيْدِكَ أَنْفُسَنَا وَ أَمْوَالَنَا وَ أَهْلِيْنَا»؛ (46)

«به خدا سوگند! ما چنین کاری نخواهیم کرد؛ بلکه جان و مال و زن و فرزندانمان را نیز در راه تو فدا خواهیم کرد».

زهیر بن قین گفت:

«به خدا سوگند! من دوست دارم کشته شوم؛ سپس زنده شوم و دوباره کشته شوم تا هزار بار و خدای عزوجل به وسیله کشته شدن من، از کشته شدن تو و این جوانان از خاندانت، جلوگیری کند»؛ (47)

امام سجادعلیه السلام درباره حضرت عباسعلیه السلام میفرماید:

«رَحِمَ اللَّهُ عَمِّيَ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ ابْلَى وَ فِدَا آخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ»؛ (48)

«خدا عمویم عباس را رحمت کند؛ پس به یقین، ایثار نمود و مبتلا گشت و جان خود را فدای برادرش کرد تا دستهایش جدا شد».

حضرت عباسعلیه السلام بعد از آن که خود را به رود فرات رساند، از شدت عطش، مسوخت؛ خواست آبی به لب خشک و تشنه خود برساند. دست فرو برد و کفی از آب برداشت؛ اما تشنگی سیدالشهدا علیه السلام و اهل بیت او را به یاد آورد و آب را ریخت.

آب شرمنده ایثار علمدار تو شد

که چرا تشنه از او این همه بنتاب گذشت

همسر جناده بن حارث که همسرش شهید شده بود، فرزندش را نیز تشویق میکرد که برود و جان خود را فدای امامش کند. پسرش نیز رفت و بعد از کارزار، شهید شد؛ سرش را بریدند و به طرف لشکر امام حسینعلیه السلام پرت کردند. مادرش سر فرزند را برداشت و گفت: آفرین پسر! ای شادی دلم و نور دیدگانم! (49)

10. انتخاب برتر

این ویژگی، در میان همه شهیدان کربلا بود؛ «أَثَرُوا الْمَوْتَ»؛ یعنی به اختیار خود، شهادت را انتخاب کردند و آن را بر زندگی ننگین بعد از امام، ترجیح دادند. کسی نبود که راه نجات نداشته باشد؛ همه آنها، راه نجات داشتند. قضیه امان عباس بن علیعلیه السلام، برداشته شدن بیعت امام از تمام کسانی که در آنجا حضور داشتند و موارد دیگر، بیانگر آن است که اصحاب امام، حق انتخاب داشتند و با آگاهی و بصیرت، برترین و بهترین انتخاب را داشته‌اند. (50)

امام در شب عاشورا در سخنانی خطاب به اصحاب فرمود:

«قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فَيَ حَلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مَنَى ذِمَامٍ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخَذُوا جَمَلًا»؛ (51)

«شما از بیعت من رها کنید و هیچ بیعت و پیمانی از من ندارید. اینک این شب است که شما را فرا گرفته، آن را مرکب رهوار خود بگیرید و از تاریکی آن استفاده کنید».

ابوحمره ثمالی از امام سجادعلیه السلام نقل کرده که امام حسینعلیه السلام فرمود:

«أَنْتُمْ فِي حَلٍّ وَ سَعَةٍ»؛ (52)

«شما در آزادی و اختیار خود هستید».

در موارد متعددی، امام، اصحاب خود را آزاد گذاشت و پیشنهاد رفتن را به آنها داد. وقتی امام شنید که فرزند محمد بن بشیر، در مرز ری اسیر شده، به پدرش فرمود: خدای رحمت کند؛ تو از بیعت من آزادی؛ برو در راه آزادی فرزندت بکوش؛ اما او نرفت. (53)

هلال بن نافع میگوید: شب عاشورا امام از خیمهها بیرون رفت. من خود را به امام رساندم. هنگامی که امام متوجه من شد، رو به من کرد و بعد از سخنانی، فرمود: هلال! چرا از تاریکی شب استفاده نمیکنی و از میان این دو کوه، نمروی تا خود را نجات دهی؟

(54) هلال نیز در پاسخ امام، جملاتی بیان کرد که بیانگر نهایت وفاداری او بود.

پی نوشت ها:

(1) صف، آیه 14.

(2) تعداد آنان را تا پانزده نفر نوشته‌اند؛ محسن امین، اعیان الشیعه، ص 612-610؛ ابصار العین، ص 221-222؛ حواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص 34.

(3) تعداد آنها را پنج نفر نوشته‌اند؛ ابصار العین، ص 224.

- (4) اعيان الشيعه، ج 3، ص 498.
- (5) تاريخ طبري، ج 5، ص 435؛ اعيان الشيعه، ج 1، ص 605.
- (6) تاريخ طبري، ج 5، ص 432؛ اعيان الشيعه، ج 1، ص 604.
- (7) تاريخ طبري، ج 5، ص 432.
- (8) موسوعة كلمات الامام الحسين (ترجمه فارسى)، ص 500.
- (9) ابصار العين، ص 129.
- (10) موسوعة كلمات الامام الحسين، ص 510.
- (11) بحار الانوار، ج 101، ص 346.
- (12) همان، ص 330.
- (13) نهج البلاغه، ج 150.
- (14) اعيان الشيعه، ج 7، ص 430.
- (15) بحار الانوار، ج 101، ص 218.
- (16) غرر الحكم، ج 1، ص 553.
- (17) الارشاد، ج 2، ص 153؛ اعيان الشيعه، ج 1، ص 605.
- (18) شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 3، ص 263.
- (19) بحار الانوار، ج 44، ص 354.
- (20) همان، ج 45، ص 29.
- (21) الارشاد، ج 2، ص 136؛ بحار الانوار، ج 44، ص 393.
- (22) اللهوف، ترجمه سيد احمد فهري، ص 112.
- (23) بحار الانوار، ج 45، ص 22.
- (24) مرتضى مطهرى، حماسه حسيني، ج 3، ص 151.
- (25) همان.
- (26) بحار الانوار، ج 44، ص 392.
- (27) همان، ج 5، ص 3.
- (28) اعيان الشيعه، ج 1، ص 601.
- (29) همان، ج 4، ص 554.
- (30) همان، ج 3، ص 561.
- (31) همان، ج 7، ص 324.
- (32) همان، ج 4، ص 283.
- (33) بحار الانوار، ج 41، ص 295.
- (34) كنز العمال، ج 1، ص 433.
- (35) الارشاد، ج 2، ص 105 و 106.
- (36) بحار الانوار، ج 44، ص 392.
- (37) اعيان الشيعه، ج 1، ص 600.
- (38) بحار الانوار، ج 101، ص 217.
- (39) تاريخ طبري، ج 5، ص 419.
- (40) الارشاد، ج 2، ص 135.
- (41) اعيان الشيعه، ج 1، ص 405.
- (42) تاريخ طبري، ج 5، ص 398.
- (43) بحار الانوار، ج 101، ص 278 و 277.
- (44) معالى السبطين، ج 2، ص 26.
- (45) بحار الانوار، ج 45، ص 17.
- (46) الارشاد، ج 2، ص 135.
- (47) همان، ص 136.
- (48) شيخ عباس قمى، سفينة البحار، ج 6، ص 133.
- (49) بحار الانوار، ج 45، ص 27 و 28.
- (50) رك: الارشاد، ج 2، ص 110، 135 و 136.
- (51) حماسه حسيني، ج 3، ص 158.
- (52) موسوعة كلمات الامام الحسين، ص 441.
- (53) همان، ص 442.
- (54) همان، ص 502.

عصر پیامبر

حضرت محمدصلی الله علیه وآله، همگان را با مهر و عطوفت و استواری بیان، به یکتاپرستی فراخواند. میزان اقبال و پذیرش، با شدت فشار و محدودیت، تناسب نداشت و در سالهای نخست، جمع اندکی، حریم دل را با نور قرآن، نورانی ساختند و بر میثاق خود نیز پایدار ماندند. چهره‌های غالب این جمع اندک، جوانان موحدی بودند که حیات و شادابی خود را در پیوند با پیامبر، جستجو و در سایه او، انس با خدا را تجربه کردند.

هرچند سینه رسول خداصلی الله علیه وآله از آنچه مشرکان میگفتند، تنگ میشد، (1) اما روز به روز به هدایت مردم و بخصوص، نسل جوان، امیداورتر میگشت. ارمغان محمدصلی الله علیه وآله، مرهمی بر روح خسته و دل افسرده بسیاری از جوانان بود. هر جا جوانانی جمع میشدند، پیامبر در آن جمع، حضور میافت. شناخت جوانان عصر رسالت و نوع برخورد آنان با پیامبر و پیام آسمانی او را در سه زاویه زیر به نظاره منشنیم.

1. اقبال جوانان

شعاع و میزان نفوذ آیات الهی، سعه صدر و ملاحظت محمدصلی الله علیه وآله، فکر خفته جوانان را بیدار میکرد و آنان را به اندیشیدن میکشاند. جوانان با تکیه بر فطرت پاک خود، پیشاهنگ پیروان اسلام گردیدند و با شور و نشاط، گرد پیامبر جمع شدند و با حضور سبز و چشمگیر خود، قلب پیامآور وحی را شادمان ساختند؛ حضوری که در کلام حضرت محمدصلی الله علیه وآله، اینگونه وصف شده است:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، فَخَالَقَنِي الشُّبَّانُ وَ خَالَقَنِي الشُّيُوخُ»؛ (2)

«خداوند، مرا به پیامبری برانگیخت؛ پس جوانان به من گرویدند و یارام کردند و بزرگسالان، با من به مخالفت برخاستند».

بررسی فهرست مسلمانان نخستین، نشان میدهد که بیشتر آنان، هنگام اسلام آوردن، کمتر از سی سال، سن داشتند. اقبال و پذیرش پرشور و روزافزون نسل جوان از آموزه‌های زیبای پیامبر اکرم، خشم و نگرانی بزرگان متعصب و سران شرک را برانگیخت؛ تا آن جا که ابوجهل، ضمن سخنرانی آتشین خود، مسلمان شدن جوانان را فساد و گمراهی دانست و تعالیم رسول خداصلی الله علیه وآله را سبب انحراف و فساد جوانان خواند! (3)

2. جلوه‌های دگرگونی

پیامبر، قید و بندهای جاهلی را از دوش همگان برداشت. در قرآن، چنین آمده است:

«يَصِّعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»؛ (4)

«پیامبر، از دوش آنان، قید و بندهایی را که برایشان بود، بر میندازد».

پیامبر، آنان را سبک کرد؛ ارزشهای انسانی را برای آنان، به ارمغان آورد و چنان بر دلها نفوذ کرد و رفتار و کردار نومسلمانان را متحول نمود که ثمره این دگرگونی، تربیت جوانان پاک، سلحشور و باایمان بود. آنان، معنای حیات و زندگی را لمس کردند و قیمت خود را یافتند و بر این نعمت، مایه گذاشتند و حتی از تقدیم جان خویش نیز فروگذار نکردند.

این روحیه ایثار و جانفشانی جوانان مهاجر و انصار، دین اسلام را از گزند خطرات و تهدیدهای دشمنان مصون داشت و این حافظان راستین، راست قامت و استوار، حریم دین را پاس داشته، از فرمانبری و یاری پیامبر، کوتاهی نکردند. به دو نمونه زیر دقت کنید:

(الف) در سایه تربیت پیامبرصلی الله علیه وآله، باور ترجیح دادن جبهه بر حمله، سخت نبود؛ آن گونه که تاریخ، از جوانی مدنی به نام «حنظلة بن ابعامر» گزارش داده است. مراسم ازدواج این جوان با دختر عبدالله بن ايسلؤل و شب زفافش، با جنگ احد مصادف شد. او با اجازه پیامبر، شب زفاف را در کنار همسرش سپری کرد و فردا صبح، به جمع لشکریان اسلام پیوست. او در میدان نبرد، با ابوسفیان درگیر شد و شتر او را زخمی کرد و ابوسفیان را بر زمین انداخت؛ آنگاه، سپاهیان دشمن، حنظله را محاصره کرده، او را به شهادت رساندند؛ این در حالی بود که وی هنوز غسل جنابت را انجام نداده بود. پیامبر درباره او فرمود:

«من دیدم که فرشتگان خدا، حنظله را در میان زمین و آسمان، با آب باران غسل مدهند»؛ (5)

(ب) مصعب بن عمیر، جوان رعناپی بود که به همه خوشها و امکانات رفاهی، پشت پا زد و پذیرای اسلام شد. او اولین سفیر پیامبر به مدینه بود و به وسیله قرآن، زمینه گسترش و نفوذ اسلام را در آن سامان، فراهم آورد. روزی رسول خداصلی الله علیه وآله مصعب را در مدینه دید که از دور میآید؛ در حالی که عباي کهنهای بر دوش انداخته، لباسهای وصلهداری بر تن دارد! حضرت با دیدن او، خطاب به یاران خود فرمود:

«خوب به او بنگرید که چگونه خداوند، قلبش را روشن و منور کرده است. او را در نزد پدر و مادرش میدیدم که از بهترین غذاها و

آشامیدنها (و لباسها) استفاده میکرد؛ اما محبت و دوستی خدا و رسولش، او را به این وضع درآورده است»؛ (6)

مصعب در پیکار بدر، پرچمدار مهاجران بود. او خشون بود که برادرش در این جنگ، به اسارت مسلمانان درآمده است! او به

مسلمانی که وی را به اسیری گرفته بود، گفت: اسیرت را سخت نگاه دار که اموال فراوانی در مکه دارد! مصعب در برابر اعتراض برادرش گفت: در واقع، آن مسلمان، برادر من است. (7)

3. ایستادگی و شکیبایی

ایستادگی یاران جوان پیامبر صلی الله علیه وآله، در راه دین و پیروی از او، بمانند بود. تاریخ پرشکوه اسلام، نمونه‌های فراوانی را از مقاومت و پایداری جوانان مسلمان، قبل و بعد از هجرت، گزارش میکند. دوران مکه، تدبیر پایداری و شکیب بود. مشرکان، چون تلاششان برای سکوت پیامبر، ب نتیجه ماند، مسلمانان بسریانه و بردگان را هدف گرفتند و آنان را به شدت، شکنجه و آزار دادند. هر قبیله نیز به آزار افراد مسلمان خویش میپرداخت. حبس، زدن، گرسنگی، تشنگی و خواباندن روی ریگهای گرم مکه، در شدت گرمای ظهر، از جمله این شکنجه‌ها بود.

بلال حبشی، عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و جوان سیهچرده‌های به نام عامر بن فُهییره (8)، از نمونه‌های مقاوم، مصدوم و آزار دیده این مقطع از تاریخند.

حَبَّابُ بن اَرت، یك مصداق زیبا از آن مقطع است. این جوان، از پیشتازان و اولین مسلمانان است که گویا پیش از سال چهارم، مسلمان شد. او در راه خدا، بیشترین شکنجه را تحمل کرد و صبر نمود. به گفته مورخان، کافران، او را برهنه میکردند و روی سنگهای تافته مکه، شکنجه میدادند. (9) مشرکان، پشت او را داغ کرده بودند و آثار زخمهای شکنجه‌های قریبش، به قدری شدید بود که تا پایان عمر، بر روی کمرش بر جای مانده بود. (10)

او در هنگام هجرت به مدینه، 24 سال داشت و در دوران باعظمت مدینه، در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله، در تمام صحنه‌ها حضور یافت. خواب، بعد از شرکت در جنگ صفین و در سن 63 سالگی، در سال 39 درگذشت و مقتدایش، امیرمؤمنانعلیه السلام، در کوفه بر او نماز گزارد. (11) امام، چون در کنار قبرش ایستاد، ضمن تجلیل از شخصیت او، به زخم به جای مانده بر جسمش یاد کرد و فرمود:

«یرحم الله حباب بن الارت، فلقد اسلم راعباً و هاجر طائعاً و قنع بالكفاف و رضی عن الله و عاش مجاهداً»؛ (12)
«خدا پیامرزد حباب بن ارت را؛ به رغبت، اسلام آورد و از روی فرمانبرداری، هجرت کرد و به قناعت گذراند و از خدا راضی بود و مجاهد زندگی کرد».

نیم قرن بعد؛ عاشورا

در ماههای پایانی سال 60 و روزهای آغازین سال 61 هجری، حسین بن علی علیه السلام حرکتی را برای سامانبخشی امت اسلام و راهبری آنان به سوی نیکبها آغاز کرد. این تلاش، نه از سر رقابت در قدرت و نه برای میل به افزودن کالای دنیا بود؛ بلکه هدف، برافراشتن پرچم دین خدا، اصلاح در جامعه و فراهم کردن امنیت برای مردم ستمدیده بود تا همگان به سنت پیامبر صلی الله علیه وآله بازگردند و به فرایض و سنتها عمل کنند.

امام حسین علیه السلام در پاسخ حر، که از جنگ و نابودی سخن میگفت، سخن آن مرد اوسنی با عموزاده‌هایش را که درخواست از پیامبر حمایت کند، بر زبان راند و فرمود:

سَامِضِي وَ مَا يَأْمُوتُ عَارٌّ عَلَيَّ الْقَتِي
إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا
وَ وَأَسَى الرَّجَالِ الصَّالِحِينَ يَتَفْسِيهِ
وَ قَارِقَ مَثْبُورًا يُعْشُ وَ يُرْعَمَا
فَانْ عِشْتُ لَمْ اَنْدَمْ وَ اِنْ مِثُّ لَمْ اَلَمْ
كَفَى بِكَ دُلًّا اَنْ تَعِيَشَ وَ تُرْعَمَا (13)

«به زودی مروم و مرگ بر جوانمرد، ننگ نیست؛ هنگامی که او انگیزهای درست دارد و در حالی که مسلمان است و بر آن انگیزه، جهاد میکند. جانش را فدای انسانهای صالح میکند و از فریب خورده تباه شده و خوار، دوری میگزیند. اگر زنده ماندم، پشتیبان نیستم و اگر مُردم، ملامت نمیشوم؛ برای تو خواری همین بس که به ننگ بمانی».

حرکت امام، امتحانی شد برای همه؛ مخصوصاً برای جوانان. برخی از آنان، پیشگام این نهضت بودند و جمعی به مرور ایام، به آنان پیوستند و رهیافته این خط سرخ شدند. متأسفانه بسیاری نیز سپاهی سپاه ستمکاران گشتند و به درهم و دینار کم و وعده پاداش جریان دنیاپرست، دل، خوش کردند؛ جریانی که حسین علیه السلام آنان را سرکشان امت و بازماندگان احزاب تباهی، دورافکنان قرآن، بارور شدگان شیطان، هواداران گناه و خاموشگران سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله نامید.

از جهان، دو بانگ میآید به ضد

تا کدامین را تو باشی مستعد

آن یکی، بانگش تُشور اتقیا

وآن، یکی بانگش فریب اشقیا

آن یکی، چون نیست با اختیار، یار

لاجرم شد پهلوی فجّار، جار

گر تو شناسی کسی را از ظلام

1. چهره‌های جوان

کربلا، عرصه حضور زیبای جوانان است؛ حضوری همراه با حماسه‌های ماندگار و شورآفرین. گرچه با قطعیت متوان از جوانان بنه‌اشم یاد کرد که این نکته، مرهون تأکید مورخان در ضبط سن آنان است، اما این بدان معنی نیست که سایر یاران حسینعلیه السلام، جوان نبودند. قرائن و مشخصات موجود، گواه بر این است که بسیاری از یاران غیره‌اشمی نیز جوان بوده‌اند که در لابلای متون تاریخی، اشاره‌هایی از این واقعیت به چشم می‌خورد.

برخی از چهره‌های جوان عاشورایی(15) به ترتیب الفبا عبارتند از:

1. ابراهیم بن علی؛ او به هنگام شهادت، 20 ساله بود.(16)
2. جعفر بن عقیل؛ او در سن 23 سالگی، در حماسه کربلا شرکت کرد.(17)
3. جعفر بن علی؛ او در 21 سالگی، در کربلا حاضر بود.(18)
4. سیف بن حارث بن سریع جابری.
5. عائد بن مجمع بن عبدالله عائذی که همراه پدرش، از کوفه حرکت کرد و به کاروان امام پیوست.(19)
6. عبدالله بن علی؛ او در سن 25 سالگی، در حماسه کربلا حضور یافت.(20)
7. عبدالله بن مسلم بن عقیل؛ او به هنگام شهادت، 26 ساله بود.(21)
8. عثمان بن علی؛ او در حماسه عاشورا، 23 سال داشت.(22)
9. علی بن حسین (علناکبر)؛ چون در پیکار کربلا شرکت کرد، 27 یا 28 سال از عمرش می‌گذشت.(24)
10. علی (اوسط) زین العابدین؛ او در حماسه کربلا، جوانی 23 ساله بود.(25)
11. مالک بن عبدالله بن سریع جابری.
12. محمد اصغر بن علی؛ او 25 سال از عمرش می‌گذشت.(26)
13. محمد بن ابوسعید بن عقیل؛ به هنگام شهادت، 27 ساله بوده است.(27)
14. محمد بن مسلم بن عقیل؛ او به هنگام شهادت، 27 ساله بود.(28)
15. محمد اصغر(ابوبکر) بن علی؛ او در حماسه کربلا، 25 سال از عمرش می‌گذشت.(29)

2. شور و معرفت

ویژگی مهم جوانان حسینی، همراه ساختن شور و احساس جوانی، با بینش و آگاهی به حقانیت حرکت خود بود. دقت در رجزها و اشعار کوتاهی که جوانان به هنگام حمله به دل دشمن می‌خواندند، گواه حرکت آگاهانه آنان است. برخی از این اشعار و رجزها عبارتند از:

الف) علناکبر، آن گاه که به سپاه دشمن حمله برد، این شعر را بر زبان داشت:

انا علی بن حسین بن علی

نحن و رب البیت اولی بالنبی

تالله لایحکم فینا ابن الدّعی(30) «من، علی بن حسین بن علی هستم؛ به پروردگار کعبه قسم! ما به (جانشینی) پیامبر، سزاوارتریم. به خدا قسم! آن زناراده، نخواهد توانست که بر ما حکومت کند».

ب) جعفر بن عقیل، در حالی که به دشمن حمله می‌برد، این شعر را خواند:

أنا الغلامُ الأبطحی الطالِبی

مِن مَعَشِرِ فِی هَاشِمٍ وَ غَالِبِ

فَتَحْنُ حَقًّا سَادَةَ الذَّوَابِ

فینا حسین اطیب الاطائب

«من، جوان ابطحی از آل طالبیم؛ از خاندان هاشم و غالب. به تحقیق، ما از بزرگان و سادات هستیم و حسین در میان ما، پاکیزه‌ترین پاکیزگان است».

ج) جعفر بن علی، چون به میدان رفت، این رجز را خواند:

انی انا جعفر ذوالمعالی

ابن علی الخیر ذوالنوال

حسبی بعمی شرفا و خالی

احمی حسینا ذی الندی المفضال(31)

«همانا من جعفرم؛ دارای صفات عالی؛ پسر علیعلیه السلام؛ آن نیکوصفت و دارنده عطا. در شرافت، عمو و دایم مرا کافی است؛ از حسینعلیه السلام، آن صاحب فضیلتها، حمایت می‌کنم».

د) عبدالله بن علی، وقتی به سمت میدان رفت، این رجز را خواند:

انا ابن ذی النجدة و الافضال

ذاك على الخير ذوالفعال

سيف رسول الله ذوالنكال

فی كل يوم (قوم) ظاهر الاحوال(32)

«من، پسر مرد دلاور و بخشندهام؛ آن مرد، علی نیکوکار است که شمشیر پیغمبر بود؛ کیفردهندهای که آثار ترس از او، در هر جماعتی آشکار است».

ه) عبدالله بن مسلم بن عقیل، چون به میدان رفت، چنین رجز خواند:

اليوم الفی مسلما و هو ابی

و عصبة بادوا علی دین النبی

لیسوا کقوم عرفوا بالکذب

لکن خیار و کرام النسب(33)

من هاشم السادات اهل الحسب «امروز پدرم مسلم و دلاورانی را که بر دین پیامبر از دنیا رفتند، دیدار میکنم. آنان مردانی نبودند که به دروغ شناخته شده باشند؛ بلکه نیکان و بزرگانی از خاندان بزرگ بنهاشم بودند».

3. دگرگونی و نیکبختی

کربلا، کانون دگرگون‌هاست و در میان یاران امام حسینعلیه السلام، چهره‌هایی هستند که تن به تحول داده، از ذلت به عزت روی آوردند و از رهیافتگان حماسه عاشورا شدند. در کربلا، سیر روآوری برخی از کوفیان، به امام حسینعلیه السلام، تا ظهر عاشورا ادامه یافت. تعدادی در سیاهی شب عاشورا، به امام ملحق شدند(34) و گروه بسیاری نیز پس از پیوستن حر، به امام روی آوردند. اوج دگرگونی، در شب عاشورا بود که از میان سپاه ابن سعد، به صورت يك نفره یا دوتنفره و در تاریکی شب، به امام روی مآوردند و این سیر، تا روز عاشورا ادامه یافت و به گفته سماوی، رقم آن به سی نفر رسید.(35)

یکی از نکات عبرت‌آموز در کربلا، حضور دو برادر به نامهای عمرو بن قرظ و علی بن قرظ در سپاه ابن سعد است. عمرو، پیش از شعلهور شدن جنگ، خود را به امام حسینعلیه السلام رساند؛ اما برادرش در صف دشمن باقی ماند. چون عمرو به شهادت رسید، علی بن قرظ، با گستاخی به امام جسارت کرد و گفت: برادرم را فریب دادی و به قتل رساندی و امام فرمود: خداوند برادرت را گمراه نکرد؛ بلکه او را هدایت نمود.(36)

در میان این چهره‌های دگرگون شده و نیکبخت، دو جوان به نامهای سیف بن حارث بن سریع جابری و مالک بن عبدالله بن سریع جابری - که هر دو عموزاده و برادر مادری هم بودند - به همراه غلامشان شیب، به حضور امام آمدند. آن دو، روز عاشورا، چون تنهایی و مظلومیت امام را دیدند، گریان نزد حضرت آمدند. امام حسینعلیه السلام از آنان پرسید:

«برادرزادگانم! چرا گریه میکنید؟ به خدا! من امید دارم که بعد از ساعتی، خرسند شوید».

آنان گفتند: نه، فدایت شویم؛ برای خود نمگیریم؛ گریه ما، برای شماست که در محاصره قرار گرفته‌اید و ما جز خودمان، چیزی نداریم که در راهتان تقدیم و از شما دفاع کنیم. امام فرمود:

«برادرزادگانم! خداوند به این علاقه و همدردتان نسبت به من، جزای خیر دهد؛ پاداشی همچون پاداش متقین».

آن دو، همراه هم و پس از شهادت حنظله، آماده رزم شدند و به او درود فرستادند. امام نیز با بیان این کلام که «درود، رحمت و برکت حق بر شما باد»، پاسخ آن دو را داد. دو برادر جابری با هم جنگیدند و به فیض شهادت رسیدند.(37) نام آن دو، در دو زیارت ناحیه و رجبیه آمده است.(38)

پی نوشت ها:

1) و لقد نعلم انک بضیق صدرك بما یقولون» (حجر، آیه 97).

2) محمدتقی فلسفی، جوان، ج 2، ص 248؛ به نقل از کتاب شباب قریش، ص 1.

3) بحارالانوار، ج 6، ص 415.

4) اعراف، آیه 157.

5) علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج 1، ص 117؛ وسایل الشیعه، ج 2، ص 506.

6) سفینه البحار، ج 2، ص 30؛ مستدرکات علم الرجال، ج 7، ص 427.

7) کاندهلوی، حیاة الصحابه، ج 2، ص 294.

8) فرطی، الاستیعاب، ج 2، ص 22.

9) محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص 128.

10) ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 6.

11) تاریخ پیامبر اسلام، ص 128.

12) نهج البلاغه، کلمات قصار 43.

13) وقعة الطف، ص 172 و 173؛ الارشاد، ج 2، ص 179.

14) مولوی.

- (15) ر.ک: پورامینی، چهره‌ها در حماسه کربلا، ص 124 - 133.
- (16) بیهقی، لباب الانساب، ج 1، ص 397.
- (17) همان، ج 1، ص 397.
- (18) ابصارالعین، ص 69؛ تنقیح المقال، ج 1، ص 219.
- (19) ابصار العین، ص 146.
- (20) رجال الطوسی، ص 76؛ فاضی نعمان، شرح الاخبار، ج 3، ص 194.
- (21) لباب الانساب، ج 1، ص 182.
- (22) ابصارالعین، ص 68.
- (23) مقرم، مقتل الحسین، ص 255.
- (24) (با توجه به بزرگ تر بودن علناکبر از امام سجاده علیه السلام و تأکید شیخ مفید بر تولد امام چهارم در سال 38 ق. نمیتوان قول بر 18 ساله بودن سن علناکبر را پذیرفت؛ چون به تصریح مورخان، علناکبر در سال 33ق. به دنیا آمده، از این رو عمر شریف او 28 یا 29 سال خواهد بود.
- (25) ابن ادریس حلی، السرائر، ج 1، ص 654.
- (26) لباب الانساب، ج 1، ص 397.
- (27) همان، ج 1، ص 397.
- (28) همان.
- (29) همان.
- (30) وقعة الطّف، ص 242.
- (31) بحارالانوار، ج 45، ص 38.
- (32) مقاتل الطالبیین، ص 54.
- (33) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 105.
- (34) ابصار العین، ص 186 و 187 و 194.
- (35) همان، ص 30 و 31؛ به گفته ابن طاووس، در شب عاشورا، 32 نفر از سپاه ابن سعد به امام ملحق شدند (اللهوف، ص 94).
- (36) ابصار العین، ص 156.
- (37) وقعة الطّف، ص 234 و 235؛ ابصارالعین، ص 132 و 133.
- (38) بحارالانوار، ج 45، ص 72 و ج 101، ص 340.

آیا اساساً زن در ساختن تاریخ نقش دارد یا خیر؟ استاد مطهری مباحثی را در پاسخ به این پرسش عنوان کرده است و همراه کردن اهل حرم (زنان) را با کاروان کربلا، به منظور ایفای نقش و انجام رسالت الهی آنها مبداند. وی در تشریح نقش مستقیم زن در «ساختن تاریخ»، سه شکل زیر را ترسیم کرده است:

1. زن، شیء گرانبها و بدون نقش؛

در این شکل که ویژه جوامع سنتی است، نقش زن، محدود به شوهرداری، بچه‌داری و خانه‌داری است و زن و مرد، در حریم و مدار خاص خود، ایفای نقش میکنند و هر گونه التذاذ جنسی، محدود به فضای زندگی زناشویی است.

2. زن، شیء ارزان قیمت و دارای نقش؛

در این شکل که ویژه جوامع مدرن است، حضور زن در اجتماع، محدودیتی ندارد. شخصیت او در ابعاد مختلف علمی، تخصصی، هنری، اجتماعی و... ارتقا میابد و او، ایفای نقش میکند؛ اما با شکسته شدن حریم او و اختلاط با مردان، حضور در مکانهای عمومی و استفاده حداکثری و آسان از جاذبه‌های جنسی او، به صورت موجودی ارزان قیمت و سهلالوصول در میآید. یکی از مهمترین پیامدهای این وضعیت، آسیب‌پذیر شدن کانون خانواده است.

3. زن، شخص گرانبها و دارای نقش؛

در این شکل که الگوی مورد قبول اسلام است، زن به عنوان شخصیتی گرانبها، در ابعاد مختلف، ایفای نقش میکند؛ اما حریم و مدار او، هرگز با مردان، آمیخته نمیشود؛ مکانهای عمومی، جلوه‌گاه جاذبه‌های جنسی او نیست؛ رسالت و ایفای نقش اجتماعی او، همسرداری، خانه‌داری و تربیت فرزند را کمرنگ نمیکند؛ میان افراط اختلاط و تفریط محدودیت، راه سوم «حریم» را در پیش گرفته است و غیرت و عفت او، راه هرگونه التذاذ و ابتذال جنسی را بر اغیار بسته است. (1)

نوشتار حاضر، بر اساس همین تقسیم‌بندی، مباحثی را درباره نقش زن بررسی میکند.

نقش آفرینی

در عرصه آفرینش، همه پدیده‌ها، دارای اثر و نقش مثبت هستند. از کوچکترین موجودات ذره‌بینی تا عظیمترین کهکشانها، در پی انجام مأموریت خود میباشند.

قطرهای کز جویباری مرود
از پی انجام کاری مرود (2)

بیهوده بودن پدیده‌ها، با حکمت الهی که بخش مهمی از باورهای دینی است، سازگاری ندارد.

در قرآن کریم چنین آمده است:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» (3)

حق تعالی گر سماوات آفرید
از برای دفع حاجات آفرید (4)

در عرصه حیات انسانی که عرصه‌های «اختیار محور» است، نقش آفرینی انسان به اجبار صورت نمیگیرد. عموم آدمیان، آگاهانه یا ناخودآگاه، دارای نقش و تأثیری در گستره‌های کوچک یا بزرگ هستند؛ کم باشد یا زیاد؛ مثبت باشد یا منفی. در فرهنگ دینی ما، حتی برای سالخوردگان در میان اهل خود، نقشی همچون پیامبران در بین امت خود وجود دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الشیخ فی اهله کالنبی فی امته».

هدف مکاتب الهی، این است که نقشی آگاهانه، مثبت، سازنده، عمیق، وسیع، و هدفمند همسو با هویت، برای انسانها تعریف کنند. در این خصوص، با چند سؤال زیر روبرو میشویم:

نقش آفرینی، چه اهمیتی دارد؟

گستره‌های نقش آفرینی کدام است؟

چگونه میتوان انسانها را بر اساس این ویژگی، طبقه‌بندی کرد؟

در پاسخ، میتوان گفت که علاقه به تأثیرگذاری، صفتی است که در همه انسانها نهاده شده است و حتی نظامهای سیاسی سکولار و لائیک، به کمک همه ابزارهای تبلیغاتی، اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی، درصدد نفوذ دادن تئورها و شعارهای خود در نقاط مختلف جهان هستند.

در قرآن کریم، ایفای نقش و اثرگذاری، ارزش والایی دارد. در قرآن در این باره چنین آمده است:

«مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأْتَمَّا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (5)

«هر کس يك نفر را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است».

متأسفانه بسیاری از کسانی که خود مؤمن هستند و به فرایض دینی خود عمل میکنند؛ اما در مقابل دیگران و حتی خویشاوندان، فرزندان و... فاقد هرگونه نقش مثبت هستند.

خداوند در قرآن کریم مفرماید: عدهای از قوم بناسرائیل، مورد لعن حضرت داوود علیه السلام و عیسی بن مریم علیه السلام قرار گرفتند؛ زیرا:

«كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛

«آنان، یکدیگر را از کارهای زشتی که انجام میدادند، باز نمداشتند و نهی از منکر نمکردند. به راستی، چه بد است آن چه انجام میدادند».

امام صادق علیه السلام مفرماید:

«این دسته از بناسرائیل که خداوند آنها را در این آیه سرزنش کرده است، کسانی بودند که در جلسات گناه وارد نمشدند؛ اما در برخورد با گنهکاران، با لیخند و انس برخورد میکردند!»

این افراد، ممکن است برای بتفاوتی خود توجیحات و تفسیرهای نادرستی از اشعار و ضربالمثلها داشته باشند:

من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

راههای نقش آفرینی

نقش آفرینی، باید با موقعیتهای مختلف، هماهنگ و متناسب باشد؛ اما موارد زیر را میتوان از مهمترین آنها شمرد: ایجاد الگوی رفتاری، امر به معروف و نهی از منکر، انذار و تبشیر، ایجاد سنتهای نیکو، مشارکت در امور خیریه، تشویق و تنبیه، اظهار کراهت از گناه و گنهکار و اظهار خشنودی از کار نیک دیگران.

ایجاد الگوی رفتاری، موفقترین راه در تأثیرگذاری است. پیامبران و اولیای الهی، همیشه در عمل به تعالیم الهی، پیشقدم بودند. در روایات، چنین آمده است:

«كونوا دعاةً للناس بغير السبِّكم»؛ (6)

«با رفتار و کردار خویش، مردم را به خدا دعوت کنید».

پند فعلی، خلق را جذابتر

که رسد در جان هر با گوش و کر

اندر آن وهم امیری کم بود

در حشم تأثیر آن محکم بود

زن در تاریخ و عصر حاضر

ویل دورانت مگوید: در میان ملل اولیه، از لحاظ تحریم، زن رتبه اول را داشته و در هر آن، با هزاران خرافه، علتی متراشیدند که زن را نجس، خطرناک و غیر قابل لمس معرفی کنند. (7)

در ژاپن، مرد، قدرت وسیعی داشت و حق داشت آنها را به بردگی یا روسپگری بفروشد. زنان در سراسر عمر، تحت قیمومت پدر، شوهر یا پسر بودند؛ دختران، از ارث، سهمی نداشتند و مردان، حق گرفتن زن به طور نامحدود را داشتند؛ دختران، از تحصیل علم و سواد، محروم و ممنوع بودند و همیشه مورد ضرب و شتم و اهانت پدران و شوهران خود واقع و به کارهای سخت، وا داشته میشدند.

در هندوستان، زن، يك موجود طفیلی برای شوهر محسوب میشد و برای او بعد از مرگ شوهر، زندگی را جایز نمشمردند و زن را در روز چهلیم شوهر، در آتش انداخته، مسوزاندند و بهترین زنان، زنانی بودند که پس از مرگ شوهرانشان، خود را در آتش انداخته، بسوزانند. زنان هند، به استثنای زنان طبقات بالا و زنان روسپی معابد، از تحصیل علم و کسب دانش، محروم بوده، همانند بردهها، حق مالکیت نداشتند و دسترنج آنان، به جیب شوهر و ارباب مرفت.

در جزیره العرب، وجود دختر در يك خانواده، ننگ بزرگی محسوب میشد و زنی که فرزند اولش دختر بود، قدم او را نامبارک میدانستند. تعدد زوجات، بدون هیچ فید و شرطی، رواج فراوان داشت. زن، کالایی بود که جزء دارایی پدر یا شوهر یا پسر به شمار مرفت و او را با اموال و ثروتی که باقی مانده بود، به ارث میردند. از این رو، ازدواج با زن پدر، منع قانونی نداشت.

در روم، زن از حق ارث، به کلی محروم بود و در برابر ظلم و تجاوزی که نسبت به او انجام میشد، حق مراجعه به دادگاه و دفاع از خود را نداشت. رومیان، اساساً فقط برای مردان، روح انسانی قائل بودند و میگفتند که زن، دارای روح انسانی نیست.

در امپراتوری ساسانی، زن، شخص، فرض نمیشد؛ بلکه او را شیئی مپنداشتند. در فرانسه، در سال 589 م. پس از بحثهای فراوان، به این نتیجه رسیدند که زن نیز انسان است؛ ولی برای خدمتگزاری مرد آفریده شده است.

از اواخر قرن نوزدهم، گرایشی به نام «فمینیسم» پدید آمد که به دنبال اصلاح وضعیت اجتماعی و اقتصادی زنان بود. زمینه این رویکرد، وضعیت ناعادلانههای بود که قرنهای جریان داشت. در بعد نظری، اصولاً زن، انسان درجه دوم محسوب میشد. ارسطو، زن را

«مرد ناکام» میدانست که حاصل ناتوانی طبیعت در خلق مردان است و به هیچ روی، سزاوار شرکت در امور اجتماعی نیست.

این موضوع (درجه دوم بودن زن) از ناحیه عالمان دینی و نهاد دین (کلیسا) نیز دامن زده میشد. در کتاب مقدس، حوا، عامل اصلی گناه اولیه آدم و مسئول خروج وی از بهشت معرفی شده است.

در بعد عملی نیز بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی، از قبیل حق مالکیت، ارث، رأی و ...، از زنان سلب شده بود؛ به گونه‌ای که حتی تا اواخر دهه دوم قرن بیستم، در آمریکا و انگلستان، هنوز زنان از حق رأی محروم نگه داشته شدند. در چنین فضایی، زرمه‌های مخالفت، به تدریج آغاز شد و فمینیستها در نقد تفریبات جامعه، به دام افراط افتادند و برای نجات از فرهنگ مردسالاری، با نگاه زنانه، به جهان نگریسته، از جهان، تفسیری زنانه ارائه نمودند و بسیاری از نقشهای فطری و سازگار با زنان را نفی کردند.

نتیجه این افراط، فروپاشی نهاد خانواده، ازدواجهای غیررسمی و نامشروع، طلاقهای مکرر، کودکان سرراهی، پرورش نسلی آسیب‌پذیر، خشونت‌گرا، غیراخلاقی و ناهنجار، انکار ارزشها و هنجارهای اخلاقی، رواج تجارت سکس و استفاده ابزاری از زن و پرداختن یکسویه به نقشهای از دست رفته زن را به دنبال داشت و بسیاری از نقشهای دیگر زنان، همچون همسری و مادری، مورد غفلت یا حمله قرار گرفت. (8)

در این رویکرد، نقشهایی که برای زن تعریف شده است، با هویت او هماهنگی ندارد.

نقش زن از منظر قرآن

قرآن کریم، با صراحت، هدایت خود را برای همه جهانیان میداند و خطابات آن، هرگز منحصر به قشر و جنسیت ویژه‌ای نیست؛ مگر این که قرینهای بر خاص بودن وجود داشته باشد. بنابراین، همچنان که در محاوره‌ها، از صیغههای مذکر برای هر دو جنس مذکر و مؤنث، استفاده میشود، خطابات مذکر قرآنی نیز عمومیت دارند. با این حال، قرآن کریم در بعضی از آیات به ذکر صیغههای مذکر اکتفا نکرده، بلکه در طرح کمالات و ارزشهای والا، زنان را همدوش و همسان مردان مطرح میکند:

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ». (9)

پس پروردگارشان [دعای ایشان را] اجابت کرد که من عمل هیچ عاملی از شما را، اعم از مرد یا زن تباه نمکنم. شما همگی از یکدیگرید. بنابراین کسانی که مهاجرت کردند و از خانهای خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند، بی تردید گناهانشان را میپوشانم و حتماً آنها را در باغهایی داخل میکنم که از پای درختانش نهرها جاری است. [این] پاداشی از جانب خداست، و خداست که پاداش نیکو نزد اوست.

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا». (10)

و هر که از مرد و زن کارهای شایسته کند در حالی که مؤمن باشد آنها داخل بهشت میشوند و ذرهای به آنها ستم نمیرود.

قرآن، هدایت خود را برای همه جهانیان - از مرد و زن - میداند و از نقش‌آفرینی زنان مؤمن، به زیبایی یاد میکند. نقشهای زیر، از آن جمله است:

1 . ساره، همسر حضرت ابراهیمعلیه السلام، یکی از زنان قدیسه است. از آیات قرآن، استفاده میشود که ساره، هم فرشتگان را میدید، هم صدای آنها را میشنید و هم مخاطب آنها قرار گرفت.

2 . مادر حضرت موسعلیه السلام، نقشی اساسی در زندگی این پیامبر دارد؛ در حالی که از پدر حضرت موسعلیه السلام سخنی به میان نیامده است. قرآن در این باره میفرماید:

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا حَفَّتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»؛ (11)

«و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده و چون بر جان او ترسیدی، به دریایش بیفکن و نترس و اندوه مدار که ما او را به تو باز میگردانیم و از پیامبرانش قرار میدهیم».

شیر ده ای مادر موسی ورا و اندر آب افکن میندیش از بلا

3 . بلقیس، از چهرههایی است که قرآن، تصویری بسیار موجه و قابل قبول از شخصیت و مشی سیاسی او ارائه داده است؛ اگرچه او و قومش، موحد و خداپرست نبوده‌اند.

4. مریم، یکی از زنان بزرگ تاریخ است و قرآن کریم، در باره او میفرماید:

«أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ»؛

«مادرش (مادر حضرت عیسیعلیه السلام)، بسیار راستگو و درستکار بود».

قرآن کریم، صفت صدیق را درباره حضرت ابراهیمعلیه السلام، حضرت یوسفعلیه السلام و حضرت ادریسعلیه السلام به کار برده است. (12) همچنین درباره ارتباط حضرت مریمعلیها السلام، چنین آمده است:

«وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ (13)

«و به یاد آر هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! همانا خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و بر زنان جهان برتری داده است».

5 . آسیه، همسر فرعون، از دیگر زنانی است که در قرآن، از او به نیکی یاد شده است. او ویژگیهایی دارد که استثنایی است. وی با این که پیامبر یا امام معصوم نبود، سابقه توحیدی نداشت و سالیانی را بر سفره فرعون نشسته بود، اما الگوی تاریخی مؤمنان قرار گرفت؛ زیرا محیط‌زده نبود و جامعه، شخصیت او را نساخته بود؛ زرق و برق زده نبود؛ صبور بود و زیر شکنجه، جان داد و شهید شد؛ ولی از راه و مکتبش، دست برنداشت. او شهادت داشت و تهدیدات فرعون، بر او اثر نگذاشت. او رضای خالق را بر مخلوق مقدم داشت و منطق، عقل و وحی را بر مسائل خانوادگی ترجیح داد. او، بسیاری از باورهای حاکم بر فرهنگ عمومی را عوض کرد. (14)

6 . فاطمه زهرا علیها السلام، از برترین زنان عالم است. وی تنها کسی است که در قرآن، کوثر (خیر کثیر) و از سوی پدر بزرگوارش، «ام ابیها» نامیده شده است. به شهادت قرآن، او و خانواده‌اش، انسانهای پاک روی زمین هستند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (15)

دوستی او، بر همه مخاطبان وحی، واجب است. وقتی آیه «قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى» نازل شد، از رسول گرامصلی الله علیه وآله سؤال شد که خویشان نزدیک که دوستی آنها بر ما واجب شد، چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علیعلیه السلام، فاطمهعلیها السلام و دو فرزند آنها، حسن و حسینعلیهما السلام. (16)

فاطمهعلیها السلام و خانواده‌اش، بالاترین اسوه‌های ایثار بودند. در روایات آمده است که روزی امام حسن و امام حسینعلیهما السلام، بیمار شدند. پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله، همراه مردم، به عیادت آنان آمدند و به حضرت علیعلیه السلام پیشنهاد کردند که برای سلامتی دو کودک خود، نذر کند که روزه بگیرد؛ پس از آن که آنها بهبود یافتند، حضرت علیعلیه السلام و حضرت فاطمهعلیها السلام، سه روز روزه گرفتند؛ اما برای افطار، غذایی در خانه نداشتند. حضرت علیعلیه السلام، مقداری جو قرض کرده، نانی تهیه نمود. هنگام مغرب، ابتدا نماز مغرب را خواندند و خواستند افطار کنند که شب اول، مردی مسکین، شب دوم، فردی یتیم و شب سوم، سائلی اسیر، در منزل آنها را به صدا در آوردند و درخواست غذا کردند. اهل بیتعلیهم السلام، برای رضای خدا، غذای خود را به آنان داده، خود با آب افطار کردند. خداوند متعال نیز سوره انسان را در وصف آنان نازل فرمود. نکته قابل توجه، آن است که در این حرکت مقدس، پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله، سهم نبود تا روشن شود که این سوره، فقط درباره اهل بیتعلیهم السلام نازل شده است. (17)

زنان در حادثه کربلا

چند زن در کربلا نقش‌آفرینی کرده‌اند که در رأس آنان، حضرت زینب کبریعلیها السلام قرار دارد. گرچه در این باره، از زنانی چون ام‌کلثوم، دیلم بنت عمرو (همسر زهیر) و ام‌وهب نیز میتوان یاد کرد؛ اما به دلیل اهمیت نقش حضرت زینبعلیها السلام، تنها به اختصار از ایشان یاد میکنیم.

تجلی زینب در قیام عاشورا

مکتب عاشورا، دارای دو ثقل است؛ ثقل اکبر که سالار شهیدان حسین بن علیعلیه السلام است و ثقل اصغر که پیام‌آور شهیدان، زینبعلیها السلام است. زینبعلیها السلام، در خانواده‌های پرورش پیدا کرد که پدرش، علیعلیه السلام، مادرش، فاطمهعلیها السلام و دو برادرش، حسن و حسینعلیهما السلام، معصوم هستند و آیه تطهیر، درباره آنها نازل شده است.

شخصیتهایی همچون حضرت ابوالفضل العباسعلیه السلام و حضرت زینبعلیها السلام، بیشترین پیوندها و مشابهتها را با معصومان دارند و چه بسا وجود آنها همان برکاتی را داشته باشد که معصوم دارد. در تمثیلی ساده میتوان گفت که بر اساس فقه شیعه، آب قلیل، پاک‌کننده نیست و با ملاقات با کمترین مقدار نجاست، نجس میشود؛ اما اگر همین آب قلیل، به وسیله یک جوی بسیار باریک، به آب متصل گردد، همان خصوصیتی را پیدا میکند که آب کر دارد؛ چه رسد به این که یک آب قلیل، از چندین سوی، با پاکیزه‌ترین و زلالترین دریاها و برکه‌های حیات، ارتباط داشته باشد. خُم که از دریا درو راهی شود پیش او جیحونها (18) زانو زند (19)

در میان شخصیتهای غیرمعصوم، هیچ کس همچون حضرت زینبعلیها السلام، متصل به عصمت نیست. بدیهی است که نقش چنین شخصیتی در اعمال و مناسک فردی، تهجد و خاننشینی، خلاصه نمیشود؛ بلکه باید در کنار امام معصوم، بالاترین نقش را در پیاده کردن اهداف او ایفا کند. زینبعلیها السلام، ضامن اجرای شعارهای عاشوراست و باید پس از شهادت برادر، تمامی پیامهای حسینی را به گوش تاریخ برساند. پاکسازی جامعه اسلامی، پیراستن اسلام از آن چه به او بستهند، اصلاح نگرش مردم نسبت به اهل بیتعلیهم السلام و... بخشی از نقشهایی است که او باید پس از شهادت برادر، ایفا کند. بنابراین، زینبعلیها السلام از زندگی آرام در کنار همسر خود، دست کشید و از اولین گام، امام را همراهی کرد.

1. در کربلا

از نافع بن هلال، چنین روایت شده است:

در شب عاشورا، امام پس از بررسی بیابانهای اطراف، به سوی خیمهها برگشت و به خیمه زینب کبریعلیها السلام وارد شد. من در بیرون خیمه، کشیک میدادم. زینب کبریعلیها السلام گفت: ای برادر! آیا یاران خود را آزمودهای و به نیت و استقامت آنان پی بردهای؟ مبادا در موقع سختی، دست از تو بردارند و در میان دشمن، تنهایت بگذارند! امام، در پاسخ وی چنین فرمود: «آری، به خدا سوگند! آنها را آزمودهام و آنها را نیافتم، مگر دلاور، غرنده، باصلایت و استوار. آنان به کشته شدن در پیش روی من، آن چنان مشتاق هستند که طفل، به پستان مادرش!»

این گفتوگو میان حضرت زینبعلیها السلام و امام حسینعلیه السلام، موجب میشود که اصحاب، بار دیگر، وفاداری خود را به امام اعلام کنند؛ به گونهای که زنان حرم بشوند.

در شب عاشورا، امام، خواهر را برای رسالتی بزرگ آماده کرد و وقتی او را نگران و پریشان دید، به او فرمود:

«خواهرم! مبادا شیطان، صبر تو را برباید!» (20)

مرحوم دکتر آیتی، سخنان امام حسینعلیه السلام به حضرت زینبعلیها السلام را این گونه بازگو میکند:

«فراموش نکن کاری که تو باید انجام دهی، از کاری که من انجام ندادم، آسانتر نیست و تنها با عظمت روحی و معنویتی که از تربیت‌های علی و فاطمه‌علیها السلام کسب نموده‌ای و از آن پدر و مادر، به میراث برده‌ای، متوانی این وظیفه را به انجام رسانی» (21).

چه بسا با همین سخن امامعلیه السلام بود که زینعلیها السلام برای تحمل فجیعترین حوادث تاریخ، آماده شد. او شاهد کشته شدن چند برادر، برادرزاده، فرزند، داماد و بهترین خویشان و یارانش در يك نيمروز بود. او شاهد بریدن سر مبارك ابا عبدالله علیه السلام، تاختن اسبان بر پیکر مطهر شهدا، به آتش کشیده شدن خیمهها، به غارت رفتن اموال کاروان، وحشت و فرار زنان، دختران و کودکان از خیمهها و دیگر اتفاقات در يك روز بود. او کاروانسالار اسیران بود و همچون کوهی استوار، در مقابل امتحانات الهی ایستاد.

2. در کوفه

یکی از افتخاراتی که زینعلیها السلام به افق زیبا و پهناور آزادگی و عزت، بخشیده است، چگونگی ورود او به مجلس ابنزیاد و گفتوگوی با اوست؛ آن گاه که ابن زیاد گفت: کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟ زینعلیها السلام پاسخ داد:

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا حَمِيلاً هَوْلَاءِ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَصَاجِعِهِمْ وَ سَيَجَمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتُحَاجُّ وَ تُخَاصَمُ فَانظُرْ لِمَنِ الْقَلْبُ يَوْمَئِذٍ نَكَلْتُكَ أُمَّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ».

«چیزی جز زیبایی ندیدم! شهادت، برای آنان مقدر شده بود و به سوی آرامگاه خویش رفتند. به زودی خداوند، آنان و تو را گرد مآورد تا در پیشگاه او، حجت گویند و داوری خواهید. نگاه کن که در آن روز، پیروزی و رستگاری از آن کیست؟ مادرت به عزایت بنشیند پسر مرجانه!»

ابن زیاد، خشمگین و برافروخته، به طرف زینعلیها السلام حمله کرد. عمروبن حُرَیث او را آرام کرد و به او گفت: او زن است و زن را به سبب گفتارش، سرزنشی نیست! در ادامه این گفتوگو، عبیدالله که بر خاک افتاده بود، زینعلیها السلام را به سجده‌گویی متهم کرد و گفت:

«هَذِهِ سَجَاعَةٌ وَ لَعْمَرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ سَجَاعاً شَاعِراً»؛ (22)

«این زن، سجع مگویند؛ همان گونه که پدرش شاعر بود و سجع مگفت».

یکی از اقدامات حضرت زینعلیها السلام در این سفر، حفاظت از امام سجادعلیه السلام بود. نمونه‌های از این امر، زمانی بود که ابنزیاد در همان مجلس، تصمیم به قتل امام سجادعلیه السلام گرفت؛ اما فداکاری زینب کبریعلیها السلام، مانع از آن شد. در آن جا نیز زینعلیها السلام، ابن زیاد را مخاطب قرار داد و به او گفت:

«ای ابن زیاد! تو از ما، يك نفر را هم باقی نگذاشته‌ای؛ اگر تصمیم داری او را بکشی، مرا نیز با او بکش» (23).

3. در شام

یکی دیگر از فرازهای افتخارآفرین عاشورا، سخنان زینعلیها السلام در مجلس یزید است. یزید در اوج سرمستی و توهم پیروزی، اشعاری در انکار وحی و قیامت خواند که ناگهان صدای زینب بلند شد و چنین گفت:

«خداوند راست گفت که:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ».

و آنگاه به او یاد آور شد که به مهلت شوم خود، شادمان نباشد؛ زیرا این مهلت، بلایی برای اوست؛

«وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَوْلِيَّ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛ (24)

«کافران گمان نکنند که مهلتی که به آنها مدهیم، خیر آنهاست؛ به آنها مهلت مدهیم تا به گناهانشان بیفزایند و عذابی خوارکننده برای آنهاست».

در پایان، حضرت زینعلیها السلام، با یادآوری معاد، خطاب به یزید گفت:

«در آن روز، جز کرده زشت، چیزی نداری. تو، پسر مرجانه را به فریاد سخوانی و او از تو یاری نخواهد. با یارانت، در کنار ترازوی عدل الهی ایستاده‌ای؛ چون سگان بر آنان بانگ مزنی و آنان بر تو بانگ مززند و مسبینی نیکوترین توشه‌های که معاویه برای تو ساخت، کشتن فرزندان پیامبر بود» (25).

پی نوشت ها:

(1) مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ص 398 - 411

(2) پروین اعتصامی.

(3) ص، آیه 27.

(4) مولوی.

(5) مانده، آیه 32.

(6) کافی، ج2، ص 78.

(7) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 1، ص 84.

(8) بیات، عبدالرسول، فرهنگ واژه‌های ص 36 - 423.

- (9) آل عمران، آیه 195.
- (10) نساء، آیه 124.
- (11) قصص، آیه 7.
- (12) مریم، آیه 41؛ یوسف، آیه 46؛ مریم، آیه 56.
- (13) آل عمران، آیه 43 و 44.
- (14) محسن قرآنی، تفسیر نور، ج 12، ص 139.
- (15) احزاب، آیه 33.
- (16) بحارالانوار، ج 23، ص 232.
- (17) تفسیر نور، ج 12، ص 320.
- (18) رودخانه.
- (19) مولوی.
- (20) معجم کلمات امام حسین، ص 407.
- (21) دکتر محمدابراهیم آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص 116.
- (22) بحارالانوار، ج 45، ص 115.
- (23) همان، ج 45، ص 117.
- (24) آل عمران، ص 178.
- (25) بلاغات النساء، ص 35.

امام صادقعلیه السلام از پدرانش چنین روایت میکند:

«اهل کوفه، خدمت امیرالمؤمنینعلیه السلام آمدند و از خشکسالی و نیامدن باران شکایت کردند و عرضه داشتند: برای ما از خدا درخواست باران کن. امیرالمؤمنینعلیه السلام به حضرت امام حسینعلیه السلام فرمود: از خدا درخواست باران کن. امام حسینعلیه السلام، حمد و ثنای حق را به جا آورد و بر پیامبر، درود فرستاد و به پیشگاه حق، چنین عرضه داشت: ای عطاکننده خیرات و نازلکننده برکات! آب فراوان بر ما ببار و باران بسیار و وسیع و خوشگوار و با عظمت که بندگانت را از ناتوانی برهاند و سرزمینهای مرده را زنده کند، به ما عطا فرما. آمین رب العالمین.

چون امامعلیه السلام از دعایش فراغت یافت، ناگهان باران فراوانی بارید تا جایی که عربی از اطراف کوفه آمد و گفت: درهها و تپهها را از فراوانی آب، چنان دیدم که بخشی از آب در بخشی دیگر موج میزد.» (1)

خدایا! مردم کوفه را با دعای بنده خاص خود از باران رحمت سیراب کردی؛ باران رحمت و مغفرتت را بر ما بباران تا گناهان و آلودگرها را از پرونده ما بشوید و ما را از سنگینی معاصی و وزر و وبالش نجات دهد و گیاه نشاط معنوی و نهال عبادت و بندگی را در سرزمین وجود ما برویاند که ما به امید کرم تو به این درگاه آمدهایم و روی عذرخواهی به خاک آستانها گذاشتهایم و دست گدایی و حاجت، به سویت برداشتهایم و یقین داریم که با کرم و لطف، از ما در خواهی گذشت.

نبرد آسمانیان و زمینیان

امام حسینعلیه السلام را در سحرگاه شب عاشورا، خواب فرا گرفت؛ چون بیدار شد، فرمود:

«سگهایی را دیدم که بر من حملهورند؛ در میان آنها، سگ چندرنگی بود که شدیدتر بر من تاخت. گمانم آن است که آنکه مرا میکشد و خونم را میریزد، پیکرش پیس باشد.»

پیکر شمر چنین بود.

امامعلیه السلام همچنین فرمود:

«سپس جدم رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که به من فرمود:

فرزندم! تو شهید آل محمد هستی. آسمانیان، دیدار تو را به یکدیگر مژده میدهند؛ فردا، افطار تو نزد من خواهد بود؛ شتاب کن، زود بیا و درنگ روا مدار.» (2)

امام حسینعلیه السلام، فرمان جدش را اطاعت کرد؛ درنگی نکرد و شبی نگذشت که به سوی نیای بزرگوارش شتافت.

اینها دو مکاشفه بود و دو نمایش حقیقت. مکاشفه نخستین، برده را برداشت و حقیقت دشمنان حسینعلیه السلام را برملا کرد؛ سگان درندهای که پیشرو آنها، سگی متعفن و پیس بود؛ سگی که درونش بر برونش اثر گذارده، او را مجموعهای از لکهای ننگ نشان میداد.

سگ درنده، سمبل ظلم و بیدادگری و سمبل تعدی، تجاوز و ستمگری است. از سگ درنده، جز آکنده کردن شکم از گوشت و پوست و استخوان ضعیفان، کاری دیگر ساخته نیست. اگر بخواهند مجسمهای از ظلم بسازند، شایستهتر از سگ درنده، نمونههای بهتر و برتر یافت نمیشود.

دومین مکاشفه، نمایش دوستان امام حسینعلیه السلام و نشان دهنده راه او و تقدیرنامههای از مقام مقدس حضرت حق است که به وسیله پیامبرش، برای امام حسینعلیه السلام فرستاده شده است؛ چنین کسی شایسته است که آسمانیان و ملکوتیان، اشتیاق زیارتش را داشته باشند. سطح فکر زمینها، پایتیر از آن است که حسینعلیه السلام را بشناسند. زمینی، حسینعلیه السلام را به قتل مبرساند و آسمانی، حسینعلیه السلام را بالای سر جا میدهد.

در کربلا، نبرد میان زمینی و آسمانی بود. حسینعلیه السلام، رهبر آسمانیان و سپاه حسینعلیه السلام، همه آسمانی بودند و پرواز آنها به سوی آسمانها بود. کربلا، دروازه و راه بهشت شد و کاروان کربلا، به رهبری حسینعلیه السلام، بهشتی شد. یزید، رهبر زمینها بود؛ همه را با خود به زیر زمین برد و در درون دوزخ، جای داد و کربلا برای آنها، دروازه جهنم و بدبختی در دو جهان بود.

قرآن، برای مردم باایمان، شفا و رحمت است و برای ظالمین، خسارت و کربلا، یکی از مظاهر قرآن است.

حسینعلیه السلام، رهبر آسمانیان بوده است و کسی که راه حسینعلیه السلام را بپیماید، به آسمان خواهد رفت؛ به بالاتر و بالاتر تا برسد به جایی که در وهم نیاید و حقیقتش از تصورش برتر باشد. (3)

برده آزاد

اسلم بن عمرو، بردهای بود که امام حسینعلیه السلام، او را پس از شهادت برادرش، امام مجتبیعلیه السلام، خرید و وی را به امام

زینالعبیدینعلیه السلام بخشید. محمد بن یوسف گنجی شافعی، ابونعیم اصفهانی و محدث قمی از اسلم بن عمرو، در کتابهای خود یاد کرده‌اند و بزرگان دین، همچون صاحب کتاب «فرسان الهیجا» او را از قاریان قرآن شمرده‌اند. شغل او کتابت برای امام حسینعلیه السلام بود و چون حضرت از مدینه به سوی مکه حرکت کرد، همراه آن حضرت بود و با آن بزرگوار، از مکه به کربلا آمد و در روز عاشورا، به شرحی که مآید، به شرف شهادت نایل آمد. در کتاب «بحر اللثالی» و «روضه الاحباب»، چنین آمده است:

چون این غلام وفادار و برده خریداری شده که از همه آزادگان برتر بود، در طلب اذن جهاد به محضر امام حسینعلیه السلام آمد، حضرت فرمود: از فرزندم سجاده‌علیه السلام اجازه جهاد بخواه. آن سعادت‌مند دنیا و آخرت، از امام سجاده‌علیه السلام اذن جهاد خواست و با اهل حرم وداع گفت و به میدان جنگ شتافت و هفتاد نفر را با شمشیرش به دوزخ فرستاد. امام سجاده‌علیه السلام با بالا زدن دامن خیمه، به تماشای کارزار آن مرد الهی نشست و از این که برده‌های زرخرید، به دفاع از امامت برخاسته، مسرور و شاد بود.

برده وفادار، پس از کارزاری عظیم و جهادی خالص، دوباره به محضر امام سجاده‌علیه السلام شتافت و با آن حضرت وداع گفت و به میدان بازگشت. این بار، او از کثرت کوشش، جنگ سنگین، شدت عطش و جراحت زیاد، به خاک افتاد. امام حسینعلیه السلام بر بالین او حاضر شد و سخت گریست و صورت مبارک خود را بر گونه او گذاشت تا به جهانیان بفهماند که ارزش معنوی این برده، همچون ارزش فرزندش علی اکبرعلیه السلام است و ثابت کند که او از همه تعلقات، برای خدا و در راه خدا رها شد و از مصادیق بارز «فانی لا اعلم اصحاباً خیراً من اصحابی» شد. آری، امام حسینعلیه السلام، یارانی را در جهان به خوبی آنان و بهتر از آنان، سراغ نداشت.

داستانی بسیار عجیب از نافع بن هلال

شیخ مفید، فقیه بزرگ، متکلم برجسته و شخصیت کم‌نظیر، چنین نقل میکند: وقتی که امام حسینعلیه السلام در کربلا حاضر شد، در میان یارانش، نافع بن هلال، بیشتر از همه همراه و همگام امام بود؛ به ویژه، در مواقعی که بیم غافلگیری مرفت؛ زیرا او فردی احتیاطکار و آگاه به سیاست بود. شبی امام حسینعلیه السلام از خیمه بیرون آمده، به سوی هامون قدم مزد تا دور شد. نافع، شمشیر خود را به خود آویخته، پیاده شتاب کرد تا خود را از پشت سر به حضرت رسانید؛ دید که امامعلیه السلام، گردن‌ها و تپه‌هایی را که اطراف خیمه‌گاه است، رسیدگی میکند.

نافع میگوید: آن حضرت به پشت سر نگاهی کرد؛ مرا دید و فرمود: کیست این مرد؟ نفاعی؟ گفتم: آری، خدایم به قربانت کند. بیرون آمدن نابهنگام تو، رو به سمت لشکرگاه این یاعیان سرکش، مرا بقرار ساخت. امامعلیه السلام فرمود: نافع! من بیرون آمدم که به این تله رسیدگی کنم؛ مباد آن روزی که شما به آنها و آنها به شما حمله نکنند، این برآمدگها کمینگاهی برای خیمه‌گاه ما و هجوم دشمن شود.

پس از آن، مراجعت کرد؛ در حالی که دست چپ مرا میان دست خود گرفته بود و مفرمود: همان است؛ همان است؛ به ذات خدا سوگند! وعده‌های است که خُلف در آن نیست و بعد فرمود: ای نافع! آیا این راه را نمگیری و بروی؟ بین این دو کوه را بگیر و جان خود را نجات ده؛ از همین وقت شروع کن.

من خود را بر قدمهای امام انداختم و گفتم: در این صورت، باید مادر برای نافع شیون کند؛ یعنی مگر نافع مرده باشد و زنده نباشد. آقای من! این شمشیر و اسب که با من هستند، از این کار سرپیچی میکنند. من به حق آن خدایی که به وجودت، بر سرم منت گذاشته، از تو مفارقت نمکنم و جدا نخواهم شد تا شمشیر و اسب من، از سرد و گرم من، خسته و وامانده شوند. نافع ادامه میدهد:

سپس امام از من جدا شد و در سراپرده خواهرش داخل شد. من، پهلوئی چادر ایستادم؛ به امید این که زود از آن جا بیرون آید. خواهرش از او استقبال کرده، برایش متکاپی گذاشت. آن حضرت نشست و به گفتوگوی آهسته و سخن سزّی با او پرداخت؛ اما قدری نگذشت که گریه، گلوگیر خواهرش شد و به او گفت: ای وای برادر! من قربانگاه تو را مشاهده کنم و به پاسبانی این زنان ضعیف، مبتلا باشم؟ این مردم را مشناسی و آگاهی که چه کینه دیرینه‌ای با ما دارند. این پیشامد، امر بس بزرگی است و بر من سنگین است قربانگاه این جوانان و ماههای بنه‌اشم. ای برادر! آیا از اصحاب خود و نیت آنان استعلام کرده‌ای؟ من از آن مترسم که در هنگام از جا جستن و اصطکاک سرنیزه‌ها، تو را وا گذارند.

امام به گریه افتاد و فرمود: آگاه باش! هان به خدایم قسم! آن چه میناید، در آنها هست؛ من در آنان، جز مردان مرد، سرفراز، سربلند، پُرعیت، باعتنا به مظاهر دنیوی، مملو از غضب به دشمن، دوراندیش، پُرعَمق، گردنفرز و سینه سپرکن، نمبینم! به آن اندازه پیش پای من به مرگ مأوسند که طفل، به پستان مادر.

وقتی که نافع این سخنان را شنید، از سوز به گریه افتاد؛ برگشت و راه خود را به سمت خیمه حبیب بن مظاهر قرار داد. حبیب را دید که نشسته و به دستش، شمشیری است که از غلاف کشیده شده است. به حبیب سلام داد و بر در خیمه او نشست. حبیب گفت: نافع! چه چیز تو را از منزل بیرون آورده؟ نافع، آن چه شده بود را برای حبیب بازگو کرد. حبیب گفت: آری، به خدایم سوگند! اگر انتظار فرمان خودش در بین نبود، هر آینه این لشگر را مهلت نمودم و همین امشب، با این شمشیر، به جنگ با آنها میپرداختم. نافع گفت: ای حبیب! من از حسینعلیه السلام جدا شدم؛ با وضعی که وی نزد خواهرش بود و خواهرش در رنج و اضطراب بود. گمان میکنم زنها متوجه شده باشند و در فغان و ناله با او در همراهانند؛ آیا تو راهی داری که همین امشب، یارانت را جمع کنی و روبهروی زنان حرم، سخنانی به دلداری آنان بگویی تا دل آنان آرام گیرد؟ زیرا من چنان از دختر علی بقراری دیدم که خود نیز

بفرارم. حبیب گفت: مطیعم؛ هر چه خواهی.

پس حبیب از میان چادر بیرون آمد و در ناحیه‌های ایستاد که هویدا باشد. نافع، پهلویبش ایستاد و همراهان را صدا زد. آنان نیز از منزل‌هایشان سر بیرون آوردند. وقتی که جمع شدند، آنان را مخاطب کرد و گفت: ای اصحابِ حمیت و شیران روز سختی! این نافع است که همین ساعت مرا باخبر کرده که خواهر و اهل حرم و باقی خانواده آقای شما را به این وضع دیده که اشک مریخته، گریه مکرده‌اند؛ به من بگویند که شما به چه خیالید؟

آنان شمشیرها را برهنه کرده، عمامه‌ها را بر زمین زدند و گفتند: ای حبیب! آگاه باش؛ به حق آن خدایی که به واسطه این مهبط، ما را اسیر منت خود کرده، اگر این مردم بخواهند خود را پیش یکشند، سرهاشان را درو میکنیم و آنان را با خواری، به مرده‌های گذشت‌هشان ملحق منماییم و وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله را درباره پسران و دخترانش حفظ میکنیم.

حبیب گفت: بنابراین، از پی من بیاوید. پس خود روان شد و زمین را ندیده و دیده، در نوردید و آنان به دنبالش مدویدند تا مابین طناب‌های خیمه‌های حرم ایستاد و صدا برداشت:

ای اهل حرم پیامبر! ای بانوان ما! ای معاشر آزادگان پیامبر خدا! این است شمشیرهای بران جوانمردانی که با شما عهد و پیمان بست‌اند که شمشیرهای خود را غلاف نکنند؛ مگر در گردن هر کس که خیال اذیت شما را داشته باشد و این است سرنیزه‌های غلامان شما که قسم خورده‌اند تا جای ندهند؛ مگر در سینه آن که بخواهد انس شما را به هم زند.

امام حسین علیه السلام فرمود: یا آل الله! شما هم برای تشکر از آنان، در برابر ایشان قرار بگیرید. اهل حرم بیرون آمدند و در حالی که ندبه مکرده، گفتند: ای پاکان و پاکمردان! اگر دست از حمایت دختران فاطمه علیها السلام بکشید، چه عذر دارید آن وقتی که ما به دیدار جدمان پیامبر صلی الله علیه وآله برسیم و به او از این پیشامدی که بر ما نازل شده، شکایت کنیم و او بپرسد که آیا حبیب و یاران حبیب، حاضر نبودند و نشنیدند و ندیدند؟

حبیب گفت: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست! اصحاب آماده شده‌اند که اگر موقع سواری است، سوار شوند و اگر موقع جنگ، جنگ کنند.(4)

اصحاب، گویا با زبان حال به اهلیتعلیم السلام عرضه مداشتند:

از منای کعبه گر امروز رخ برتافتیم
وعده‌گاه کربلا را چون منا خواهیم کرد
گر وداع از زمزم و رکن و صفا بنموده‌ایم
کربلا را رکن ایمان از صفا خواهیم کرد
تا که بشناسند مخلوق جهان، خلاق را
خوبش را آینه ایزدنا خواهیم کرد
از پی درمان درد جهل ابنای بشر
نیوای خوبش را دارالشفای خواهیم کرد
از پی آزادی نوع بشر تا روز حشر
پرچم آزادمردی را به پا خواهیم کرد
ظلم را معدوم مسازیم و پس مظلوم را
با شهادت از کف ظالم رها خواهیم کرد
کاخ استبداد را با خاک یکسان میکنیم
پس بنای عدل را از نو بنا خواهیم کرد
انقلاب مذهبی تا در جهان آید پدید
از ندای حق، جهان را پرصدا خواهیم کرد

توبه و آشتی با حق

در سال 1331 ش. که بیش از نه سال از سن این فقیر خطاکردار نگذشته بود و پرچم مرجعیت شیعه، بر دوش حضرت آیه الله العظمی بروجردی، قرار داشت، اتفاقی عجیب افتاد که ذکرش را در این سطور لازم میبینم.
در محلات پایین شهر تهران، مردی بود زورمند، قلدر و زورگو که اغلب قلدران و زورگویان تهران، از او حساب میبردند و در دعوای او چاقوکشها، محکوم او بودند.

او از مشروبخواری، قمار، گرفتن پول زور، ایجاد جار و جنجال، دعوا و ستم به مردم، امتناعی نداشت. در اوج قدرت و قلدری بود که بارقه رحمت حق و لطف حضرت محبوب و جاذبه عنایت دوست، دلش را ربود. آن چه به دست آورده بود، تبدیل به پول نقد کرد و همه را در چمدانی گذاشت و برای توبه، مشرف به شهر قم شد. به محضر آیه الله العظمی بروجردی رفت و با زبان مخصوص به خود، به آن عالم بیدار و بینای آگاه، چنین گفت:

آن چه در این چمدان است، از راه حرام به دست آمده است. اغلب صاحبانش را نمشناسم و شدیداً بر من سنگینی میکند؛ به محضر شما آمده‌ام تا وضع را اصلاح کنید و راه توبه و انابه را به من بنمایانید.

مرجع شیعه که از ملاقات با این گونه افراد باصفا، خوشحال میشد به او فرمود: نه تنها این چمدان پول، بلکه لباسهایت را جز پیراهن و شلوار بدن، در این جا بگذار و برو. او هم لباسهای رو را درآورد و با یک پیراهن و شلوار، از آن بزرگوار، خداحافظی کرد تا به تهران

آیه‌الله العظمی بروجردی در حالی که به خاطر توبه واقعی آن قلدر، اشک به دیده داشت، او را صدا زد و مبلغ پنج هزار تومان از مال خالص خودش را به او داد و وی را با حالی غرق در خشوع و اخلاص، دعا کرد.

او به تهران برگشت؛ در حالی که غرق در فروتنی، تواضع، خاکساری و محبت شده بود؛ پنج هزار تومان را مایه کسب حلال قرار داد و به تدریج، در کسب مشروع، پیشرفت نمود تا سرمایه قابل توجهی به هم زد. ابتدای هر سال، خمس درآمدش را میپرداخت و در ضمن به مستمندان و دردمندان هم کمک قابل توجهی میکرد.

رفته رفته به مجالس مذهبی راه پیدا کرد و عاقبت، بنیانگذار یکی از جلسات مهم مذهبی تهران شد. تشکیل جلسه مذهبی به دست او، مصادف با ایامی بود که من در حدود بیست و شش سال از عمرم میگذشت و طلبه حوزه علمیه قم بودم و محرم و صفر و ماه رمضان هم در تهران، در مجالس و مساجد، برای تبلیغ دین، حاضر میشدم. از طریق مجالس دینی با چهره نورانی او آشنا شدم و توسط یکی از دوستان، به مسئله توبه او به دست مرجع بزرگ شیعه، آگاه شدم.

دوستی و رفاقتم با او طولانی شد؛ در حدود سال 1367 ش. به بستر بیماری افتاد و پیام داد تا به عیادتش بروم. من قصد داشتم که روز جمعه به عیادتش بروم؛ ولی ساعت یازده شب جمعه، اهل و عیالش را به بالینش فرا خواند و از تمام شدن عمرش خبر داد.

به نقل اهل و عیالش، نزدیک به نیم ساعت مانده به مرگش، به محضر حضرت سیدالشهدا علیه السلام چنین عرضه داشت: از گذشتها توبه کردم؛ به سلك نوکران درآمدم؛ در دربارت، خدمتی خالصانه کردم و ثلث مالم را به صورت پول نقد برای مدتی طولانی در صندوق قرضالحسنه‌های جهت ازدواج جوانان قرار دادم؛ حال آرزویی ندارم، جز این که لحظه خروج از دنیا، جمالت را ببینم و بمیرم. چند نفسی مانده به مرگ، با حالی خوش، سلامی عاشقانه به امام حسین علیه السلام کرد و در حالی که لبخند زیبایی بر لب داشت، جان به جان آفرین، تسلیم کرد.

اخلاقی شگفت انگیز و عاقبتی عجیب

مترجم تفسیر ارزشمند «المیزان»، استاد بزرگوار، سید محمد باقر موسوی همدانی، حکایت زیر را برای این بنده ضعیف و خطاکار مسکین، نقل کرد:

در منطقه گنداب همدان که امروز جزء شهر شده، مردی شرور، عرفخور و دائمالخرم به نام علی گندابی زندگی میکرد. او در عین این که توجهی به واقعیات دینی نداشت و سر و کارش با اهل فسق و فجور بود، ولی برقی از بعضی از مسائل اخلاقی در وجودش درخشش داشت.

روزی در یکی از مناطق خوش آب و هوای شهر، با یکی از دوستانش، روی تخت قهوهخانه برای صرف چای نشستند. هیکل زیبا، بدن خوشاندام و چهره باز و بانشاط او جلب توجه نکرد و کلاه مخملی پرقیمتی که به سر داشت، بر زیبایی او افزوده بود؛ ناگهان کلاه را از سر برداشت و زیر پای خود قرار داد. رفیقش به او نهییب زد: چه میکنی؟ جواب داد: اندکی آرام باش و حوصله و صبر به خرج بده. پس از چند دقیقه، کلاه را از زیر پا درآورد و به سر گذاشت. سپس گفت: دوست من! زن جوان شوهرداری در حال عبور از کنار این قهوهخانه بود؛ اگر مرا با این کلاه و قیافه مندید، شاید به نظرش مآمد که من از شوهرش، زیبایی بیشتری دارم. در آن حال، ممکن بود نسبت به شوهرش دلسرد شود. من نخواستم با کلاهی که به من جلوه بیشتری داده، گرمی بین يك زن و شوهر، به سردی بنشیند.

در همدان، روضهخوان معروفی به نام شیخ حسن زندگی میکرد. او، مردی باتقوا، متدین و مورد توجه بود. وی مگوید:

در ایام عاشورا، يك روز بعدازظهر، برای روضهخوانی، به محله حصار در بیرون همدان رفته بودم. کمی دیر شد؛ وقتی به شهر بازگشتم، دروازه را بسته بودند. در زدم؛ صدای علی گندابی را شنیدم که مست و لایعقل، پشت در بود. فریاد زد: کیست؟ گفتم: شیخ حسن روضهخوان هستم. در را باز کرد و فریاد زد: تا الان کجا بودی؟ گفتم: به محله حصار برای ذکر مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام رفته بودم. گفت: برای من هم روضه بخوان. گفتم: روضه، مستمع و منبر میخواهد. گفت: این جا همه چیز هست؛ سپس به حال سجده رفت و گفت: پشت من، منبر و خود من هم، مستمع؛ بر پشت من بنشین و مصیبت قمر بنهاشمعلیه السلام را بخوان!

از ترس، چاره‌های ندیدم؛ بر پشت او نشستم و روضه خواندم. او بسیار گریه کرد و من هم به دنبال حال او، حال عجیبی پیدا کردم؛ حالی که در تمام عمرم، مانند آن را پیدا نکرده بودم. با تمام شدن روضه من، مستی او هم تمام شد و انقلاب عجیبی در درون او پدید آمد.

پس از مدتی، از برکت آن توسل، به مشاهد مشرفه عراق رفت و امامان بزرگوار را زیارت کرد؛ سپس رحل اقامت در نجف انداخت. در آن زمان، میرزای شیرازی، صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو، در نجف بود. علی گندابی، جانماز خود را برای نماز، پشت سر میرزا قرار مداد و مدتها در نماز جماعت آن مرد بزرگ شرکت میکرد.

شبی در بین نماز مغرب و عشا، به میرزا خبر دادند که فلان عالم بزرگ از دنیا رفته است. ایشان دستور داد او را در دالان متصل به حرم دفن کنند؛ بلافاصله قبوری آماده شد و پس از سلام نماز عشا، به میرزا عرضه داشتند که آن عالم، گویا مبتلا به سکنه شده بود و به خواست حق، از حال سکنه در آمد؛ ناگهان، علی گندابی همان طور که روی جانماز نشست، از دنیا رفت. میرزا دستور داد علی گندابی را در همان قبر دفن کنند. (5)

- 1) بحارالانوار، ج 44، ص 187.
- 2) مقتل خوارزمی، ج 1، ص 251؛ بحارالانوار، ج 45، ص 3.
- 3) سید رضا صدر، پیشوای شهیدان، ص 195 (با تصرف و تلخیص).
- 4) مقرر، مقتل الحسین، ص 218 (با تصرف و تلخیص).
- 5) برگرفته از: حسین انصاریان، مجموعه‌های از نکته‌ها و داستانها.

به کوشش: رضا امیدوار

مصیبت امام حسینعلیه السلام

مرحوم آیه الله احمدی میانجی

رسول خداصلی الله علیه وآله با حسین، خیلی خاطرات دارد؛ حتی در آن لحظه آخر، حسینعلیه السلام روی سینه رسول خداصلی الله علیه وآله بود. روایت این است که حضرت علیعلیه السلام خواست امام حسینعلیه السلام را از روی سینه رسول خداصلی الله علیه وآله جدا کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: بگذار باشد. یکی از مصیبت‌های رسول خداصلی الله علیه وآله، یاد همین مصیبتها بود. رسول خداصلی الله علیه وآله، گاهی که حضرت علیعلیه السلام را میدید، اشک مریخت و گاهی که حضرت زهراعلیها السلام را میدید، یاد سیلی خوردن او مافتاد و گاهی که امام حسینعلیه السلام را میدید، یاد لپهای مسموم او میکرد و گاهی که امام حسینعلیه السلام را میدید، گریه میکرد. يك روایت داریم که ام سلمه عرض کرد یا رسول الله! اگر بچه را میبوسند، صورت و پیشانی او را میبوسند؛ چرا شما پشت حسینعلیه السلام را میبوسید؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ام سلمه! جای زخمهای او را میبوسم. یا رسول الله! حسین تو را قطعه قطعه کردند؛ ولی سیر نشدند تا این که استخوانهای او را خرد کردند. امام سجادعلیه السلام آمد و فرمود: ای اهل قبیله! ببینید حصیر پیدا میشود؛ بیاورید و بعد قطعههای بدن را روی حصیر گذاشتند.

مصیبت حضرت عباسعلیه السلام

مرحوم آیه الله احمدی میانجی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب نفس المهموم مگوید: حضرت علیعلیه السلام يك صحابی 90 ساله او (عمار) شهید شده است، در بالای سر جنازه او، آرزوی مرگ میکند و اشکهایش جاری میشود؛ حال شما مقایسه کنید حال حضرت علیعلیه السلام را در این جریان با حال امام حسینعلیه السلام بر بالین برادر خود، حضرت عباسعلیه السلام. عباسعلیه السلام، برادر امام حسینعلیه السلام و جوانی 34 ساله بود که پیشانی او از عبادت پینه بسته بود. امام حسینعلیه السلام و حضرت عباسعلیه السلام، هر دو تشنه بودند. نوه حضرت ابوالفضلعلیه السلام، در يك مرثیه، چنین گفته است: جد من مالك فرات است؛ اما قطره‌های از آن آب نخورد و شاعر مگوید: امام حسینعلیه السلام مآمد و گاهی اوقات برمگشت و به زن و بچه‌اش نگاه میکرد و خودش در خطر بود و شما تصور کنید که امام حسینعلیه السلام چه بگوید بهتر است و چگونه باید گریه کند. آن شاعر عرب مگوید: امام حسینعلیه السلام به طرف قتلگاه برادر مرفت؛ اما نگاهش تقسیم شده بود و گاهی به طرف برادر و گاهی به طرف خواهرها نگاه میکرد و همچنان گریه میکرد و انسان خیال نمیکرد که زمین کربلا، در حال گریه کردن است و بر بالین برادر آمد. شاعر مگوید: امام حسینعلیه السلام هوس کرد که برادر را ببوسد؛ اما جای سالمی پیدا نکرد؛ چون سر دو نیم شده بود و نیزه و تیر، آن قدر به بدن مبارک او اصابت کرده بود که حساب نداشت و دستهایش قطع شده بود. حضرت ابوالفضلعلیه السلام، هیچ پناهگاهی نداشت و هر کس به هر گونهای که میخواست، مزد و حتی بعد که حضرت افتاده بود، همانطور میزدند. مقاتل نقل کرده‌اند که امام حسینعلیه السلام فرمود: الان، کمرم شکست و یکی از کتابهای تاریخ نوشته است که اهل کوفه از حضرت ابوالفضلعلیه السلام، آن قدر دلشان پر بود که نه تنها دستهای او را، بلکه پاهای او را هم قطع کردند.

مصیبت حضرت علی اکبرعلیه السلام

استاد حسین انصاریان

حضرت سیدالشهدا علیعلیه السلام فرمود: پسر من! بالاترین پاداشی که خدا مقرر کرده تا يك پدر به فرزندش بدهد، از من به توست؛ يك گوشه پاداشش، این است که در کره زمین، هر کس رو به کربلا بکند و بگوید: السلام علی الحسین، پشت سرش مگوید: و علی بن الحسین و گوشه دیگر پاداشش، این است که تمام قبرها در جهان، چهار گوش دارد؛ غیر از قبر ابوعبداللّهعلیه السلام که دو گوشه‌اش، مال علی اکبرعلیه السلام است. لحظهای که می خواهد میدان برود، وقتی این خبر پخش شد، زلزله میان خیمهها افتاد؛ همه مضطرب شدند؛ سکینه کبری مگوید: بابایم نفسش به شماره افتاد؛ در حالی که هنوز نرفته بود. تا لحظهای که روی اسب مستقر شد و حرکت کرد، پدر هست؛ عمه هست؛ خواهر هست و همه دارند نگاه میکنند. ابوعبداللّهعلیه السلام ایستاده و محاسن را دست گرفته است.

مرحوم محدث قمی در نفس المهموم منویسد: این، اولین باری بود که دشمنان، صدای گریه امام حسینعلیه السلام را میشنیدند. «فیکا بکاءً عالیاً»؛ ابوعبداللّه علیه السلام با صدای بلند، شروع کرد به گریه کردن؛ یعنی مردم! شما هم برای اکبر من بلند گریه کنید. ای ساریان آهسته ران کارام جانم مرود وان دل که با خود داشتیم با دل ستانم مرود در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم مرود او می رود دامن کشان، من زهر تنهایی چشان دیگر مجوی از من نشان، کز دل نشانم مرود من ماندهام مجور از او، بیچاره و رنجور از او گویی که میخی دور از او، بر استخوانم مرود وقتی از اسب افتاد، صدا زد: «ایپناه! علیک منی السلام».

شیخ مفید که از مراجع ماست، چنین نوشته است: وقتی ابوعبداللّه علیه السلام آمد، دید زینعلیه السلام زودتر آمده و خودش را روی بدن قطعه قطعه علی اکبر انداخته است؛ گاهی صدا میزند: وای پسر برادر! گاهی صدا میزند: وای برادر! (1)

مصیبت حضرت علیاصغر علیه السلام

مرحوم آیةالله احمدی میانجی

در کتاب صدوق آمده است که هر چه مصیبت بر امام حسینعلیه السلام بیشتر میشد، چهره امام بازر و شکفتهتر میشد و بعضی از اصحاب نیز چنین بودند و این هفتاد و دو نفر، در دنیای آن روز انتخاب شده بودند و به نظر من، با شهدای جنگ بدر هم قابل مقایسه نیستند؛ چون شهدای جنگ بدر، چند درصد احتمال مرگ میدادند؛ ولی شهدای کربلا، مرگ را قطعی میدانستند. آخرین هدیه امام حسینعلیه السلام که نقل شده، شیرخواره او، حضرت علی اصغرعلیه السلام بوده است و مختلف نقل کردهاند؛ بعضی میگویند که امام حسینعلیه السلام آمد جلوی خیمهها تا اهل حرم را ببیند و فرمود: خواهر! آن شیرخواره را هم بیار و بسبی، بچه را به دست امام حسینعلیه السلام داد و امام حسینعلیه السلام رفت تا صورت بچه را ببوسد که تیر، جلوتر از لبهای ابوعبداللّه علیه السلام، به گلوئی علیاصغر رسید.

بعضی نقل کردهاند که امام حسینعلیه السلام، بچه را بر روی دست، جلوی لشکر آورد و اتمام حجت کرد و فرمود: مردم! من با شما میجنگم و شما با من میجنگید و من به نظر شما گنهگار هستم؛ اما این بچه شیرخوار که گناهی ندارد. مردم عوض این که رحم کنند، روی دست پدر، گلوئی بچه را با یک تیر بزرگ، ذبح کردند. این قضیه، برای امام حسینعلیه السلام، از دو جهت خیلی دردآور بود؛ یکی این که امام حسینعلیه السلام این جا کلماتی فرموده است و جای دیگر ندیدهام و دیگر این که فرمود: این بچه من، از بچه ناقه صالح کمتر نیست و خدا میباید که شما با من چه میکنید. در این جا بود که هاتف غیبی صدا زد: یا حسین! بگذار بچه را که ما برای او، در بهشت، دایه آماده کردهایم. بنا بر نقلی دیگر، حضرت امام حسینعلیه السلام، بچه را جلوی خیمهها آورد و به خواهرها داد و اینها در خیمه جمع شدند و این بچه را دست به دست میگرداندند و به آغوش میگرفتند و گریه و نوحهسرای میکردند.

مصیبت حضرت قاسمعلیه السلام

محمد بن سلیمان تنکابنی

بنا بر روایت ابی مخنف، «چون حضرت [سید الشهدا] ندای استغاثه در داد، دو پسر از خیمهگاه آمدند که گویا دو ماه بودند که از آسمان نبوت و برج وصایت و افق خلافت، طلوع کردند؛ یکی اسمش احمد بود و دیگری قاسم و هر دو از پسران حضرت امام حسن مجتبیعلیه السلام بودند و میگفتند: لبیک، لبیک، ای آقای ما! آگاه باش که در خدمت تو ایستادهایم. امر کن ما را؛ صلوات خدا بر تو باد. آن جناب فرمود: بر عمویان گران است که بگویند بیرون روید و از حرم جدتان حمایت نمایید؛ پس قاسم، به مبارزت آمد» (2). بنا بر روایت ابی مخنف، «از عمر مبارکش، چهارده سال گذشته بود» (3).

بنا بر روایت بحار، «او صغیری بود که به حد تکلیف نرسیده بود». چون امام حسینعلیه السلام به او نگاه کرد، دست دور گردن او گذاشت و هر دو گریه کردند تا این که هر دو بهوش شدند. پس از آن، قاسم از عموی بزرگوار خود رخصت مبارزه خواست و آن جناب او را اذن نداد. قاسم شروع کرد به بوسیدن دستها و پاهای امام حسینعلیه السلام که اذن بستاند (4).

بنا بر روایت منتخب، «قاسم عرض کرد: ای عم! مرا رخصت ده تا به سوی این کاروان روم. آن جناب فرمود: ای برادرزاده! تو نشانه برادر من میباشی و میخواهم که باقی بمانی تا به تو تسلی جویم و اجازه به او نداد. قاسم با نهایت هم و غم نشست؛ در حالی که دلگیر بود و از چشمهای مبارکش، سیلاب اشک روان بود و دید که عم او به برادرانش اجازه [میدان] داد و به او نداد؛ سر خود را بر زانو گذاشت».

بنا بر روایت بحار، قاسم به میدان آمد؛ در حالی که اشکهای چشم او روان بود و فرمود:

إِن تَنكُرُونِي فَاَنَابُنُ الْحَسَنِ

سَيْبُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَن
هَذَا حُسَيْنٍ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ
بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سَقَاوَا صَوَّبَ الْمَرْزَنَ (5)

بنابر روایت ابی مخنف، «حمید بن مسلم مگوید: در لشکر عمر بن سعد بودم که قاسم بیرون آمد به سوی ما و روی او مانند پاره ماه بود. پس گذشت؛ در حالی که در دست او شمشیری بود و او [دارای] پیراهن و آزاری بود و دو نعل در پایش بود که بند یک پای آن باز بود. فراموش نمکنم که بند نعل پای چپ بود. عمر بن سعد ازدی به من گفت: قسم به خدا که براو میپیچم. پس گفتم: سبحان الله! چه میخواهی از او؛ به خدا که مرا اگر ضربت زند، هر آینه دست به او دراز نمکنم؛ واگذار او را که این گروه، کفایت او را میکنند؛ پس گفت: قسم به خدا که به او حمله نمکنم؛ پس حمله کرد تا این که سرش را شکافت و قاسم بر رو افتاد». (6)

بنابر روایت معدن البکاء، «در خبری دارد که بعضی آن امامزاده را با سنگ میزدند و میگفتند: بکشید پسر خارجی را». (7)

بنابر روایت منتخب، «شبیبه بن سعد شامی نیزه بر پشتش زد که از سینه‌اش بیرون آمد؛ پس قاسم افتاد و در خون غلطان شد و فریاد کرد: ای عمّ بزرگوار! مرا دریاب. حمید [بن مسلم] گوید که حسین، مانند شیر جنگی، حمله کرد و صفها را شکافت [و] عمر بن سعد ازدی - قاتل قاسم - را به شمشیر زد. عمر، دست خود را سپر کرد که شمشیر دستش را از مرفق جدا ساخت؛ پس عمر فریاد [ی] زد که لشکر همه شنیدند. حسین از عمر کنار گرفت و لشکر کوفه، حمله آوردند که عمر را از دست حسین نجات دهند؛ پس اسبان، قاسم را لگدکوب کردند». (8)

بنابر روایت منتخب، «حسین، آرام نگرفت تا این که قاتل قاسم را کشت. حمید [بن مسلم] مگوید: غبار نشست؛ دیدم که حسین بر بالای سر قاسم ایستاده و پاهای قاسم حرکت میکرد تا این که روح مبارکش، به آشیان قدس پرواز نمود». (9)

مصیبت حضرت مسلمعلیه السلام

مرحوم حجة الاسلام سید صادق شمس

السلام عليك ايها العبد الصالح. عبد صالح، یعنی خالص؛ نایب خاص مورد وثوق امام زمانش که حضرت هنگام فرستادنش به کوفه، در نامه‌های نوشت:

«فرستادم به سوی شما برادر و پسر عم و محل وثوق و اطمینانم، مسلم بن عقیل را».

البته مسلم افزون بر طهارت نفس و معنویت، از نظر جسمانی هم شایسته مقام نیابت بود و میتوانید در رویارویی او با محمد بن اشعث که از سوی ابن زیاد ملعون با سی سوار مأمور دستگیری حضرت شد، این حقیقت را ببینید. وقتی حضرت مسلم همه آنها را به هلاکت رسانید و محمد بن اشعث از دارالاماره نیروی کمکی خواست، گفت که ابن زیاد خیال میکند که به جنگ بقالی از بقالهای کوفه رفته‌ام؛ او شیری از بیشه شهامت است؛ شیری سهمگین که شمشیری برنده در دست دارد و دلاوری بزرگ که از بهترین خاندانهاست.

در حدیث شریف نبوی، تأسف رسول خداصلی الله علیه وآله، به سبب مظلومیت او به چشم نخورد؛ آن جا که حضرت علیعلیه السلام فرمود: «آیا شما عقیل را دوست دارید؟» فرمود: «آری، او را دوست دارم به دو جهت؛ یکی برای این که ابوطالب، او را دوست مداشت و یکی برای خودش؛ به درستی که فرزند او در راه یاری فرزندم، حسینعلیه السلام، کشته خواهد شد و دیده مؤمنان، برای او خواهد گریست و فرشتگان مقرب، بر او صلوات خواهند فرستاد».

سپس رسول خداصلی الله علیه وآله به قدری گریست که اشک از دیده مبارکش بر سینه‌اش جاری شد و گفت: «به خدا شکایت میکنم از آن چه بعد از من به اهل بیت من خواهد رسید؛ بعد از من، ای عزاداران! گریه شما، مشمول دعای رسول خدا و علامت ایمان خواهد بود».

بر اساس این حدیث شریف نبوی، حضرت مسلم، باب الحوائج است. پس گریه کنیم بر اول شهید امام حسینعلیه السلام که هم رسول خداصلی الله علیه وآله و هم امام حسینعلیه السلام بر او گریستند و هم او برای حسینعلیه السلام گریست؛ آن هنگام که در میان دشمن قرار گرفته بود. در این حال، عبیدالله سلمی پرسید: چرا گریه میکنی؟ مگر نمدانستی این کار و این هدف، این پیامدها را هم دارد؟ فرمود: من برای خودم گریه نمکنم؛ بلکه برای خانواده و همراهان حسینعلیه السلام گریه میکنم.

آقای علی انسانی، شاعر معاصر، درباره شبی که مسلم متحیرانه در کوچهای کوفه قدم میزد، چنین سروده است:

بیا در کوچها، حال مرا امشب تماشا کن

برای میهمان کوفیان، جایی مهیا کن

چو شمعی در ره عشقت، سراپا سوختم خود را

بیا پروانه سربازنام، امشب تو امضا کن

اگر میخواستی چنین بینی میهمانت را

بیا بازار قصابان، مرا آن جا تماشا کن

مسلم در ابتدای ورود به کوفه، به خانه هانی بن عروه وارد شد که جلسهای پنهانشان در آن جا تشکیل میشد و مردم کوفه، دسته دسته بیعت میکردند تا این که جاسوس حاکم که معقل نام داشت، نزد مسلم بن عوسجه رفت و با گریه و زاری گفت: من میخواهم سهم امام خود را به نایب امام بدهم و او را زیارت کنم و سرانجام، با اصرار فراوان، مخفگاه را یاد گرفت و هر روز زودتر از همه میآمد و دیرتر از همه میرفت و خیر جلسها و افراد حاضر را مرتب گزارش میکرد.

ابنزیاد، یک روز از پدر همسر هانی بن عروه، حال او را جویا شد و گفت: همه سران قبایل، جز هانی، نزد ما آمدند. گفت: او مریض

است. ابن زیاد گفت: پس لازم است به عیادت او برویم. روزی که بنا شد بیایند، هانی به حضرت مسلم پیشنهاد کرد که ابن زیاد را به قتل برسانند. بنا شد مسلم پشت پرده بایستد و وقتی هانی گفت به من آب بدهید، حمله کند. ابن زیاد به همراه معقل وارد شد. هانی هر چه گفت به من آب بدهید، مسلم بیرون نیامد. سرانجام بطاقت شد و گفت: آب بیاورید؛ هر چند به قیمت جان من تمام شود. معقل به زانوی ابن زیاد زد و اشاره کرد که توطئه‌های در کار است و باید برویم. آنگاه رفتند. پس از آن، مسلم بیرون آمد و هانی پرسید: چرا او را نکشتی؟ مسلم فرمود: اسلام، از مرگ ناجوانمردانه نهی کرده است.

بینید اولیای خدا، حتی در حساسترین مراحل، چطور امور اخلاقی و دینی را مراعات میکنند. به هر حال، هانی بن عروه به دارالاماره احضار شد و ابن زیاد به او گفت: شنیدم این مرد هاشمی در خانه توست. گفت: نه. معقل را احضار کرد و او شهادت داد. هانی گفت: من او را دعوت نکردم؛ اجازه بده بروم و عذر او را بخواهم. ابن زیاد گفت: نه، باید او را تحویل دهی. گفت: میهمان را تحویل نمیدهم. ابن زیاد گفت: تو را میکشم. گفت: طایفه مذحج، دارالاماره را خراب خواهند کرد. ابن زیاد نیز با چوب دستی، بینی هانی را مجروح کرد.

مسلمبنعقیل با طایفه هانی، یعنی مذحج که چهار هزار نفر بودند، قیام کرد و با شعار «یا منصور امت»، دارالاماره را به محاصره درآورد و لشکریان، سنگ به در و دیوار میزدند. ابن زیاد به شریح قاضی متوسل شد. او در برابر مردم حاضر شد و گفت: من هانی بن عروه را دیدم که سالم است و مأموران دارالاماره، با کیسه‌های اشرفی داخل جمعیت شدند و پول زیادی میان مردم و سران قوم تقسیم کردند. بدین ترتیب، همه پراکنده شدند و مسلم تنها ماند. عجیب این که به جمعیت طایفه مذحج، به قدری افزوده شد که بالغ بر پنجاه هزار نفر شدند؛ ولی با تهدید و تطمیع، مسلم را تنها گذاشتند.

حضرت مسلم در مسجد، نماز مغرب را خواند؛ در حالی که ده نفر به او اقتدا کردند و پس از نماز عشا، هیچ کس در مسجد نبود. مسلم، تنها در کوچه‌ها قدم میزد و به در خانه طوعه، پیرزنی که منتظر فرزند خود، بلال، بود، رسید. مدتی ایستاد و آب طلب کرد. آن زن، آب آورد و مسلم آشامید. زن به درون خانه رفت و ظرف را گذاشت و برگشت؛ ولی دید مسلم هنوز ایستاده است؛ گفت: وضع شهر، نامساعد است؛ برو. چون حرکت کرد، پیرزن دعایی کرد و گفت: برو؛ امید است زود به اهل و عیالت برسی. مسلم گفت: من کسی را ندارم. گفت: کیستی؟ گفت: مسلم. پیرزن به پاهای او افتاد و با احترام تمام، او را به خانه برد؛ ولی هر چه غذا آورد، مسلم نخورد و هیچ نخوابید. صبح، طوعه رو به مسلم کرد و گفت: شما دیشب فقط قرآن و نماز خواندی؛ چرا نخوابیدی؟ گفت: کمی به خواب رفتم که عموم، حضرت علیعلیه السلام را در خواب دیدم که فرمود: تو فردا میهمان من هستی. دانستم که امشب، شب آخر عمر من است؛ بنابراین، به عبادت پرداختم.

فردای آن روز، لشکری سی نفره، در خانه پیرزن آمد؛ چون فرزند همین زن، گزارش داده بود که مسلم، در خانه آنهاست. مسلم، با لشکر درگیر شد و بیشتر آنها را کشت. سرانجام با حیل، او را دستگیر کردند و از بالای بامها، دستهای نی، آتش و سنگ، بر سر آن حضرت میزدند. مسلم در مقابل دارالاماره، در حالی که لبش شکافته بود، آب طلب کرد؛ ولی به او آب ندادند. عمرو بن حرث، به غلامش دستور داد که ظرفی آب به او دهد؛ ولی ظرف پر از خون شد؛ دفعه دوم و سوم نیز، ظرف پر از خون شد. مسلم، دیگر آب نیاشامید و گفت:

«الحمد لله لو كان لي من الرزق المقسوم لشربته»؛

«خدا را سپاس میگویم؛ هر آینه، اگر آبی در این دنیا روزیام بود، متوانستم آن را بیاشامم».

وقتی او را نزد عبدالله بردند، شخصی گفت: چرا به امیر سلام نکردی؟ گفت: او را امیر نمیدانم. ابن زیاد گفت: سلام بکنی یا نکنی، کشته مشوی. گفت: آیا شخصی به وصیت من عمل میکند؟ شخصی قبول کرد. مسلم فرمود: زره مرا بفروشید و 700 درهم قرض مرا بدهید. دوم این که بدن مرا دفن کنید. سوم این که من نوشتهام حسین بیاید؛ به او نامه بنویسید که نیاید. وقتی خواستند او را بالای دارالاماره شهید کنند، رو به سوی مکه گفت:

«السلام عليك يا ابا عبدالله هل تعلم ما جرى باین عمك».

عشقت آخر بدنم را به سر دار کشید

تن پاکم به سوی کوچه و بازار کشید

نیست جرم من غم‌دیده، به جز عشق حسین

عشق بین عشق که آخر به کجا کار کشید

قصه عشق تو با خون دل امضا کردم

باید از پرده برون، جمله اسرار کشید

او به یاد حسینعلیه السلام بود و حسینعلیه السلام هم در میدان کربلا از او یاد کرد. (10)

مصیبت حر بن یزید ریاحی

حجةالاسلام و المسلمین فاطمینا

قرآن مفرماید: «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا». (11)

در قضیه حر بن یزید ریاحی، این را عنایت فرمودید که بدنش ملرزید. يك نفر گفت: چرا بدنت ملرزد؟ گفت: «أرأنی بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ». نمیدانم چه کار کنم؛ بین بهشت و جهنم هستم؛ ولی پشت سرش، «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» می‌آید؛ شخص روشن میشود. يك دفعه دیدند که نه، دیگر لرزه نیست؛ دارد مرود؛ گوش کردند و شنیدند که او میگوید: من، دوستان تو را اذیت کردم؛ مرا ببخش. من، اشتباه کردم. این لرزیدن بدن را گاهی به دوستان میگویم و احتمال مدهم به این دلیل بود که خیلی نگران بود. میگفت: اگر خدمت

ابوعبداللہ علیہ السلام برسم و بگوید دیر آمدی، حالا دیگر دیر شده، تو دیگر به درد نمخوری، چه کنم؟ به حضور امام آمد و گفت: یا اباعبداللہ! من بد کردم. چند تا تعبیر دارد؛ یکی این است که گفت: «هل تَرینی من توبۃ؟» این معلوم میکند نگران بوده که ممکن است به او بگویند برو؛ دیگر توبهات به درد نمخورد. میگوید: آقا! به نظر شما، من راه توبه دارم یا نه؟ ترجمه‌اش این است دیگر؛ شاید يك حرفها و قسمهایی هم آماده کرده بود که اگر آقا گفت به درد نمخوری، آقا را به مادرش قسم بدهد؛ ولی کرم ابوعبداللہ علیہ السلام عجیب است که نگذاشت کار به آن جا برسد. يك عبارت هم این است که آمد و گفت: «قَدْ كَانَ مِنِّي الَّذِي كَانَ وَ قَدْ آتَيْتُكَ مُوَاسِيًا يَنْفَسِي»؛ «آن چه از من سر زد، سر زد؛ حالا آمدم جانم را قربانت کنم».

آیا اگر کشته شوم، این توبه حساب میشود یا نمیشود؟ آقا، يك لحظه هم بین این حرفها فاصله نینداخت و فرمود: بیا! دیگر با هم رفیق و دوست شدیم. خدا چطور «سريع الرضا» است؛ اینها هم سریع‌الرضایند. از آقا اجازه گرفت و رفت و کشته شد و به آن درجات عالی رسید. وقتی افتاده بود، در حین آن گرفتاری، دید که دستی دارد او را از زمین بلند میکند. شاید نمیدانست که چه کسی است. چشمش را باز کرد و دید که اباعبداللہ علیہ السلام دارد دستمال به سرش میندند. با زبان حال گفت: آقا! من میدانستم تو آقای؛ بزرگواری؛ ولی فکر نمیکردم که دستمال هم به سر من ببندی.

مصیبت حضرت زهرا علیها السلام

مرحوم حجة الاسلام سيد صادق شمس

شب یا روز (اول یا) دوازدهم ماه محرم (که معمولاً شب آخر مجالس دهه اول محرم است)، شایسته است به حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا علیها السلام توسل بجوییم؛ البته باید به مصائب کوفه هم اشاره شود.

مهر جبین زهره زهرا تویی
روشنی ماه و ثریا تویی
کس نبرد راه به سامان تو
جز پدر و شوهر و یزدان تو
مادر تو، اشرف زنهاستی
دختر تو زینب کبراستی
ابن و ابت تاج سر عالمند
نسل تو سادات بنآدمند
ای پدرت، رحمت للعالمین
مرحمتی کن به من دل غمین
من که ز احسان تو شرمندهام
دست به دامان تو افکندهام
اهل سقیفه شرر انگیختند
بهر شما طرح ستم ریختند
حاصل این طرح بسی شوم بود
قتل تو و محسن مظلوم بود

چون عزاداران حسینی در شب آخر، به امید پاداش مآیند و راستی هم برای برپایی عزاداری، زحمتهای بسیاری میکشند، مناسب است بحث مبلغان و واعظان محترم، درباره شفاعت باشد و مقام حضرت زهرا علیها السلام را در محشر و شفاعت ایشان را گوشزد کنند. رسول خدا صلی الله علیه وآله مفرماید:
«اول شخص یدخل الجنة فاطمه بنت محمد».

در آن زمان، خداوند مفرماید: اهل محشر! چشمها را ببندید تا فاطمه عبور کند. جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپ و صد هزار فرشته در پشت سرشان حرکت میکنند؛ کنار در بهشت، درنگ میکنند. آن گاه خداوند مفرماید: حبیبه ما! چه میخواهی؟ میگوید: میخواهم قدر من معلوم شود. خطاب مرسد: برگرد و هر که را میخواهی، شفاعت کن و چون شیعیانش با شفاعت آن حضرت به در بهشت میرسند، به آنها نیز الهام میشود که شما هم این تقاضا را بکنید و وقتی آنها هم این کار را انجام میدهند، خطاب مرسد که برگردید به صف محشر؛

«انظروا الی احبکم لحب فاطمة. انظروا الی من اطعمکم لحب فاطمة انظروا الی من کساکم لحب فاطمة انظروا الی من سقاکم لحب فاطمة فخذوا بیده و ادخلوه الجنة».

رسول اللہ صلی الله علیه وآله مفرماید:

«یا فاطمة! من صلی علیک غفر الله له و الحقہ بی حیث کنت فی الجنة».

در خواندن هر مرثیه و مصیبت، مداحان نباید پرده‌ری کنند و آن چه را فجیعانه رخ داده، بگویند؛ بلکه «الکناية ابلغ من التصريح». دوستان و شیعیان، تاب شنیدن ندارند و قلوب، جریحه‌دار شده، مرثیه خوانی، اثر معکوسی خواهد داشت؛ مگر در روزهای حساس یا مجالسی که حق آن را ادا کنند. امام صادفعلیه السلام مفرماید:

«و كان سبب و فاتها أنّ قنغذ مولی فلان لكرها بنعل السیف بامرہ فاسقطت محسناً و مرضت من ذلك مرضاً شديداً و ماتت حين ماتت و أنّ فی عضدها كمثل الدمليج».

فاطمهعليها السلام در حالی که این همه مصائب را در راه یاری علیعلیه السلام کشیده، وقتی در ساعت‌های آخر عمر، مولا را کنار بستر خود دید، گریه کرد و حتی وقتی علیعلیه السلام پرسید که برای چه گریه میکنی؟ فرمود: برای مظلومی شما. در این موقع، علیعلیه السلام هم گریه کرد. فاطمه دستی را که ورم کرده بود، آرام آرام بالا آورد و اشك چشم علی را پاك کرد و برای تبرك، به بدن خود مالید.(12)

آن گاه به مولا، وصیت کرد و آغاز سخن با این جمله بود:
«فوالله ما عاهدتني كاذبة و لا خائنة منذ عاشرتني».

از جمله وصایای او، این بود که چون مرا دفن کردی، کنار قبرم بنشین و مرا تنها نگذار. یا علی! برای من قرآن بخوان؛ به درستی که از صوت قرآن، روح من شاد میشود.

روز دوازدهم محرم که زینب کبریعلیها السلام صوت قرآن حسینعلیه السلام را شنید، حالش منقلب شد و فرمود: دیگر باور نمکردم سر تو را بالای نیزهها ببینیم.

کرد او نظری، دید سری، زینب نالان بگفت ای شه خوبان!

فدای تو حسین جان! فدای تو حسین جان!

شاهها بنگر، کن تو نظر، ای سر پر خون! بر این خواهر محزون

بود بهر تو گریان، فدای تو حسین جان!

ای جان اخی! بین ز قفا، خواهر زارت، به غم گشته دچارت

ز غمت گشته پریشان، فدای تو حسین جان!

داری تو بیان، روی سنان، آیه قرآن، همی با لب عطشان

ز پی دختر نالان، فدای تو حسین جان!

دیشب به کجا بودی، ای محرم رازم، شهنشاه حجازم

جدا بودی ز طفلان، فدای تو حسین جان!

غمخوار منی، ماه منی، جان برادر، نپرسی تو ز خواهر

هم از حال یتیمان، فدای تو حسین جان!(13)

پی نوشت ها:

(1) محرم 1427؛ برگرفته از بخش سخنرانی سایت erfان.ir.

(2) رك: بحارالانوار، ج 45، ص 34-35؛ مقال ص 58؛ مفید، الارشاد، ج2، ص 111.

(3) همان.

(4) همان.

(5) اگر مرا نمشناسی، من پسر امام حسن هستم؛ سیط پیغمبر مختار مؤتمن. این حسین است که مانند اسیری گروگان است؛ در میان مردمی که از آب باران سیراب نشوند.

(6) رك: الارشاد، ج 2، ص 111-112.

(7) رك: برفانی، مخزن البكاء، ص 240.

(8) رك: بحارالانوار، ج 45، ص 35-36.

(9) تنکابنی، اکلیل المصاب، ترجمه رفعتی زاده، ص 189 - 192.

(10) سید صادق شمس، رمز و راز منبر و مرثیهخوانی، ص 29.

(11) اعراف، آیه 201.

(12) مرحوم بیرجندی، کبریت الاحمر، ص 300.

(13) سید صادق شمس، رمز و راز منبر و مرثیهخوانی، ص 83.

مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«ماه محرم، ماهی است که در آن ماه مردم برای شنیدن مطالب حقّ آماده‌اند.»

امام خمینقدس سره 10/9/1357

واقعه عاشورا، يك دانشگاه است. دانشگاهی که در آن بالاترین درسا و فضیلت‌های الهی و انسانی با خون نگارش یافته است و پابندی به اصول و آداب اسلامی به خوبی در آن به نمایش در آمده است.

برای نشر فرهنگ عاشورایی در میان دانش‌آموزان کشور به خصوص مقطع راهنمایی مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم اقدام به تهیه مجموعه‌های با عنوانهای خاص نموده است.

1 - پیامبرصلی الله علیه وآله و امام حسینعلیه السلام با توجه به رفتارها و سخنان پیامبرصلی الله علیه وآله در باره امام حسینعلیه السلام و کربلا.

2- پیام مقاومت و آموزش صبر و پایداری به انسانها برای مبارزه دائمی با ظلم و ستم در همه زمانها و مکانها.

3- پیام عبادت در نهضت کربلا و اهمیت آن از دیدگاه امام حسینعلیه السلام

4- پیام شهادت و ایثار در قیام مقدس امام حسینعلیه السلام برای همه عصرها و نسلها

5- پیام امر به معروف و نهی از منکر و راز جاودانگی نهضت امام حسینعلیه السلام

6 - پیام تداوم نهضت به وسیله اسیران پیروز قیام مقدس امام حسین در کلام حضرت زینعلیها السلام و در پاسداری از نهضت عاشورا.

مربیان گرامی لازم است با استفاده از روشها و مهارتهای مناسب سعی نمایند مباحث طرح شده در هر درس را برای مخاطبان خود به طور گویا بیان کنند تا دانش‌آموزان ضمن آشنا شدن با مطالب هر درس، انگیزه قویتری در پیروی نمودن از مکتب انسانساز عاشورا داشته باشند.

امید است در تحقق یافتن درسهای مکتب عاشورا سعی شما عزیزان در این رابطه مورد رضایت ایزد منان و معصومین علیهم السلام قرار گیرد.

امام حسینعلیه السلام و پیامبرصلی الله علیه وآله (1)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدا، خالق آسمان

به نام خدا، خالق این جهان

به نام خدا، رازق آب و نان

به نام خدایی که هستت مهربان

با سلام به شما دانش‌آموزان عزادار امام حسینعلیه السلام، آماده‌اید برنامه را با چند سؤال شروع نمایم.

1- کدام حرف از حروف الفبا يك يا و يك چشم دارد؟ م

2- نام علامتی در قرآن که سبب کشیده شدن حرف میشود؟ مد

3- کدام سوره است که آخر آن با مد تمام میشود و به معنای ستایش است؟ حمد

4- کدام پیامبر از پیامبران اولوالعزم به معنای ستایش شده میباشد؟ محمد

5- نوه دوم پیامبرصلی الله علیه وآله چه نام دارد؟ حسین

آیا میدانید پیامبرصلی الله علیه وآله به امام حسینعلیه السلام چقدر علاقه داشت؟ زیاد

برای این که به مقدار این علاقه بهتر پی ببرید به این داستان توجه کنید.

یکی از یاران پیامبر مگویی: روزی همراه پیامبرصلی الله علیه وآله به يك مهمانی مرفتییم. همانطور که در حال قدم زدن بودیم،

حسین، نوه پیامبر را دیدیم که مشغول بازی بود. پیامبرصلی الله علیه وآله تا متوجه شد به طرف او رفت تا او را در آغوش بگیرد.

امام حسینعلیه السلام که کودکی زیبا و زرنگ بود، فرار کرد تا پیامبرصلی الله علیه وآله نتواند او را بگیرد. پیامبرصلی الله علیه وآله

هم به دنبال او از سوویی به سوی دیگر مندوید و او را مبخندانید تا این که به او رسید و او را در آغوش گرفت. سپس يك دستش را

زیر چانه او و دست دیگرش را پشت سرش گذاشت و او را بوسید و فرمود:...

برای دانستن گفته پیامبر به این طرح توجه کنید و بگویید پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله در باره امام حسینعلیه السلام چه خواهد

معنی طرح این است:

قال رسول الله نور عین

حسین منی انا من حسین(2)

این جمله به چه معناست؟ کمی فکر کنید.

یعنی: حسین از من است، من از حسین هستم. من و حسین از هم جدا نمیشویم. راه و فکر و سخن و رفتارمان یکی است. گویی آن دو یک روح در دو بدن میباشند و یک نفر به نام محمدحسین هستند. وقتی امام حسینعلیه السلام دید که دین و سنت و روش پیامبر در زمان او ترک میشود با قیام خود، مردم را نهی از منکر کرد. او با اهدای خون خود اسلام محمد را حفظ کرد که اگر او نبود، خبری از اسلام نبود.

با اینکه آن دو 7 سال بیشتر با هم نبودند، ولی خیلی به هم علاقه داشتند. پیامبرصلی الله علیه وآله او را روی زانوی خود منشانند، یا به او سواری میداد و او را کول میکرد. پیامبر همبازی او بود. او نیز بازی با پدربزرگ را خیلی دوست داشت یکی از بازیهای آنها این بود:

پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی که هر دو دست حسین را گرفته بود و پاهای حسین روی پاهای پیامبر بود؛ حسین از روی پاهای پیامبرصلی الله علیه وآله بالا مرفت تا این که به سینه پیامبرصلی الله علیه وآله میرسید. سپس پیامبرصلی الله علیه وآله او را مپوسید.

همچنین پیامبر خداصلی الله علیه وآله حدیث زیبایی در باره مقام این نوه کوچکش فرمود.

0 من از شما سؤالهایی میپرسم و حرف اول جوابها را به شما مدهم تا حدیث پیامبرصلی الله علیه وآله با کمک شما به دست آید. آماده هستید؟

پرسشها: (3)

1. پنجم به عربی چه میشود؟ خامس (1)

2. به مذهب و آئین چه مگویند؟ دین (29،16،12،2و33)

3. راهنمایی کردن دیگران به کارهای خوب چه نام دارد؟

امر به معروف (28،25،17،11،8،5،3و34)

4. به کمک کردن هم مگویند؟ یاری (4و23)

5. کدام واژه به معنای مهر و محبت است؟ مهربانی (6و19)

6. رها شدن و خلاصی چه نام دارد؟ نجات (7و22)

7. کدام سوره از سورههای قرآن به معنای حادثه میباشد؟

واقعه (26،21،13،9و30)

8. کدام سوره قرآن به معنای مهربان و بخشنده میباشد؟

رحمن (27،18،10و35)

9. عربی جمله «خدا از هر عیبی و نقصی پاک است.» چه میشود؟

سبحان الله (14و31)

10. به کاسبی کردن، معامله و خرید و فروش چه مگویند؟

تجارت (20،15و32)

11. کدام یک از رویدادهای طبیعی است که با وقوع آن نماز آیات واجب میشود؟ زلزله (24)

حال که پرسشها تمام شد از دارنده کارت شماره یک میخواهم حرف روی کارتش را بگوید تا روی تابلو بنویسم. بله حرف «خ» همین طور اگر ادامه دهیم تا نفر سی و پنجم با قرار دادن حروف در کنار هم پیام به دست مآید.

پیام این است: پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی که حسین روی شانههای او بود، فرمود:

«خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست دار.» (4)

پیامبرصلی الله علیه وآله در جای دیگر شما دوستداران حسین را نیز چنین دعا نموده: «خدایا! دوستدار حسین را دوستدار.»

پس مزده که خدا شما را دوست دارد. مواظب باشید که این دوستی را خراب نکنید و مانند اهلکوفه و شام که سفارش پیامبرصلی الله علیه وآله برای دوستی و یاری حسین رانادیده گرفتند، نباشید.

مثل کدام سفارش؟

یکی از یاران پیامبر به نام ابن عباس مگوید: روزی با پیامبرصلی الله علیه وآله نشسته بودم در حالی که حسین، نوه او روی زانویش نشسته بود. پیامبرصلی الله علیه وآله رو به ما کرد و با اشاره به حسین فرمود: «بدانید این پسرم در زمینی از عراق به نام کربلا کشته میشود. هر کس که در آن زمان بود، واجب است که او را یاری و کمک نماید.» (5)

پیامبر صلی الله علیه وآله در همان زمان که هنوز حدود 50 سال به عاشورا مانده بود در جاهای مختلف خبر از شهادت امام حسینعلیه السلام ممداد، چرا که پیامبر صلی الله علیه وآله با علم غیب خود تمام وقایع تاریخ را که بعدها اتفاق افتاد، مدانست. شاید سخاوت به مردم بگوید و به آنها تذکر دهد که میباید شما هم در صف دشمنان حسین باشید! میباید او راتنها گذارید و از او دفاع نکنید، ولی افسوس که ...

هر کس آماده است پیمان دوستی با حسین ببندد و هیچ وقت با بعضی کارها، پیمان شکنی نکند. بلند بگوید یا حسین (6)
حسین مطهر آزادی و آزادیست
خوشا کسی که چُنینش مرام و آیین است
نه ظلم کن به کسی نی زیر بار ظلم برد
که این مرام حسین است و منطق دین است (7)

بسم الله الرحمن الرحيم

امام حسینعلیه السلام و خوبها (8)

به نام آن که ما را، نام بخشید

زبان را در فصاحت، کام بخشید

دوستان سلام! امیدواریم که عزاداریهای شما مقبول درگاه حق تعالی قرار گیرد.

ابتدا چند سؤال از شما میپرسم.

1- امام حسینعلیه السلام در چند ماهگی به دنیا آمد؟ 6 ماهگی

2- شروع حرکت نهضت حسینی در هشتم ذیحجه چه سالی بود؟ 60 هجری قمری

3- از زمان شروع حرکت امام حسینعلیه السلام (3 روز مانده به آخر رجب) تا پایان عاشورا، تقریباً چند روز طول کشید؟ 160 روز

آفرین، در این 160 روز حوادث زیادی اتفاق افتاد از جمله حرکت امامعلیه السلام

مدینه.....تا.....مکه

از بود .

مکه.....تا.....کربلا

امام در این حرکت پیامهایی داشتند. یکی از این پیامها در این جدول آمده است. برای رسیدن به پیام ابتدا حروف الفبای فارسی را شمارهگذاری کنید (9).

پس با کنار هم چیدن حروف، پیام را به دست آورید.

آفرین، چه جملههای بدست آمد؟ بله!

«من معروف را دوست دارم.»

این جمله را امامعلیه السلام چه زمانی و کجا فرمود؟

توجه کنید تا بگویم. امامعلیه السلام وصیت نامه خود را نوشت. برای سفر آماده شد. قبل از سفر در دو شب متوالی با مرقد جدّ

بزرگوارش وداع کرد و هر دو شب، تا به صبح در حرم مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. در شب دوم حضرتعلیه السلام از خدا

چنین خواست: «خدایا! این قبر پیغمبر تو محمد صلی الله علیه وآله است و من فرزند دختر پیغمبر توام، من معروف را دوست دارم و از

منکر بیزارم. تو را به حق این قبر و صاحب آن سوگند مدهم که برای من آنچه را که خشنودی تو و پیامبرت در آن است،

برگزینی (10).»

«اللهم انی احبّ المعروف و انکر المنکر»

یعنی: «خدایا من خوبها را دوست دارم و به شدّت از زشتها و بدها بیزارم. من معروف را دوست دارم و به شدّت از زشتها و بدها بیزارم.»

آیا میتوانید نمونههای از معروفها را نام ببرید؟

به چند سؤال پاسخ دهید تا با برخی از معروفها آشنا شویم.

سؤال اول: عبادت مخصوص مسلمانان چه نام دارد؟ نماز

ن نماز

امام در جنگ هم نمازش را ترک نکرد. حضرت در ظهر عاشورا نماز را در اول وقت و به جماعت برگزار نمود.

سؤال دوم: به صفت خوب کسی که به عهد و پیمانها صادقانه عمل کند و صمیمی باشد چه میگویند؟ وفاداری

و وفاداری

در این زمینه میتوان به وفاداری یاران امام از جمله حضرت ابوالفضل نسبت به امام در جریان آب آوردن برای اطفال و دفاع از اسلام و قرآن اشاره نمود.
اما آخرین سؤال: نام دیگر خشنودی، خرسندی، شادی و شادمانی چیست؟ رضایت

ر رضایت

یاران امامعلیه السلام ضمن تلاش کردن راضی به رضایت و خشنودی خداوند متعال بودند و از این که در راه دین خدا شهید میشوند، خوشحال بودند.
حالا حرفهای اول این معروفها را به هم وصل کنید. چه میشود؟

نور

امام و یارانش نوری بودند که دلهای تاریک مردم را از جهل و نادانی با چراغ معنویت و دین روشن نمودند.
اکنون بگویید ضد نور چیست؟ تاریکی

نور تاریکی

حروف کلمه «تاریکی» را من روی تابلو به ترتیب منویسم و از شما میخواهم که منکرهایی را که با هر يك از حروف این کلمه شروع میشود بگویید تا من در تابلو بنویسم(11).
ابتدا منکر و کار زشتی را بگویید که یزیدها گرفتار آن بودند و با حرف، «ت» شروع میشود.

ت تجمل گرایی

یزید و همراهانش، افرادی عیاش و تجملگرا بودند و نه تنها به مردم و گرفتاریهای آنها توجه نداشتند، بلکه تمام تلاش آنها عیاشی، خوشگذرانی و پرداختن به تجملات زندگی بود.
بله! حالا نوبت میرسد به کار زشت و منکر دیگری از یزیدیان عصر امام حسینعلیه السلام که با حرف «ا» شروع میشود، چه کسی میتواند نام ببرد؟

ا آتش زدن به...

یزیدیان بی دین و از خدا بی خبر نه تنها مانع رسیدن آب به خیمهها و اطفال و کودکان شدند، بلکه حضرت ابوالفضلعلیه السلام را هم که برای آب آوردن از فرات رفته بود به شهادت رساندند. در نهایت هم خیمهها را آتش زدند.
دشمنان حاضر در کربلا، کار منکر دیگرشان با حرف «ر» آغاز میشد. آیا کسی میتواند آن را نام ببرد؟

ر رحم نداشتن

نمونههای از بی رحمی و بوفایی دشمن، شهادت حضرت مسلم بن عقیل، طفلان آن حضرتعلیه السلام و شهادت طفل شیرخوار امام حسینعلیه السلام و از همه بدتر بدن مطهر امام را زیر سم اسبان لگدکوب کردند.
آیا در چهارمین مرحله میتوانید اصل منکر و ریشه آن را که نام شخصی است، بگویید؟
ی یزیدبن معاویه

یزید خلیفه جنایتکار اموی که فاجعه کربلا به دستور او پدید آمد. او و دوستانش بر خلاف اسلام عمل میکردند، بیتالمال را غارت میکردند، قیامت و خدا را قبول نداشتند.
حالا چه کسی میتواند کار زشتی را بگوید که با «ك» آغاز میشود و در مورد کودکان کربلا خیلی جانسوز بود؟

ك كتك زدن به...

پس از آتش زدن خیمهها، زنان و دختران را کتک زدند به گونهای که بچهها از ترس، پای برهنه روی خارها میدویدند. حالا نوبت میرسد به آخرین حرف «تاریکی» چه منکری بود که غارتگران یزیدی که آن را با بشرمی انجام دادند؟

ی یغماگری

یزیدیان غارتگر که شامل وابستگان و پیروان یزید هم در گذشته و هم در عصر حاضر است و همیشه با عدالت و خوبی در حال مبارزه هستند. در حادثه کربلا نیز پس از شهادت امام خیمهها را غارت کردند و حتی به گوشواره کودکان خردسال و لباس تن امام وانگشتر دست امام هم رحم نکردند و آنها را به یغما بردند.

آیا به نظر شما با شهادت امام حسینعلیه السلام موضوع امر به معروف و نهی از منکر تمام شد؟ یا باز هم امروز شاهد بدیهایی در جامعه هستیم که نیاز به ارشاد و راهنمایی و امر به معروف و نهی از منکر دارند، چرا؟

آفرین، چون با توجه به شعار معروف:

کل یوم عاشورا کل ارض کربلا

متوان فهمید که گر چه الان صحرای کربلا نیست، اما راه و روش امام همیشه باید حفظ شود، چرا که دشمنان اسلام هر روز برای ما نقشه میکشند. در این زمان هم متوان به معروفها و منکرهایی اشاره کرد که با شکلهای جدیدی بروز کرده است(12). من از شما میخواهم به چند مورد معروف و چند نمونه از منکرها اشاره کنید(13).

خوبها زشتها

معروف:

- 1 - حضور فقّال مردم و جوانان در مساجد
- 2 - استفاده از سخنرانهای مذهبی
- 3 - تشکیل مجالس علمی، مذهبی جهت آشنایی بیشتر با قیام امام حسینعلیه السلام

منکر:

- 1 - تا دیر وقت عزاداری کردن و قضا شدن نماز صبح
- 2 - زیاد کردن صدای بلندگوها و ایجاد مزاحمت برای دیگران
- 3 - خرج نمودن اموال برای چشم و هم چشمی در عزای امام حسینعلیه السلام

ان شاءالله خداوند عزادارهای ما را قبول نماید و به ما توفیق ادامه راه آن امام بزرگوار را عنایت فرماید. همه با هم جهت توسل به امام حسینعلیه السلام برای رفع گرفتارها این قسمت از دعای توسل را با من زمزمه کنید.

یا ابا عبدالله، یا حسین بن علی، ایها الشهید یابن رسول الله یا حجةالله علی خلقه یا سیدنا و مولانا - انا توَجِّهنا و استشفعنا و توسلنا بك الی الله و قدمناك بین یدی حاجاتنا یا وحیها عندالله اشفع لنا عندالله(14)

بسم الله الرحمن الرحيم

امام حسینعلیه السلام و نماز(15)

به نام خداوند عقل آفرین

خداوند داد و خداوند دین

بچهها سلام! حالتان چطور است؟

درس را با قسمتی از يك شعر البته با كمك شما و به صورت پرسش آغاز میکنم.

آن چه شعر معروفی است که در آن دو کلمه (شنیدن) و (دیدن) به کار رفته است؟

بله، احسنت! شنیدن کی بود مانند دیدن

آیا متوانید مصرعهای قبلی این مصراع را بخوانید و بگویید در باره چیست؟

حالا با هم میخوانیم:

من از تحریر این غم ناتوانم

که تصویرش زده آتش به جانم

تو را طاقت نباشد از شنیدن

شنیدن کی بود مانند دیدن بله بچه‌ها، این دو بیت شعری که خوانده شد در باره واقعه جانسوز کربلا است. حالا که ماه محرم، ماه عزاداری امام حسینعلیه السلام و یارانش فرا رسیده است چه قدر زیبا است که ما با شناخت بیشتر نسبت به امام حسینعلیه السلام و یاران باوفایش عزاداری کنیم.

مخواهم بحثی با هم نماییم که معرفت و شناخت ما را نسبت به واقعه کربلا بیش از پیش کند.

آیا حاضرید؟ خوب، حالا بگویید ما چند امام داریم(16)؟ بله! امام.

واقعه عاشورا در چه سالی اتفاق افتاد؟ سال 61 هجری قمری.

من عدد 61 را در سمت چپ عدد 12 منویسم.

چند امام به شهادت رسیدند؟ 11 امام.

من عدد 11 را سمت چپ عدد 6112 منویسم.

حالا به نظر شما از این اعداد چه کلمه‌های را میتوان به دست آورد؟

کلمه‌های که فقط سه نقطه دارد. کمی فکر کنید. راهنمایی میکنم. من نقطه‌های این کلمه را در جای خود قرار مدهم.

عبادت

بله! کلمه مورد نظر عبادت است.

امامان ما در طول زندگی، علاوه بر کار و تلاش و مبارزه با ظلم و ستم به عبادت خداوند نیز میپرداختند.

آیا میتوانید چند مورد عبادت را بگویید تا من آن را روی تخته بنویسم(17).

عبادت

زکات روزه نماز خمس حج

احسنت! خیلی خوب گفتید، پس معلوم شد که عبادت فقط نماز خواندن یا روزه گرفتن نیست، بلکه امر به معروف و نهی از منکر هم عبادت است که امام حسینعلیه السلام در سال 61 هجری قمری برای مبارزه با ستم ستمگران و بیداری مردم به این عبادت پرداخت.

اما چه شد که مردم زیادی در مقابل امام ایستادند؟

جواب این سؤال در ضمن برنامه روشن خواهد شد. چون امام حسینعلیه السلام مردم را در ارتباط با عبادت سه دسته نمود. به این کارتها توجه کنید.

عدهای خدا را برای بهشت پرستش میکنند که این عبادت، چه عبادتی است؟ جواب در پشت کارت است. کارت را برمیگردانم عبادت بازرگانان خدا را از روی ترس عبادت میکنند. این عبادت، عبادت چه کسانی است؟ جواب در پشت کارت است. بله، عبادت بردگان

عدهای خدا را از روی شکر و سپاس پرستش میکنند. به این عبادت عبادت آزادگان مگویند.

آیا میدانید چرا عبادت آزادگان والاترین نوع عبادت است؟

جواب را روی تخته از قول امام حسینعلیه السلام منویسم. امام حسینعلیه السلام مفرماید: «به خدا قسم خداوند متعال انسانها را نیافرید، مگر برای آنکه او را بشناسند و وقتی که..... آنگاه که او را پرستش کردند از عبادت نمودن

غیر خدا بنیاز میشوند(18)».

برای تکمیل نمودن سخن امام حسینعلیه السلام باهم جدولی را حل منماییم. من جدولی را روی تخته منکشم.

حالا با چند سؤال جدول را کامل میکنیم.

1. کدام واژه به معنای دربند کردن افراد با غل زنجیر از لشکر مخالف است؟ اسارت(3،7،19،20و10)
2. کدام صفت از صفات دشمنان امام حسینعلیه السلام در کربلا به معنای ترسو و بغیرت میباشد؟ نامرد(13،4،9،14و5)
3. ترجمه فارسی ثارالله چیست؟ (از لقبهای امام حسینعلیه السلام نیز میباشد.) خون خدا(18،6،16،26،1و17)
4. به مصدر از دانستن و عمل دانستن چه مگویند؟ دانش(20،22،24و27)

5. کدام واژه به معنای ثنا گفتن بر احسان کسی است؟ شکر (12، 21 و 15)
6. نام سوره‌های در قرآن که به معنای میوه انجیر است؟ تین (8، 23 و 25)
7. کدام حرف در فارسی گاهی به «ف» تبدیل میشود؟ (مثل سفید، فولاد و...) پ (11)
- حالا که جدول تکمیل شد، شما با عدد چهار پیام را به دست آورید تا در جای خالی بنویسم (19).
بله! پیام را در جای خالی منویسم.

خدا را شناختند او را پرستش میکنند.

همان طور که میبینید امام حسینعلیه السلام مقدمه پرستش و عبادت را معرفت و شناخت خداوند معرفی کرده است. یعنی عبادت بدون معرفت متزلزل است. اگر عبادت بدون شناخت باشد با کوچکترین حادثه، انسان از راه راست منحرف میشود. در اینجا برای آشنایی شما به دو نمونه از این افراد در واقعه کربلا اشاره مینمایم.

من دو متن را از قبل آماده نمودهام. دو نفر از شما بیاید و هر کدام يك متن را بخواند. بقیه گوش نمایند تا به سؤال من در باره این دو متن جواب بدهید (20).

متن اول:

از اصحاب وفادار امام حسینعلیه السلام و از انسانهای شایسته و پرهیزگار، قاری و معلم قرآن و از شجاعان بزرگوار کوفه بود. اهل عبادت و قرائت قرآن بود. او با جان و مال امام حسینعلیه السلام را یاری کرد. روز عاشورا بعد از حرّ به میدان رفت و خطاب به سپاه عمر سعد خطابه‌ای ایراد کرد و به نکوهش آنان پرداخت. او در دفاع از اسلام شهید شد.

متن دوم:

پس از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید، با حفظ سمت، والی کوفه شد و با برحمتی و زور اوضاع را تحت کنترل درآورد. وی ابتدا در کوفه مسلم بن عقیل را به شهادت رساند. به جهت ترس از دست دادن جان و مال، امام را یاری نکرد و جزء انسانهای منفور و جنایتکار واقعه کربلا گردید. شهادت امام حسینعلیه السلام و یارانش به دستور او انجام شد.

با تشکر از این دو دانشآموز که متن را قرائت نمودند، نوبت به پرسیدن سؤالها میرسد.

- 1- چه کسی نام این دو نفر را میتواند بگوید؟
من برای راهنمایی دو حرف اول و دو حرف آخر نام آنها را روی تخته منویسم. سپس شما با حروف پراکنده مربوط به هر اسم، آن را کامل کنید.

بر.....یر عب.....اد

ر ی بن ض خ د ی الله ل بن ی ز

بریر بن خُضیر عبیدالله بن زیاد

سؤال بعدی این است:

- 2- کدام يك از این دو نفر عبادتشان با معرفت بود و نتیجه کارشان چه شد (21)؟
در پایان برای عرض ارادت با خواندن نوحهای کوتاه عزاداری امام حسینعلیه السلام را زنده نگه منداریم.
راه زیارت (22)

این دل تنگم عقدهها دارد

گوئیا میل کربلا دارد

ای حسین جانم (2)

این دل مهجور مانده در غربت

میل دیدار آشنا دارد

ای حسین جانم (2)

بلبل جان عاشق مضطر

میل گلزار نینوا دارد

ای حسین جانم (2)

کربلا قربانگاه عشاقست

هر وجب خاکش قصهها دارد

ای حسین جانم (2)

هر کجا بر پا شد عزای او

همچو مهدی صاحب عزا دارد
ای حسین جانم (2)

بسم الله الرحمن الرحيم
امام حسینعلیه السلام و ایثار (23)

به نام آنکه در جان و روان است
توانایی ده هر ناتوان است
سلامی به زیبایی گل لاله، برنامه را با يك شعر زیبا آغاز میکنیم.
این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست
این چه شمع نیست که جانها همه پروانه اوست
هر کجا منگرم نور رخس جلوهگر است
هر کجا میگذرم جلوه مستانه اوست
دوستداران حسین گو، طلبند حاجت را
حاجت جمله، یقین از در شاهانه اوست
قبل از هر کلام يك دقیقه سکوت میکنیم تا هر کسی حاجتی یا حرفی با امام حسینعلیه السلام دارد در میان گذارد.
حالا چند سؤال و يك رمز و يك نقاشی زیبا(24):

امام سؤالها:

- 1- کدام سوره به نام حسرت و خسران میباشد؟
- 2- نام دیگر سوره های انسان چیست؟
- 3- نام یکی از جنگهای پیامبر را بگویید که نام یکی از سوره های قرآن نیز میباشد؟
- 4- نام پیامبر قوم هود چیست؟
- 5- نام کدام سوره است که با ظهورش، وقت يك نماز تمام میشود و با رفتنش وقت نماز دیگر شروع میشود؟(25)

حالا نوبت شماست تا با وصل کردن حروف اول این کلمهها رمز را به دست آورید.
چه کلمه های میشود؟ آفرین بر شما! کلمه مقدس «شهادت».

بله دوستان خوبم! هر شهیدی مانند يك شمع است که خود میسوزد و فدا میشود، اما راه را برای دیگران روشن میسازد.
آیا میدانید که همه شهیدان رهبری دارند که او با شهادت خود راه را برای همه انسانها روشن ساخت؟
این پیشوای شهیدان در روزی از همین روزهای خوب خدا، در جایی مانند همه مکانهای زیبای خدا همراه خانواده و بهترین یاران خود
برای زنده نگه داشتن دین خدا حرکتی انجام داد که پیام آن در تمام جهان پخش شد. امروز هم همه دوستدارانش آن پیام را
مشنوند.

برای یافتن آن پیام به سراغ شمع زیبایمان مرویم و شعاع نور آن را کامل میکنیم. البته برای این کار باید ابتدا به چند سؤال جواب
بدهید تا حروف اول جوابها را در جدول بنویسیم و سپس به کمک شما پیام را پیدا کنیم.
سعی کنید پیامهای جدول را به خاطر بسپارید تا در پایان در بارهی تعداد آنها و اسامی پیامها که سؤال میکنم بتوانید به راحتی
جواب دهید.

پرسشها: (26)

1. اسلحه دانشمند چه نام دارد؟ (به نام یکی از سوره های قرآن نیز میباشد) ق(3)
2. کدام پاك کننده است که اگر حرف اول آن را برداریم، وسیله جنگی میشود؟
ز (13 و 4)
3. کدام کلمه سه حرفی است که همه به دنبال آن هستند، ولی اگر بر عکس شود همه از آن گریزانند؟ گ (16)
4. کدام سوره به نام یکی از شهرهای استان مازندران است؟ ن(1)
5. کدام فرع از فروغ دین است که اگر حرف اولش را برداریم، نام نوعی فلزمشود؟
خ (21)
6. کدام دانشمند و حکیم است که یکی از سوره های قرآن به نام او میباشد؟ ل (2)
7. کدام دعا معروف است و نقطه ندارد؟ ص (10)
8. کدام سوره به نام اصلی از اصول دین است؟ ت (15 و 22)
9. کدام پیامبر بود که شمشیر و زره مساخت؟ د (12)
10. آن چیست که اصلش مستحب ولی فرعی واجب است؟ س(18)
11. کدام پیامبر در اوج فقر و گرفتاری در امتحان الهی پیروز شد؟

12. کدام سوره به نام ایمان آوردندگان است؟ (5 و 11)
13. کدام فرزند حضرت یعقوبعلیه السلام سوره‌های در قرآن به نام اوست؟ (20)
14. یکی از زیارت نامه‌های امام حسینعلیه السلام که به معنای ارث برنده است؟ و (19) احسنت بر همه شما. حالا برای به دست آوردن پیام کافی است حرف خانه اول را بنویسید و خانه‌ها را 4 تا 4 تا بشماریم. آفرین بر دوستانی که خیلی سریع و با دقت پیام را پیدا نمودند. اما اولین پیام:
- نماز

ابوتمامه صیداوی همراه امام مشغول کارزار با دشمنان اسلام بود که هنگام اذان ظهر فرا رسید. یاور مخلص امامعلیه السلام پیشنهاد اقامه نماز جماعت کرد. حضرت فرمود: «به یاد نماز هستی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد.» (27) امامعلیه السلام دستور داد تا زهیر بن قین و سعید بن عبدالله در جلو بایستند و تهاجم دشمن را پاسخ گویند. آنگاه نماز را آغاز کرد. اقامه نماز در صحنه کربلا، به عنوان بالاترین پیام عاشورا، در زیارت‌هایی از ائمه اهل بیتعلیه السلام مورد تأکید قرار گرفته است. زائران امام حسین به پیروی از معصومان - علیهم السلام - در زیارت آن حضرتعلیه السلام مگویند (28).

اشهد اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلَاةَ

چه کسی متواند معنای آنرا بگوید؟ (29)

و حالا به سراغ پیام دوم جدول مرویم که درست حدس زدید. پیام دوم:

اخلاص

این پیام سیدالشهداءعلیه السلام، در روز عاشورا، تسلیم در برابر خداوند سبحان بود. امامعلیه السلام و یارانش برای انجام وظیفه الهی خود به کربلا آمدند. در سایه چنین دیدگاهی، اضطراب و دودلی در آنان راه نمیافت و از آغاز تا پایان نبرد از آرامش ویژه مردان الهی برخوردار بودند. سالار شهیدان با توجه به مصایب سنگینی چون در خون غلتیدن یاران، برادران و فرزندان و نیز جراحات فراوان پیکرش، چهره بر خاکهای گرم کربلا نهاد و حدیث عشق به خدا و تسلیم در برابر خالق را زمزمه کرد.

حالا نوبت به پیام بعدی می‌رسد.

پیام بعدی چه میشود؟

استقامت

آیا میدانید چند نوع استقامت و صبر در کربلا صورت گرفت؟

شما با توجه به صحبت‌های من، نوع آنها را از واژه‌هایی که روی تابلو نوشتهم، بگویید.

مصیبت‌ها سختی نادانی اسارت

حالا به متن اول که میخوانم توجه کنید.

در روز عاشورا، حلقه محاصره لحظه به لحظه تنگتر میشد. در آن هنگام، تشنگی بر زنان و اطفال روی آورده، یاران یکی پس از دیگری شربت شهادت منوشیدند و خویشاوندان نزدیک و فرزندان حضرتعلیه السلام در خون خویش دست و پا میزدند. امامعلیه السلام در برابر ...های جنگ و تشنگی استقامت نمود. (30)

اما متن بعدی:

امام حسینعلیه السلام رو به لشکر دشمن نمود و فرمود: ای فرومایگان و ای بازماندگان احزابی که با پیغمبر خدا جنگیدند، ای نامردانی که کتاب خدا را دور افکندید و کلمه‌های آن را تحریف کردید، ای هواداران شیطان و ای کسانی که سنت‌های پیامبران را نابود کردید، آیا به یاری یزید و بنی امیه برخاسته‌اید و به آنان اعتماد کرده‌اید و از یاری پسر پیغمبر دست کشیدید؟! آری، این بوفایی در شما سابقه دارد؛ ریش‌های شما با فریب درآمیخته است و تنه و شاخه‌هایتان از آن نیرو گرفته است. شما پستترین میوه‌های هستید که گلوگیر باغبان خویشید، ولی راحت و گوارا در کام دشمن فرو می‌روید (31).

در مقابل آنان در برابر این کلمه‌های نورانی شروع به سروصدا نمودند و امام در برابر... آنها استقامت نمودند.

نوبت می‌رسد به متن بعدی:

امام حسینعلیه السلام مفرماید: اگر شما را شکست دادیم، از قدیم چنین بوده‌ایم و تازگی ندارد. اگر با شکست روبه رو شدیم، باز مغلوب نشده‌ایم. پیروزی در هر حال با جبهه حق است. ما با ترس خوی نگرفته‌ایم. اگر کشته شویم، شهادت در راه خداست. در يك نصف روز بسیاری از یاران و نزدیکان امام به شهادت رسیدند و امامعلیه السلام در برابر... استقامت و پایداری نمود (32).

حالا آخرین متن را میخوانم:

خواهر امام حسینعلیه السلام حضرت زینبعلیها السلام زیباترین نوع صبر و استقامت را از خود نشان داد و آن استقامت در برابر... بود.

بعد از آشنایی با پیام استقامت به سراغ جدول مرویم تا با پیام آخر آشنا شویم.

پیامی که سرچشمه همه قیامها علیه ظلم و حاکمان ظالم است: آزادگی

حدیث بسیار زیبایی از امام حسینعلیه السلام است که ایشان فرمود: البته من کلمه‌ها را پراکنده آورده‌ام. شما آنها را از روی تابلو بخوانید. ابتدا باید آنها را مرتب کنید و سپس کامل آن را بخوانید.

عزت با است دلت با زندگی مردن بهتر از

آفرین بر کسانی که توانستند حدیث را درست و مرتب نمایند. سخن حضرتعلیه السلام این است. مردن با عزّت بهتر از زندگی با ذلّت است. و اما عربی این حدیث را با هم از روی کارت میخوانیم(33).
موت فی عزّ خیر من حیاة فی ذلّ
اما دوستان خوب من! کربلا دو صفحه داشت؛ يك صفحه نورانی(34) که حامل پیامهای جدول است. شما پیامها را بگویند تا در این صفحه بنویسم.

نماز
اخلاص
استقامت
آزادگی

اما صفحه دیگر کربلا: این صفحه مربوط به کارنامه افرادی است که نه تنها هیچ نوری ندارد بلکه کارنامه آنها تاریک و زشت و سراسر قساوت و برحمی است که دشمنان آن را به وجود آوردند. من يك صفحه روی تابلو ترسیم منماینم تا شما نمونههایی از آن زشتها را گفته تا من در این صفحه بنویسم(35).

حال از شما میپرسم چه کسی نام افرادی را که این صفحه سیاه و زشت را به وجود آوردهاند میداند؟

شمر
حرمله
عمر سعد
یزید بن معاویه
عبیدالله بن زیاد

احسنت! یزیدبن معاویه، عمر سعد، عبیدالله بن زیاد، شمر، خولی، حرمله و... در پایان با خواندن دعای فرج از خداوند میخواهیم هر چه زودتر فرج انتقام گیرنده کربلا را برساند.

بسم الله الرحمن الرحيم
امام حسینعلیه السلام و مقاومت(36)

اگر در این جهان پرهیا هو تو را حتی به سر، يك سایبان نیست به هر خاری میند امید، زیرا پناهی جز خدای مهربان نیست با سلام به شما دانشآموزان عزادار و با آرزوی توفیق برای همگی عزیزان نوجوان! در ابتدا به يك سلام که در تابلو منویسم، خوب دقت کنید و بگویند که در باره چه کسی است. هر کس توانست حدس بزند، اجازه بگیرد و پاسخ دهد.

السلام عليك ايّها العبد الصالح...؛ یعنی سلام بر تو ای بنده نیکوکار...
یعنی چه کسی؟

السلام عليك ايّها العبد الصالح المطيع لله...؛
یعنی فرمانبردار خداوند...

السلام عليك ايّها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله...؛
یعنی و فرمانبردار رسول خداصلی الله علیه وآله...

السلام عليك ايّها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله و لامير المؤمنين...؛
یعنی و فرمانبردار حضرتعلیه السلام...

السلام عليك ايّها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله و لامير المؤمنين والحسن والحسين
صلی الله عليهم و سلّم(37).

حالا با هم يك بار دیگر این سلام را میخوانیم:

«السلام عليك ايّها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله و لامير المؤمنين و الحسن والحسين صلی الله عليهم و سلّم»
بله! همان طور که توانستید حدس بزنید این سلام مخصوص حضرت عباسعلیه السلام است.

آیا متوانید ویژگیهایی از این شخصیت معروف صحنه نهضت کربلا را بگویند؟(38)

همان طور که گفتید یکی از ویژگیهای آن حضرت، «علمداری» بود که امامحسینعلیه السلام این مهم را به برادر خود سپرده بود. در

گذشته «عَلَم» یا «پرچم» در لشکر پیام خاصی داشت. حالا به سراغ پرچمی که روی تخته ترسیم منماید، مبرویم تا ببینیم چه پیامی برای ما دارد.

ان د ن

در این طرح حرف اول و آخر دو کلمه نوشته شده است که شما باید آن کلمهها را حدس بزنید. برای رسیدن به این کلمهها و برای راهنمایی شما، دو سؤال میپرسم:

1- کدام واژه به معنای عقیده است و از ویژگیهای افراد مؤمن محسوب میشود؟
ایمان

2- کدام واژه به معنای مذهب، کیش و آیین است؟ دین

حالا به کمک دو کلمه میخواهیم به پیام دیگری هم برسیم. آن پیام را با هم در این جدولی که روی تابلو منکشم به دست مآوریم.

ایمان دین

ابتدا به پرسشها پاسخ دهید تا حروف پاسخ صحیح را در جدول قرار دهم.

1- امام سجاده علیه السلام بر روی چه وسیلهای یزید و دودمان او را رسوا ساخت؟
منبر (6، 12، 23 و 10)

2- به شخصی که در راه عقیده و هدف خود ایستادگی و مقاومت نماید چه مگویند؟ صابر (15، 22، 11 و 19)

3- کدام واژه به معنای پیشوا و رهبر است؟ امام (5، 1، 7 و 20)

4- کدام واژه به معنای هدایت کننده و رهنا است؟ هادی (9، 2، 4 و 3)

5- کدام واژه به معنای قبول میکنم و امر تو را اطاعت منماید، میباشد؟

لبیک (16، 14، 18 و 8)

6- حضرت عباس علیه السلام در هنگام شهادت با کدام کلمه امام حسین علیه السلام را مورد خطاب قرار داد؟ برادر (9، 5، 13، 17 و 21)

اکنون که خانهای جدول از حروف کامل شد، نوبت به پیام جدول میرسد.

چه کسی میتواند پیام جدول را بدون راهنمایی حدس بزند؟

یک راهنمایی میکنم. حرف خانه اول «م» را منویسیم و خانهای جدول را با رمز آن منماریم. رمز جدول عدد چهار است.

بله، پیام جدول قسمتی از سخنان حضرت امام حسین علیه السلام است.

امام حسین علیه السلام فرمود:

ما در برابر بلاها صبر میکنیم.

بین این پیام و دو کلمه «دین» و «ایمان» (39) چه ارتباطی وجود دارد؟

این ارتباط را چه کسی میتواند در یک جمله بیان کند؟

آفرین، جمله مورد نظر: «امام حسین علیه السلام با ایمان به خدا و برای حفظ دین خدا پرچم صبر و استقامت و پایداری را در مقابل

ظلم و ستم برافراشت و پاداش خود را با شهادت گرفت.»

همان طور که امام حسین علیه السلام در ادامه پیام خود فرمود: «... و خداوند پاداش صابران را میدهد (40)». این پیام را امام

حسین علیه السلام در هنگام رفتن به سوی کربلا فرمود.

اما چه مصیبتها و بلاهایی را امام حسین علیه السلام برای حفظ دین تحمل کرد. برای آشنا شدن با این بلاها به سراغ یک مسابقه با

عنوان «او کیست؟» مبرویم.

در این مسابقه سه نفر از دوستان شما شرکت دارند (41). حالا یکی از 3 نفر بیاید و با انتخاب یک کارت از 3 کارت متن آن را برای

دوستان بخواند.

بله! کارت شما:

برای یاری امام حسین علیه السلام در مقابل ظالمان و ستمگران به پا خاست و مردانه در برابر آنها ایستادگی و مقاومت کرد. وقتی

امام حسین علیه السلام از او سؤال کرد: مرگ در نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: «مرگ در نزد من از غسل شیرینتر است.»

حالا من از خواننده متن میخواهم نام این شخصیت را بگوید و اگر توضیح بیشتری مداند، بیان نماید.

بله، او حضرت قاسم علیه السلام پسر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بود که در سن سیزده سالگی در راه حفظ دین،

مقاومت و ایستادگی کرد و به شهادت رسید.

اکنون شرکتکننده بعدی بیاید، یکی از کارتها را انتخاب کند و مطالب آن را بخواند.

او از نظر چهره و سیما، خُلق و خوی و فکر و اندیشه، شبیهترین مردم به پیامبر صلی الله علیه وآله بود (42). در روز عاشورا با آن که

به شدت تشنگی را تحمل میکرد به دفاع از امام حسین علیه السلام پرداخت. در این مبارزه پیکر او قطعه قطعه گردید. او فرزند بزرگ

امام حسین علیه السلام بود.

آفرین، نام این شخصیت را اگر مدانی بگو و توضیح بیشتری هم بده.

آفرین، او حضرت علی اکبرعلیه السلام است. وی 25 سال سن داشت. او اولین شهید از بنی هاشم بود و فداکارانه از حریم دین دفاع کرد و تا آخرین لحظه استقامت نمود تا به شهادت رسید.
در پایان نوبت به شرکت کننده سوم می‌رسد که آخرین کارت را بخواند.

او مورد توجه خاص امام حسینعلیه السلام بود و سی و چهار ساله بود که در کربلا حضور داشت. شهادت او برای امام حسینعلیه السلام بسیار سخت بود. در هنگام شهادتش امام حسینعلیه السلام فرمود: «با شهادت او کمر من شکست.» او نزد خدا مقامی دارد که همه شهیدان به آن غبطه می‌خورند(43).

اگر شما نام این شخصیت را مدانی با توضیح بیشتری برای دانش‌آموزان بیان کن. بله، او حضرت عباس، علمدار کربلا، سقای طفلان امام حسینعلیه السلام و نگهبان حریم خیمه‌ها بود. حالا برنده مسابقه را اعلام می‌کنم(44). و در پایان از راه دور به امام حسینعلیه السلام و یاران او سلام می‌دهیم. همه با من تکرار کنید:

السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت
بفنائك عليك منى سلام الله ابدًا ما بقيت و بقى الليل
والنهار و لاجعله الله آخر العهد منى لزيارتكم
السلام على الحسين و على على بن الحسين و على
اولاد الحسين و على اصحاب الحسين(45)

بسم الله الرحمن الرحيم
امام حسینعلیه السلام و زینب علیها السلام(46)

به نام خداوندگار جهان
خداوند بخشنده مهربان

دوستان عزیز، سلام! با آرزوی قبولی عزاداری‌های شما، برنامه را با دو سؤال شروع می‌کنیم.

سؤال اول: من کیستم(47)؟
القاب مختلفی مثل عارفه، خطیبه، عقیقه، و عابده دارم. به دلیل صبر و مقاومت در برابر رنج‌ها و ناملایمات روزگار به «مادر سخنها و رنج کشیده» مشهور شده‌ام به طوری که در طی 58 سال عمرم شاهد حوادث بسیار تلخی بودم. حساسترین و مهمترین بخش زندگی من، اسارت مظلومانهای بود که پس از واقعه عاشورا در کربلا روی داد و با افشاگری، نیرنگهای یزیدیان همراه گردید(48).
سؤال دوم: من کجایم؟
کدام بلندی بود که حضرت زینبعلیها السلام از آنجا شاهد شهادت امام حسینعلیه السلام بود؟ بله! تلّ(49) زینبیه.
بله بچه‌های عزیز! همان طوری که دوستان شما گفتند حضرت زینب - علیها السلام - از بالای تلّ زینبیه در حالی که شاهد شهادت برادرش بود، سه جمله فرمود که من روی تابلو به همراه سه کلمه دیگر منویسم.

1- پروردگارا! این قربانی را از ما قبول فرما.

2- یا جدّ! یا رسول الله! این کشته فتاده به هامون حسین توست.

3- ای پسر سعد! تو مبینی که پسر پیامبر را سر می‌برند و مانع نمیشوی!!.

لشکر دشمن مدینه آسمان
چه کسی میتواند اکنون این سه جمله را با این سه کلمه ربط دهد؟
بله! حضرت زینبعلیها السلام رو به آسمان کرد و جمله اوّل و بعد رو به مدینه نمود و جمله دوم و در پایان رو به لشکر برحمت دشمن کرد و جمله سوم را فرمود.
حالا از کسانی که به سئوالهای ما جواب صحیح دادند، میخواهیم در مسابقه شرکت کنند. بقیه دوستان هم به رقابت آنها با دقت توجه فرمایند.
از هر کدام 5 سؤال می‌پرسم. هر پاسخ صحیح دو امتیاز دارد. برای پیدا کردن پیام هم ده امتیاز داده میشود. اما:

سئوالهای نفر اول:

- 1- چه چیزی را لقمان حکیم از بی ادبان یاد گرفت؟ ادب
- 2- کدام یار امام حسینعلیه السلام الگوی وفاداری و ادب بود؟ عباس
- 3- شعار: «هیهات منّا الذّله» بیانگر کدام ویژگی امام حسینعلیه السلام بود؟ آزادگی
- 4- چه کسی صبح عاشورا به لشکر امام حسینعلیه السلام پیوست؟ حُرّ
- 5- روز قبل از عاشورا به چه روزی معروف است؟ تاسوعا

سئوالهای نفر دوم:

- 1- چه گروهی امام علیعلیه السلام را جانشین بدون واسطه پیامبر میدانند؟ شیعیان
- 2- کدام شهر بود که مردم آن به امام حسینعلیه السلام بی وفایی کردند؟ کوفه
- 3- آخرین دین بشارت دهنده صلح و دوستی و برادری چه نام دارد؟ اسلام
- 4- کدام اصل از اصول دین اسلام نام یکی از سورههای قرآن میباشد؟ توحید
- 5- چه کلمه‌ای در کربلا به شکل غمانگیزی معنا گردید؟ (همخانواده عطش) تشنگی

پیام مورد نظر را چه کسی میتواند بگوید؟

یک راهنمایی: اگر این دوستان محترم، جوابهای خود را به ترتیب به شکل زیگزاگ یعنی حرف اول کلمه اول و حرف آخر کلمه بعدی را در کنار هم قرار دهند، پیام هر نفر به دست میآید:

بله! پیامها عبارت است از:

اسارت و شهادت(50)

بچههای عزادار! با شهادت امام حسینعلیه السلام و با اسارت اهل بیت او مأموریت حضرت سجادعلیه السلام و حضرت زینعلیهها السلام در دفاع از اسلام شروع گردید. این مأموریت برای تداوم نهضت عاشورا بود تا این قیام برای همیشه در تاریخ باقی بماند و مانند مشعلی در جهان پر از ظلم و ظلمت، هدایت کننده آزادی خواهان شود.

بچههای عزیز! در این قسمت از برنامه به یک نمایش کوتاه که با همکاری دوستانان اجرا میگردد، توجه کنید تا به نقش اسیران در رسوا کردن دشمنان اهلیت بیشتر آگاه شوید(51).

راوی: صبح روز دوازدهم محرم، شهر کوفه آذینبندی و جشن و شادی در شهر برپا شده بود. عیداللهبزیاد مخواست با این تبلیغات دروغین، پیروزی خود را بر امام حسینعلیه السلام به رخ بکشد. اسیران در حالی که شب قبل با باحترامی در خارج از شهر نگهداشته شده بودند، سوار بر شترها، خسته وارد شهر شدند. در پیشاپیش اسیران، سرهای مقدس شهدا و در بین اسیران، بچهها و کودکان خردسال قرار داشتند. مردم با دیدن وضعیت اسرا به ناله و گریه پرداختند. در این هنگام زینعلیهها السلام که در میان اسیران قرار داشت با دست اشارهای به جمعیت کرد که آرام گیرند. جمعیت ساکت شد و کاروان متوقف گردید و سروصدای زنگ شترها نیز قطع گردید. او بعد از حمد پروردگار و درود بر پیامبر اسلام و معرفی کردن خود به عنوان پادگار پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله سخنان خود را چنین شروع کرد.

حضرت زینب علیها السلام: ای مردم کوفه! ای اهل حيله و مکر، آیا به حال ما گریه میکنید؟! اشک بریزید، الهی اشک چشم شما خشک نشود که از چشمان ما خونابه روان کردید... شما خود را مانند سکهای تقلبی خوش ظاهر، نشان دادید، ولی حیف که باطنتان از نفاق پر شده است... ای مردم کوفه! بدانید با دست خویش بد توشهای برای آخرت فرستادید، زیرا خشم و غضب الهی را برای خود فراهم کردید و شما در کام عذاب ابدی گرفتار خواهید بود و برای همیشه چهره شما در تاریخ به بوفایی و خیانت معروف خواهد شد و از ننگ و رسوایی آن رها نخواهید شد... «انّ ربّک لبالمرصاد...»(52)

راوی: صدای ضجه و شیون در فضای کوفه طنین افکنده بود. پیرمردی که در کنار من ایستاده بود، در حالی که از شدت گریه شانهبایش ملرزید، دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت.

پیرمرد: پدر و مادرم به فدای شما اسیران، پیران شما بهترین پیرها، جوانان شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلا هستند. شما خاندانی هستید که هرگز گرفتار ذلت و خواری و شکست نخواهید شد.

راوی: کاروان به راه خود ادامه داد تا پرده از جنایات یزیدیان در کربلا بردارد و پایههای کاخ قدرت حاکمان غاصب و ظالم را به لرزه بیاکند و طعم اسلام واقعی را به کام غفلت زدگان و فریب خوردگان بچشانند(53).

حالا دوستانان را با یک صلوات تشویق بفرمایید. امیدوارم از نمایش و برنامه درسهای مفیدی گرفته باشید. درس را با یک دوبیتی به پایان مرسانیم.

اعلامیه از قتلگه کرب و بلا داد

با زینب و سجاد، سوی شام فرستاد

این جمله ز خون بود در آن نشریه مسطور

باید بشر از قید اسارت شود آزاد(54)

به روح همه اسیران آزاده کربلا صلوات

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

- (1) عبدالله عمادی.
- (2) مربی بچه‌ها را به دو گروه تقسیم کرده تا این شعر را تکرار کنند.
- (3) شکل کار چنین است که مربی حرف اول جوابها را به همراه شماره‌های آن در روی کارتهای کوچکی منویسد. مانند کلمه دین د2 د12 د16 د29 د33 فردی که پاسخ سؤال را بدهد یکی از پنج کارت را به او مدهیم مثلاً کارت شماره 2 را 2 د سپس از او میخواهیم چهار نفر دیگر را انتخاب نموده تا بقیه کارتهای حرف «دال» را به آن چهار نفر بدهیم. بعد از اینکه کارتهای تمام پرسشها تقسیم شد از دارندگان کارتها یکی یکی میخواهیم طبق ترتیب شماره‌های کارت خود حروف آن را اعلام کنند و آنحروف را یکی یکی از شماره 1 تا 35 به ترتیب روی تخته منویسیم تا پیام به دست آید. در آخر کارتها را جمع میکنیم.
- (4) استیعاب، ج1، ص182 و 383.
- (5) کنزالعمال، ج6، ص223.
- (6) مربی برای عملی شدن کار به طور صوری از همه بچهها پیمان بگیرد و در حالی که دستپاشان را به هم دادهاند بلند بگویند لبیک یا حسین.
- (7) محمد اکبرزاده، حسین پیشوای انسانها، قم، انتشارات حقین، 1368، ج9، ص41.
- (8) محمود لطفیان سرگز.
- (9) جهت اطلاع مربی: الف (1)، ب (2)، پ (3)، ت (4)، و الی آخر.
- (10) بخارالانوار، ج44، ص328، انتشارات موسسه وفا، بیروت، لبنان.
- (11) (مربی میتواند از مهارت کارت هم در این مورد استفاده نماید. ابتدا کارتی را به شکل تپه کند و در هنگام بحث اول - به طور مثال - حرف «ت» را نشان دهد و بعد از سؤال و رسیدن به جواب، پاسخ را از طرف دیگر کارت نمایش و درس را ادامه دهد.
- (12) (جهت اطلاع بیشتر مربی: از جمله وظایف امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر؛ خود را بهتر از دیگران نداند. واجد صفات معنوی باشد. میانه رو باشد. با عمل مردم را دعوت به خیر کند. سراغ عیوب خصوصی مردم نرود. از شوخی و تحقیر فرد بپرهیزد. از کار انتقاد کند، نه از شخص. مواظب باشیم تا در قالب نطافت گرفتار وسواس نشویم. به خیال آبروداری اصراف نکنیم. به خیال سخاوت گرفتار ریخت و پاش نشویم. به خیال تعلیم و تربیت کمکاری نکنید. به گمان نهی از منکر بجهت آبروی مردم را نبریم. از جمله فواید امر به معروف و نهی از منکر: تشویق و دلگرمی نیکوکاران، کنترل خلافکاران، محافظ حقوق مظلومان، آگاه کردن جاهلان و ضامن تمام اجرای واجبات و نشانه عشق انسان به دین و سلامتی جامعه و انضباط اجتماعی است.
- (13) مربی بعد از شنیدن پاسخ دانشآموزان موارد معروف و منکر آمده در متن را، در تابلو منویسد.
- (14) حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، انتشارات فراهانی، تهران، ص218، دعای توسل.
- (15) همایون عابدینی.
- (16) مربی، اعداد را به صورتی منویسد که بتواند با خط فانتزی، آنها را تبدیل به کلمه «عبادت» نماید.
- (17) مربی مواردی را که دانشآموزان میگویند با خطوطی به کلمه عبادت روی تخته متصل مینماید.
- (18) (مربی کلام امام حسینعلیه السلام را روی تخته به صورت جای خالی منویسد و جای خالی را با پیام جدول پُر مینماید. «یا ایها الناس إن الله والله ما خلق العباد الا ليعرفوه و فاذا عرفوه عبده، فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه...» (سفینه البحار، ج2، ص218)
- (19) (مربی توضیح دهد حرف اول را بنویسید و سپس سه خانه بشمارید و حرف خانه سوم را یادداشت نموده و باز سه خانه دیگر بشمارید. به همین طریق ادامه دهید تا به پیام برسید.
- (20) مربی از قبل، متنها را در دو برگه آماده مینماید.
- (21) مربی با بحث و گفت و گو آزاد در باره موضوع، بچهها را آماده برای عزاداری مینماید.
- (22) ملتجی (شاعر) گلچین گل نغمها، دفتر پنجم، انتشارات حق بین.
- (23) حامد محقق زاده.
- (24) مربی شکل را میکشد ولی عنوان نمیکند چه شکلی است.
- (25) جوابها(تعابن - دهر - احزاب - هود - شمس) مربی واژهها را در طرح قرار مدهد و شکل را برابر طرح تکمیل مینماید.
- (26) قلم - زمین - گنج - نور - خمس - لقمان - صلوات - توحید - داوود - سلام - ایوب - مؤمنون - یحیی - وارث.
- (27) محمد باقر مجلسی، بخارالانوار، ج45، ص23.
- (28) مربی این کلمات را در قالب کارت آماده نموده و یکی یکی نشان مدهد.
- (29) مربی توضیح مختصری در مورد ترجمه این بخش از زیارت را بیان مینماید.
- (30) (پاسخهایی که در نقطه چینها باید آورده شود به ترتیب عبارت است از: سختی، نادانی، مصیبتها و اسارت. مربی سعی کند متن مورد نظر را از قبل تهیه کند تا در هنگام اجرا بتواند از آن استفاده کند.
- (31) محمد باقر مجلسی، بخارالانوار، ج45، ص83.
- (32) همان، ص83.
- (33) مربی واژهها را در قالب کارت یا روی تابلو منویسد و چند بار این حدیث تکرار شود تا دانشآموزان بتوانند آن را از حفظ بگویند.
- (34) مربی در حال صحبت يك صفحه مانند شکل روی تخته ترسیم نماید.
- (35) (مربی با شنیدن حرفهای بچهها مواردی را انتخاب و در صفحه منویسد مانند: آب ندادند به انسانها، زن و بچه اسیر و تشنه را شلاق زدن، اسیر را بر

شتر بی جهاز سوارکردن، ترساندن زن و بچه‌های یتیم، آتش زدن خیمه‌ها...

(36) علی رضا خضری فرد.

(37) مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، انتشارات فراهانی، ص 830، تهران، در زیارت حضرت عباسعلیه السلام.

(38) مریبی پاسخ دانشآموزان را در تابلو در جای مناسب بنویسد و صفت مورد نظر را برای ادامه بحث انتخاب کند. مثل سقا، باب الجوانح، ابوالفضل، قمر بنی هاشم و علمدار.

(39) مریبی با توجه به دو کلمه ایمان و دین بحث را ادامه مدهد و جمله‌هایی را که دانشآموزان میگویند، با کمک آنها جمله مورد نظر را میگوید.

(40) جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، نشر معروف، قم، 1374، ص 268.

(41) مریبی 3 نفر انتخاب کند.

(42) محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، ج 45، ص 43.

(43) شیخ عباس قمی، سفیة البحار، ج 2، ص 155.

(44) مریبی بنا بر امتیازهایی که هر کدام از شرکت‌کننده‌ها کسب کرده‌اند و برای آنها منظور داشته است، شرکت‌کننده برنده را اعلام مینماید.

(45) مفاتیح الجنان، همان، زیارت امام حسینعلیه السلام در روز عاشورا، ص 780.

(46) عبدالله کریمی

(47) (واژه‌های داخل کادر، کارت بازی است و در هنگام اجرای برنامه در مقابل دید دانشآموزان قرار میگیرد. به طور نمونه در هنگام طرح سنووال اول، «کارت من کیستم؟» به دانشآموزان نشان داده میشود و در همان حال پرسش مطرح میگردد.

(48) (مریبی با نوشتن کلمه شهید مانند شکل زیر عمل میکند و با نوشتن دو کلمه «مادر» و «ام» بر روی تخته و اضافه کردن سه کلمه «خواهر، عمه و دختر» رابطه آنها را با حضرت زینعلیها السلام نسبت به پرسش اول روشن میکند. حضرت زینعلیها السلام مادر شهیدان - ام المصائب - خواهر

شهیدان، عمه شهیدان کربلا و دختر اولین شهید محراب حضرت علیعلیه السلام است. خواهر مادر ام

شهید

عمه دختر

(49) تپه، توده بزرگ خاک یا شن.

(50) (حتیالمقدور از دانشآموز برنده در مسابقه به همراه اعلام امتیاز او با هدیه مناسبی تقدیر و تشکر گردد. مریبی محترم با تهیه کارتی که يك طرف آن کلمه «شهادت» و طرف دیگر آن کلمه «اسارت» را نوشته است، در هنگام صحبت کردن، کلمه مورد نظر را به دانشآموزان نشان مدهد.

(51) (این نمایش با 3 بازیگر در نقشهای حضرت زینعلیها السلام پیرمرد و راوی (بهتر است مریبی نقش راوی را به عهده بگیرد.) اجرا میشود. قبل از اجرای نمایش، متن هر بازیگر را به دانشآموزان منتخب اجرای نقش داده تا در هنگام اجرای برنامه از آمادگی کامل برخوردار باشند.

(52) فجر، 14. یعنی: ای رسول ما! خدای تو البته در کمینگاه - ستمکاران - است.

(53) برگرفته از کتاب منتهی الآمال، ج 1، ص 296 به بعد، چاپ اسلامیه.

(54) کتاب «حسین پیشوای انسانها» ص 34، انتشارات حق بین.